

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرون» و «پیک»
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
PACKU
S 803

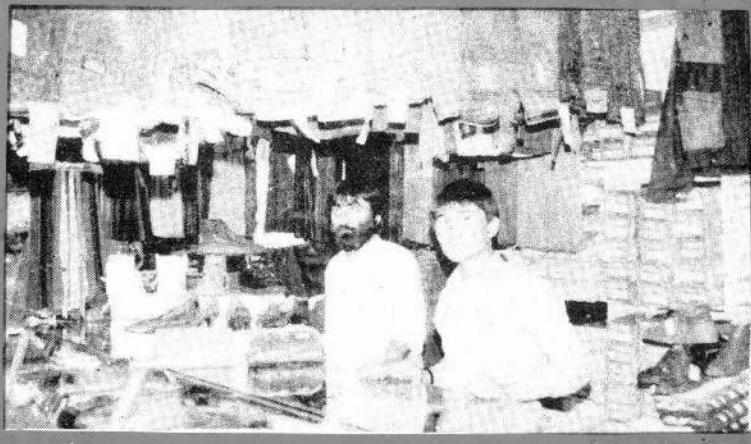
لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
آدرس : شهر نرس - مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
اجناس از کپنی های
معروف جهان .
آدرس : زرقونه میدان
شهر نرس



لباس های مناسب برای
هر فصل سال
از وبالی که جدیداً
وارد گردیده دیدن
نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کلودلگوشما : سپاهوشما ، جولانام امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارتها تبریکه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فردشی
آدرس : متصل بازار امید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی

انصاری متمم

نماینده می پشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بیمار آمین ویدئو کست

نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه

تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶

شریفی ویدئو کست

محافل خوشی و

سرور شما را در

کست های با کیفیت

ویدئویی فلمبرداری

مینمایند .

آدرس: شهرنو

متصل رستوران

لکسی نایف .

خوراکی فروشی

عبدالخالق

متصل رستوران لکسی نایف

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موتو
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو

تلفونهای دفتر و منزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما

آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های

تبریکس ارزان و خوب .

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

علی گلریز

قرطاسیه و مجلات

سرور شما

راه نمایی

موسیقی

متصل

تلفون

مرکزی

مخندیان

قرطاسیه و مجلات منورد

نظرتان را عرضه

میدارد .

آدرس: مقابل دروازه

جنوبی روضه مبارک شهر

مزار شریف و مقابل

هوتل بلا زادر

کابل

رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های

موسیقی افغانی ، هندي و فرسی را

به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند

آدرس: مارکیست جمع شهرنو

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجد پند

وارد نموده است . همچنان

فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی

پذیرفته میشود .

آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که من مانده
مفحه ۱۴

دخوردن و ژردن

آیا میتون از سرطان نجات یابیم؟
درد و تب

وقتی کودکی آب می شود
می شود

حیران و نگی حافظه

۲۸ مخ

چرا و کس

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ صلي الله عليه وسلم
صفحه ۳۲



بياكوي بايزي ۱۶ مخ



ازوجي خند مابوزخند هفته
صفحه ۲۴

پاره‌های گمشده می‌بخورد

مدیرمسئول : د. وکتور ظا هرطنین
تلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تلفون : ۶۲۲۵۲
سویچورد : ۶۱۸۷۸
ارتباطی : ۴۸ - ۵۴ - ۳۹

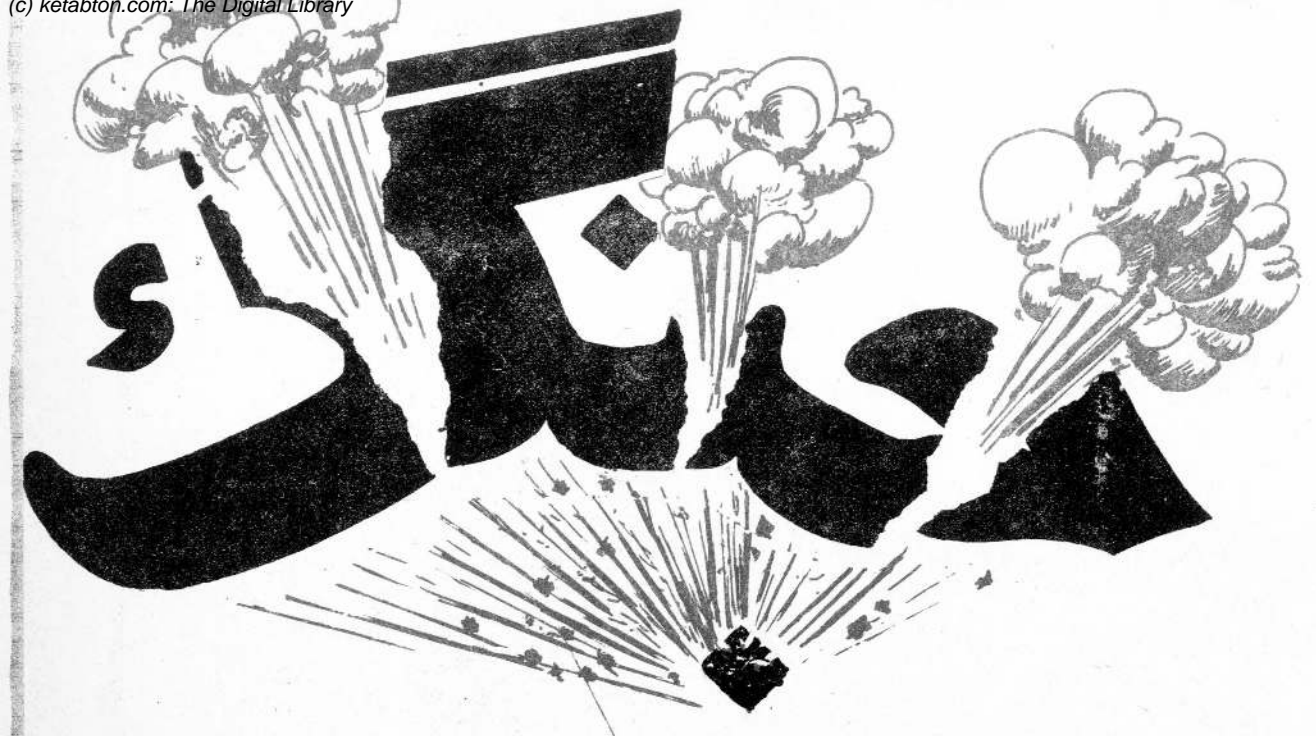


نشریه اتحادیه روزنالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر:
سارق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت وگرائیک : حمید حلیمی و
وحمید مسعود
خطاطی : کیبیر امیر
عیسی قائمی
مهتمم : محمد گل
عکاس : شریف لطیفی
عقابسون

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست‌آزاد دارد. متناهیین
وارد در صورت نشریاتی که نشر مسترد نمیگردد. نظریات آرایه شده صرف
نظر نویسندگان میباشد.



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری که هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید . در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد . جوانی شبیه پسرش بود . مادر نزد یک او ایستاد . چشمان جوان بدون آنکه پلک بزند به سقف اتاق درخت شده بود . همه وجود او بند از بیچ بود . با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی نالید . موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاد بود

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجودشان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوزانها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم :
به مادری خبر رسید ، بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه چار صد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان ، دستهایشان و پاهایشان بند از پیچ شده بود ، مادر به آنها نزدیک شد ، باد لسوزی و دقت به آنها خیره شد . هیچ یک از آنها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند . او باخاطر همه زخمی ها و باخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها سر کشید ، برایش گفتند : پسرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی درد وجودش سالم نبود . زن در طول راه باخود میگفت : کاش میبود زهر زخم او را میبوسیدم ، انقدر که از لبانم خون می آمد . و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هسن کشوده باشد .
من بازبان و ماد را نه صحبت

من چهره جنگ را در سیما ی جنگ زده های دیدم . چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست پنجا گس جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود .
مفهمم جنگ و پیرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . آنها برام از وحشت جنگ قصه میکردند . من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر می کشید ، قلمم می لرزید ، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین پلکها زنده ای کرده بودم ، شعله های آتش در سینه ام زبانه میکشید رنگ های تن مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تن فرو میپند .

بقیه در صفحه (۸۶)



مفاخر ملی ما

ترجمه و تصحیح: عبد اللہ بن مشیری لہجری

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت و کتابک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمار بستانسرای ساخته شده که در سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش) اهداف میباشد .

این تعمیر دارای تھدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بیک میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دیوالماری متناظر بیک بشکل محراب و منبر با آئینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . الماری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این الماری برای آرایش بکار میرفته است .

این هر دو الماری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

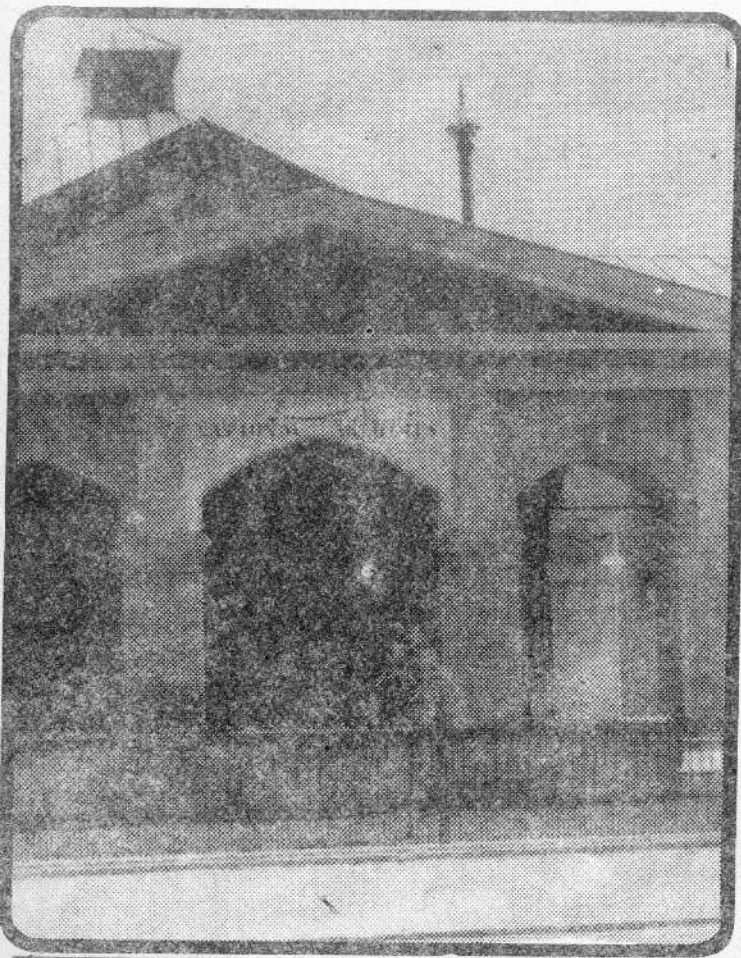
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن میناسا توری شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی مآظھر و مبین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تالشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد تکمیل نهادن در این عرصه میباشدند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اقمیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولین این موسسه را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرست ساخت . آرشیف ملی از نگاه تشکیل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تهداب اصلی تعمیر دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یا سوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه ها به منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها از بین تهدابهای تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تهداب ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تداپیر مناسبی بگونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاسترکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمنت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.

در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.

۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و زینر زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.

۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.

این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.

در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینته آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم بمعهد گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انقانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار از گزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تهداب و استحکام تعمیر از نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظریه تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت. از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تهدابهای تعمیر معلوم شد که تهداب تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. این مهم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تهدابها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد. در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سندت بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از زرات و قیر است در زیر فرش و تهدابهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی با چنان تهدابهای اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیر محمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب میسازد. در قسمت فوقانی یکی از این انباری ها سرلوحه یی که معروف گل و برگ است چلبه نظرمیکند، در وسط سرلوحه، که از چوب ساخته شده است، امضای امیر عبدالرحمن خان بشکل ظفرا کنده کاری شده است. سطح انباری با گل ها و برگ های برجسته تزیین یافته است. در اعرف این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعت دارند. اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، بهمین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواوخی، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان میرود که خود میر عمران سر پرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینها یی کننده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

وظیفه ازینها یی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز بمعهده داشت.)

۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود، نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نویسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)

۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیر محمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوخی جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)

پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهمانتخا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حربیه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.

زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد گزینش عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
در آرای کرکرت عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی
نباشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به همسرانش
ندارد. مسرت داشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بندد من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.



دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

پس از این که...

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشانی فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل:
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن پیروی نموده و به مثابه یک جوان
روشنفکر و آرای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد -
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان پیروی از مد و لوکس
بودن یا بولد اراخاج دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت

Vertical decorative border with calligraphy and logos. Includes a circular logo at the top, a large vertical title in calligraphy, and several smaller logos at the bottom.

به تمام معنی یک زن

دختران نباید تقلید بیجا کنند

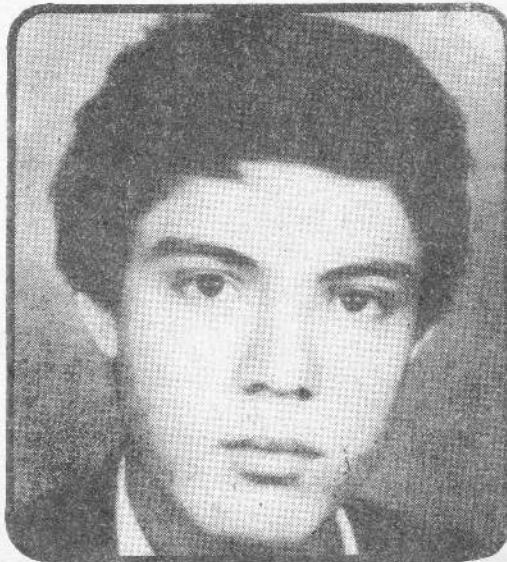
همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
— عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟

— عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل هم می باشد و میتواند در آینده ماد ر خوب برای فامیل و اجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و باسواد ی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهر ی

دوران محصل بوهنخی طب کابل :
— عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
— به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خود داری نماید و دارای کویکتر عالی و احساسات و عاطفه که شایسته یک دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد بد و فیشن بیند ی شنند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک ادر خوب برای اطفال خود باشد .

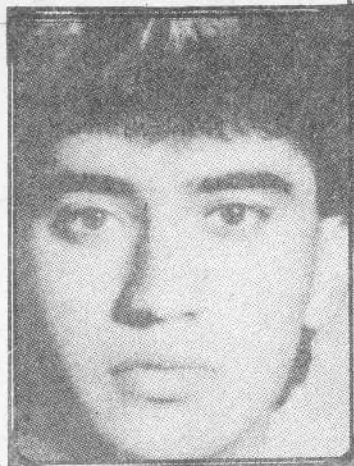
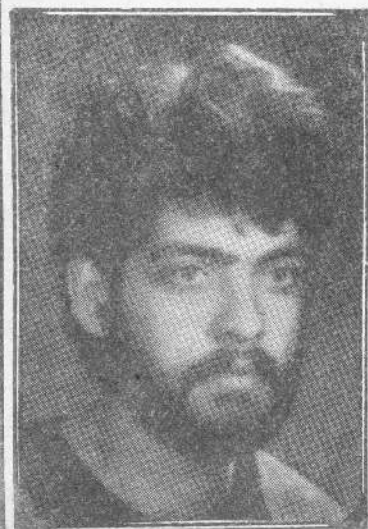
صا بره محصل بوهنخی علم :
— خویترین مرد از نظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما اورا بپندیرید .
جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی و ممتاز و سویه ، تحصیلی خوب باشد و در ره لوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانواده گی همکار خوب باشد و فراموش نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم اورا بپندیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
— خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .

— من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین و سخت گیر باشد و در حق و نص مسایلی زنده گی از منوره نار بگیسزد .

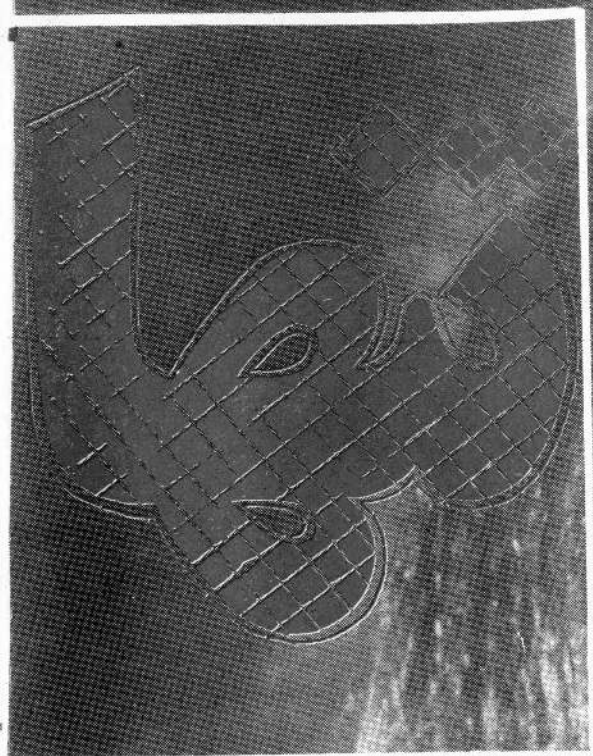


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
— میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده و مطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دختر های ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نوری

که می ماند



فریده انوری
یک کلمه نوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

وقتی گپ میزد صدای زهری داشت و هرگز فکر نمی شد که آن صدای لطیف زنانه که شعر مینویسد صدای وحافظ بود بگران را یک کلمه میکند از آن او باشد او در بیست و نهم سالگی در تهران متولد شد و در آنجا زندگی می کند.

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا با تاروق شوهرش مسیح بحریش و سه دختر زندگی می کند. در سال ۱۳۴۵ در بوئنوس آیرس به تحصیل در رشته هنر واد بیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. در اواخر سالهای چهل به وطن بازگشت و به گوینده گسی در راد یو آغاز کرد بعد از آن در راد یو عمومی هنر واد بیات راد یو بیات برود یوسر یکی از برنامه های ادبی موظف شد. از سال ۱۳۵۲ به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند. در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات راد یو تلویزیون مقرر شد او در انتخاب شعر برای دکلما -

نرخ از برنامه های فوق العاده راد یو بی و تلویزیونی را فریده نه تنها به دکلما شعرا و گوینده گسی برنامه های ادبی می برد اخت بلکه گاهی نقی های راد یو استانهای دنباله دار راد یو درامه ها و قصه های تخیلی اینها می کرد. فریده در تخیلی استعداد فراوانی داشت. او نقی زنده اراک راد یو استان دنباله دار راد یو بی به همین نظم با موفقیت بسیار ایفا کرد. همچنان او در سلسله بی از استانهای که در اواخر سالهای چهل توسط (مراد) نوشته و تهیه می کرد به آنچنان با مهارت و توانایی نقی های بی را اینها می کرد که مورد توجه فراوان تلم شنو - نده گان و مخصوص نسل جوان آن زمان قرار می گرفت.

فریده انوری در بوهر سفلیکی و کودکی و به خوردی سرهما و اکش نشان می داد و با گستاخی و سرکشی و فرود در برابر سفله گان و نابخوردن برخورد می کرد. بوکس در بوهر سحر ساحبه لان، اد بیان و هنرمند آن محبوب و مهربان بود و آثار او فریده های هنری واد بی شانرا آنچنان ستایش می کرد که گوئی آن ادیب و آن هنرمند شکاری آمده است. بقیه در صفحه ۲۴



مرکه کورنکی : د لهرم

له اسماعیل بیروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پیلیدې بیروزې



سره اشنا شوي نه واي نوستانه
هنري فعاليت به ترکومه خنده بربخ
تللي واي .
- داچي زه نن ورځ به پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلويزون له لاري وړاندي کولي شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندي کړي د اتول د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسي پت تر ايرولاندي پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه پواخي له ما څخه رښتيني
هنرمند و چې . کي د بلکي زما
کورني بي هم . هنر په ارزښت
پوهولو او دده د هلوځلو نتيجه
کي وروسته د کلونو کلونو زه د خپلي
کورني سره بڅلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسي ولسي
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راټولول به
دې ترڅ کي زه هم د محمد د پښ
زاخيل به مرسته راد يوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بربخ تک وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم . خو هغه چې دده د
سترگولاندي پيروز ته کوري داسي
معلوماتي چې کواکي د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته وايي : ورکه خواب ماته ولسي
گوري . نو ياداسي په خپرو پيسل
کوي .
- کله چې به ما د گلزمان پيکس
اواز اوريد . زه به مې په توبونو
شواوډ اهيله په راتنه پيدا شوه چې
کاشي زه هم کله داسي سند رفا ري
شم . مگر کورني مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط ما د پيري
کورني ولسي او ټول وليدل . به

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکي د پاره راخي . عزيزه -
افغان ښکلې تورنگي جامي به
تن کړي . پداسي حال کي چې
موسکاي پرتو ټولونځيزي په خورا
صميميت راسره روغې کوي او د واره
مرکي ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هرحه د مخه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسي سره د مرکي
په خاورو څو ځلي ستاسي کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسي په کورکي نه ياست او په ودي
غم خوړي . نو ما فکر وکړم چې البته
کورته د ټولوي يا هم د وړ وپنډه و-
بست کوي . مگر تصاد فاک تاسي مې
د شورخون ويه څوږ لويوخت وليدي
انه چې تاسي د غرمي ټولوي به
لهاي شورخونونو تر جان کوي به
داسي حال کي چې په لور غسره

عزيزه افغان:

د خلکو د ملنډوله لاسه چا دري په سر کوم... اسماعيل پيروز: يوه دوي بندري لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي...



پيروز څخه اخلي .
- کوره ته موږ غلظت رک نه کړي .
د يولاس څخه غزنه څيزي . کله
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
دده د زوايي کوم . او ده ته د کور-
زني د رئيس په سترگه گويم
پدې کي پيروز هغې خبره پرې
کوي وايي : اصل خبره دا ده چې
به کي ژوند کي تر ټولو مينه او باور
شور دې . له نيکه مرغه زموږ گد
ژوند بنسټ همداسايل تشکيلوي
شته ځني هنرمندان چې يو بل
باندي باور نه لري . د وري خبري
په اوريد وسره شخړه پيل کوي چې
اکثرا د يو بل د لاس او پښي به
ماتيده وسره ختميزي . ولي موږ
د چا خبرو سي غوز نه ورو . مثلاً
يوه ورځ ماته يو جوان په تيلفون کي
وييل : (عزيزه جان جيري ده .
بقيه د صفحه (۸۸)

همدي وخت کي مامان زما د ميندوتو
اوارمانونو د بلانده لمر په خيبر
را حرکت شو . هغه زما بلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کډه وکسره
او هلته ماته هنري فعاليت پيل
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلو
د موسيقي په رياست کي د نرگس
د انساميل سند رفا ري شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د انساميل سندر-
غا ري اودي د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شولو چې اشنايي
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کي
د پيروز په مرسته راد يوته راغلم .
اوبه هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندر ((بيا گډي باريزي))
ثبت کړه .
- که فرض کړو چې تاسي د پيروز

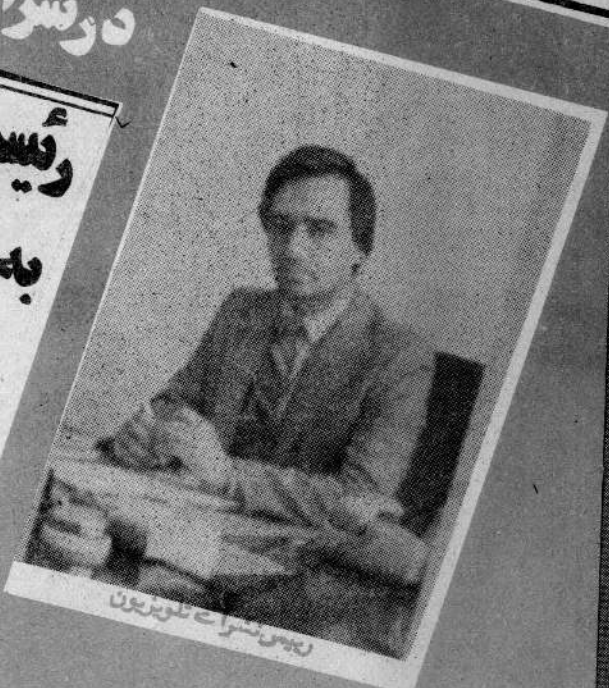
خاندي وايي :
- ماغوښتل چې هلته مو پسر
ومينم چې په شورخون وې سترگي
ولکيدې نو څو زنگه چې هم غرمه وه او
هم بيگانه ته ميله مې نوکړې وکسره
چې راځه په شورخون وکيدې و غولوه .
- يعنې داچي د ((نيم او))
په لهاي مو شورخون و خوړل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسي د هنر
لومړنيو څو نرتوته که پدې بسا پ
وغي پيروي .
- زموږ به د پروا و حجر وکي ته گه
ټکور د رباب سره ټير و و . چې ما
ورسره ليوښي مينه د لرود . . . پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقي نښه
خوښيد . خو ما د هغه څخه بسنه
منگي او رباب سره سندرې بللي . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلا بيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

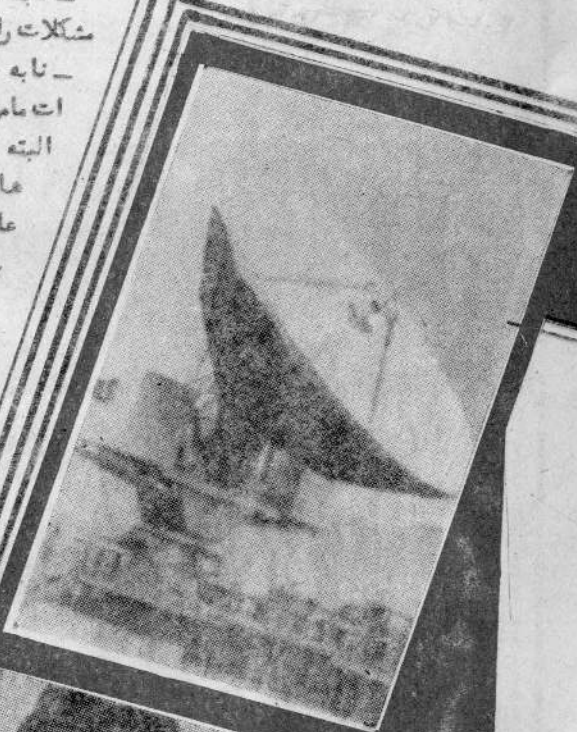
مباحثه از محمد اسف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانهایی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها چیزهایی را که نگرفته است بسیار سالها پیش در خانواده ها مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلمی میشود و آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسشها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با باله های تلویزیون در یک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میریم به سندیهای تلویزیون - وضع کار درین سندیها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات عامی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تلیفون می پرسم که در دفتر هستید پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات عامی بینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوند آمیز.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده اند البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشند.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم می خورد برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موزن خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه های بسیار با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۶

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گل‌ساز افغانی در جاپان

عباسی بیبا گل‌ساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می‌آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بیبا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بیبا را بشناسیم :

سید عباس بیبا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل‌سازی آغاز نموده اید ؟
 - از او آن کودکی به هنر گل‌سازی شوق و علاقه فراوان داشتید یا نه ؟
 - در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد ملاحظه دوستان و خواهش ایشان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
 - خبر قبول اینک دوستانم مراد دین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود نه روی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گل‌دوزی دوزی دستم می‌کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید نه همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل‌سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزش‌های نهاد است که فراتر از بهترین گل‌سازی هادرنمایش گاه های جهانی نیز نمونه های کارگسازان به نمایش قرار می‌گیرند .

ما به مسترم سید عباس بیبا یکی از گل‌سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بیبا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، برقصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاصی.

مصاحبه : از منیر

آمد • همان بود که من در این برا •
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کجاست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمدک را مسمی
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بله • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیة صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید؟
- من سه سال شده است که آواز
کمیک می خوانم و تمثیل کمیک میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما فعالیت کنید به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید؟

- در روزهای کودکی و جوانی -
را دیوکت و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمیک، د و خواندن و پارچه
های کمیک را در حضور دوستانم
اجرا کردم، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است کمیتوان
با فرا هم سازی زمینه روی را کسک
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصاً از پیدا نشدن
مجال هنر نمایان شد و تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آوار به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید مسمی
توانید؟

- من میتوانم بخوانم، برقصم •
تمثیل کنم، از حرکات مختلف
تقلید کنم صدای ماشین موتور را

المعلمان، ناخواند، اما از سبک
بجای خوشی هموطنان ما است •
وقتی در هروسبی یا محفلی در -
هوتل استی، می بینی که اوسمی
آید، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند، اما با هر
حرکت خود مردم را به خند و وا -
میدارد، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد،
لحظه بی هنر خویش را با -
خدمت میکند، صد آها و آواز -
های مختلفی را تقلید میکند، گاهی
موتراست، گاهی گادی ران، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاس است •

شاید به شکل بتوان او را -
هنرمند گنت، اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښاريه منځ کې و. اصخوانه دې څلور وخواوته د تلور اتلسو لاري د کوربه مخې تيريدې. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وولوزه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښاريه شمالي لويه پڅې پڅنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږمه ونه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې مارنوم يې گڼلې و. دلري وطنوڅخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بيلابيلو وختونو کې به د بيلابيلو سيمو يې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرېره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا ووایم د وږمه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد. اونه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانونه تل راته ويل چې داسې کوربه لرلوولې داسې يې. او ما به خواب ورکساره چې چندانې يې په دليل نه پوهېږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول مخې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان. چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو مزه وران. صادقان. د رواجن رشتيا وړېکې اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند هم داسې وي. ته لانه پوهېږي.

رشتيا هم زه نه پوهېدم. يوازي د ځوانې په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرې وحشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند د نقاشۍ پرده مې په مخ کې پرته ده زه د پلار په څېر پوهېږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادقان د رنځم.

صادق جان د پرمه زموږ سړي و. همدغه مرموزوالې يې زما خوښيد. رشتيا ورته وايي. همدغه مرموزوالې يې وچې زه يې ورچڼ ب کسېم. ده به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمه پرې رلوده. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې پېرونه لرل. د سيوري خوځيدل ليدل. وپېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولاي شوای. چاچې ورته غوښتېد نو سيوري پوهېدل. د سيوري د سړي بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويدي او د ښار وروسته پاتې سيمه وه. پر راته هغه زمانه پلار څخه و. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او پښم ځل څخه يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سړي سره دې انو يوال ده. خداي دې څير پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېره دلته وه چې هغه زما پېر خوښيد. او يوې ول د پېرې اوسيدې اړېکې مو په منځ کې ټينگې شوې وي. هغه به پرېه زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پېر خوښد راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه غېږي کرکه پيدا شوې وي. ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو يې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

ورطراي وايي نووېنې يې ورته ځنگلې وي. اوزه په دې څېرې پوهېدم خوڅه وکړم چې په دې وروستيو وختو کې مې څېرې له واکه ووتې. د ده له واکه هم ووتې.

څېر همداسې وه چې زما د خور کورنۍ وه. ماد نورو پېلونه پ لسه کې صادق جان هم راغوښت. هغه هم د زړه له کسې زمانه بلنه وبلله او د خپل همېشې حالت سره يې راته د هو خواب راکړ. خو خواب يې ماته يوې ول ښکاره شو. ماته د موسکا يوې ول ښکاره شوه. د ده غوندې مې د هغې شاته د يوې شته والي ولېدل. بهامې وويل چې زه لانه پوهېږم. د اېه يوازي يوشک او گمان وي. پلار يې د کورنۍ ن ټول اختيار ماته راکړي و. زه يې مشر وېم. هر څه مې کولاي شوای نېه همدې دليل وچې ماد کورنۍ په شپه هغه د اصادق جان د رنځم د خپلې خورواکمن وټاکه. ده بهامې يوه ښه موسکا وکړه. منظور مې ښه شيطانې موسکا وه. بهامې غوږونو کې کوم چسا څه وويل. د ده د شونې وډ نقاشۍ پسردي پرمه زموږ ښکاره کساره وه

دې مرموز څېر ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورته ماڅه ليدل. يانې مې لومړې مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا ورته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وي. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهېدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده څېرې مې په ياد شوې چه صلی و:

((سيوري خلک لويې سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خورې اوس سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. اوما هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې اوما خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړي. ژوند هم داسې تېرېږي. د سيوري لاندې شيان

پېر جالب دې. پېرې معماوي په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وي سيوري د نقاشۍ يوه پرده ده. سړې بايد د سيوروسره نه بلکې خپله د اصلي شيانوسره سراوکارولې. بهانود سروسره څو بهېڅې بلې ول پرڅوږه ضروري ده. د اېرڅوږه بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونوس سيوروتول شيان خوړلې دې.))

د دې څېر ياد زه صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څخه وم. فکري وکړې يې څو پيوخپل کار کړې دې. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادې د خپلې خورا اختيار مې ټاکلې وچندان. خوښ نه و. څوکه رشتيا ورته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې څرخه پيدا کړه. د انوشک و. په څرخې کې پوهه نه وي. وږمه کې وي. زه هم وپېرېدم. خپله دې دوه کسه تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويلو وروسته تاييد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړې و. د غوږو يولي پتنوس راغې اوبه کې يوه پېره گلالي توتې هم په خوز غوړول شوې وه. ټولې سترگې همدې پتنوس ته ورواوستې چوپتيا څېره شوه. او هغه د چا څېره عزراييل د خوشبېوله پاره کوټه وکته. ښه شپه وروسته روښانه څېر يې وکړ.

— ښه. ترکوم چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم څېرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه. موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته څېر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا ختمه کړه اوما ته يې موقع را نکره چې د موسکا سيوري لاندې څمووېم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکاله ورکيد وروسته اود هغه د سيوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

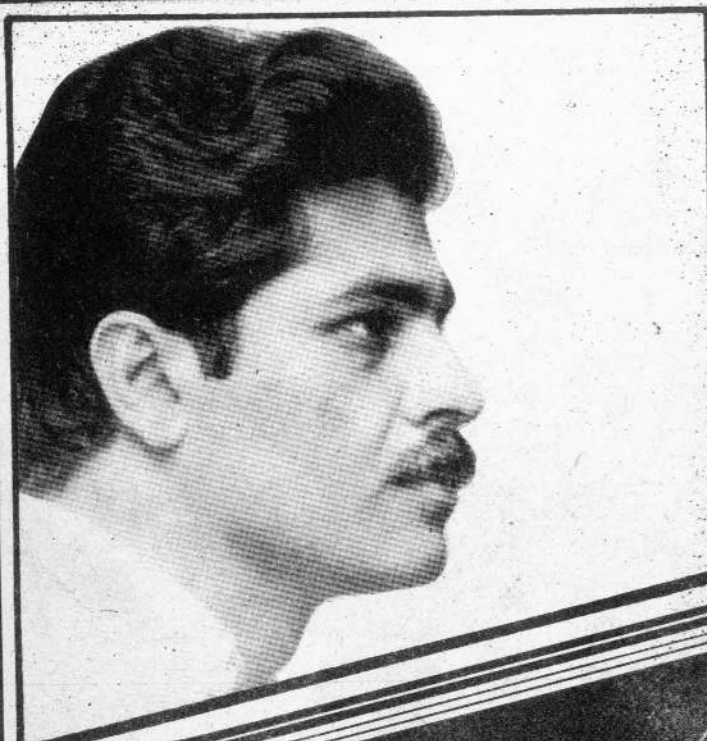
- اختيار يې زمانه دي؟
 - ما خواب ورکړ؟
 - هوستادې؟
 - زمانه دي؟
 - هوستادې؟
- د رې ځل يې دا څېره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نېه يوه د رانه غوړول؟

نو تاسې ټول دې څېرې چې اود دې (چې) سره يې لاس ښکته کړ. ټوله خوزه يې په توتې کې وپچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بهامې نو خپله څېره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځواوونه خلک راپورته شول. اوبه يې يوه شېسې کې دې د پېښلاڼې پروت و. زمانه يې سستی شوې وي په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه يې اوهما غلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو اوان زمانه پلار به ما شاهدې وويله چې د اکاډه کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکاراگانې خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. د دې نن سبابه قاضي په ما خپل حکم صاد رکړې. نه دې معلومه چې سبابه څه وم اوچېرې به وم. — پای —



هیچ چیز نگفتی وگرنه درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان
 - است؟
 - میاشید
 - از دل هم اگر براید زیبای
 - این کم نمیشود
 - حالی چی بگویمت؟
 - چیزی گفته نمیتانی؟
 - چطور نمیتانم؟
 - خوکشکو، گپ سرعاشقی بود
 - میگویند چند سال پیش یک مامور
 - شاید ازین میترسی کسه
 - ازحالا خشود ارنشوی، چطوز؟
 - سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

پاپوز خندنا

راهی که ایوبی باید بدوید

برعکس صورت به خشو ها
 بسیار احترام دارم
 - از ترس؟
 - نی، به سه دلیل:
 - اولاً، عرضشوی مادر است
 - و عمادری قابل احترام
 - دوم اینکه خشو مادر است
 - انهم مادر یک آدم خاص
 - و سوم اینکه، وقتی کسی
 - از طرف مقابل خود توقع دارد که
 - مادرش را احترام کند، خودش
 - هم باید این شعامت را داشته
 - باشد.
 - یعنی احترام کردن خشو
 - شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر
 - پشت خشو ها را گرفت، نمیدانم
 - خودت آینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز
 - نویسی یگان مصروفیت عمای
 - زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 - انطورا (یکان)) گفتم که آدم
 - فکر میکند فعالیت عمای زور-
 - نالستیک ام، کارهای تعادلی
 - و هوایی بوده، آخر خودت میدانی
 - نس که بار مسئولیت تهیه
 - گزارش های علمی و طبی مجله
 - به دوش این حقیر است.
 - برعکس، به کارهای خیر
 - نگاربت توجه دارم، مثلاً صدیق
 - مخترع راباز به یادها انداختی
 - بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره



ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال
 قبل در قره (نوده) ولایت نراه زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی
 خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال
 می نماید. وی در پیش های فرهنگ مکتب و پوهنتون همکاری
 داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیطه ژورنالیست و طنز نویس
 با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از
 استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی
 داشت.
 به قاضای علاقمندانش باری صاحب بی انجام داده ام که
 البته بسیار صمیمانه و شوخی آمیز است.
 مصاحبه از صد:

باید عرض کنم غیر از روزهایی که
 فاتحه معیر، در سایر روزها
 آدم خنده روی هستم. نه چاق
 استم و نه زیاد لاغر، طول قدم
 یک متر و هفتاد و پنج سانتی
 و برشانه هایم ۲۷ سانتی است.
 یک روز که خود را در ترازو های
 زیر زمینی پلازا همراي بوت
 و لباس روی خریطه سودا هم که
 به دستم بود وزن کردم، وزنم
 ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو
 رابه حساب لباس سودا تیر کنم
 وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبود اردوشکر
 وزن تانرا تقسم چهار تکند،
 در مورد نمبر پایتان گفتید؟
 - نمبر بام راجی میکنید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما
 بوت تحفه میدهم مساله بسر
 معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت
 بوت.
 - خورد نیست؟
 - نی، بسیار مناسب قد
 و اندام است.
 - راستی، خودت پیشتر
 گفتم که آدم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان و نت کمدر

دفتر، همرايت از نوك بینی بالاتر
 گپ میزنم سه روز تهر کرده به
 شفاخانه جمعوریت میروی؟
 - اوه برادر، خداوند به
 خاطر گپ زدن برای هرکدام زبان
 داده و وقتسی که بالاتر از نسوک
 بینی کپ زده شود، چطور تهر
 آدم نیاید؟
 - نخیر، اصل گپ اینست وقتی
 که تهر میکنی چرابه شفاخانه
 جمعوریت میروی، نی که در انجا
 حرف کلام عاشقی در میان است
 و ضم غلط کردن میروی؟
 - ای بابا برادرت غیر از عاشقی
 چهل کار دیگر دارد.
 - مثلاً
 - حالا چرا از ارم میدهی،
 خودت میدانی که انجا مصروف
 سیری کردن دوره ستاز طب
 استم، یعنی در عملی همکاری
 با مجله نازنین ما، سباوون،
 محصل فاکولته طب کابل میباشم.
 - ازین کسب حمایت خبر دارم
 عدتم این بود که سرگپ بیارمت
 و ضمناً راجع به عاشقیت برسان
 کنم، به خاطر این که در طول یکسال
 که همراي ما استی، در این مورد

- سرو صورت تان زخمی
 و افکار معلوم میشود، آیا لست
 خورده اید؟
 - نخیر از مورتولی بس
 افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز
 هایتان ران داده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ
 نشده.
 - عمواره علاقمندان تان از ما
 بی پرسند که ظاهر ایوبی مثل
 طنزهای خود آدم بر نشاط
 و خندان است یا برعکس، و
 دیگر این که ایماچاق استند
 یا لاغر؟ خودتان واقعیست را
 می گوید یا اینکه ما افشاکنم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری
 دیگر چی رازی است که سرا
 میترسانید، افشایش کنید.

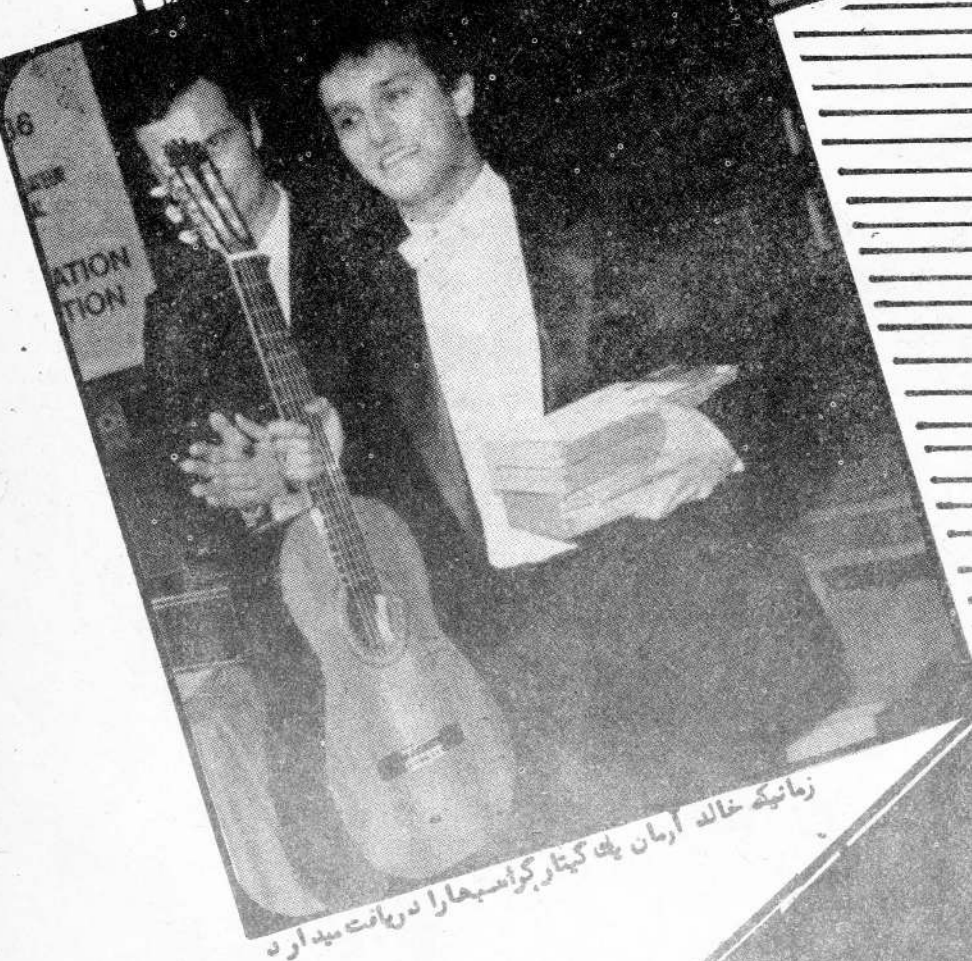


Paris
d'un premier
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

BIOGRAPHIE
KHALID ARMAN est né à KABOUL. Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare de Paris. A l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare de Paris. A l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare de Paris.

Entr'acte
LEO BROUWER
Variations sur un thème de Django Reinhardt
Introduction
Thème
Bourree
Sarabande
Cigue
Improvisation
Interlude
Toccata
Descarga



زمانیکه خالد ارمان یک گیتار گرامسبهارا در ریاضت میدارد

وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین ارمان : من به پسر نوشتام . نروتن باش روطن شی غسود را فراموش مکن

— فعلا من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
— شما از لیسه موسیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
— این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو بروا مسم مثلا :
الات موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتشافی ناکردن را .
تسکینه .
بته در صفحه ۱۸۰

ایا خالد ارمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور

کشور بازمی گوید بی

انگستان او وقتي برتارهاي گيتاري لغزید ، د پرا انجا تماچاند تاروتکه هاي چوب نه پل يك دنياي از رازها و قصه ها است که صد ا ميشوند و بال می گزند . راستی این دست چه پرمهانت ، دست استاد ، دست تواناست . ارمان در چند دهه اخير يك نام بسزورگ در موسیقي کشور بوده و هنوز سلسله این نام در تاروتی موسیقي ما و اگر کمترین گوییم در موسیقي گيتار در سطح جهانی ادا نه دارد و پسرش خالد ارمان در هر کشوري از جهان حاصل این نام است و حاصل بسک استمداد بی نظیر بر رخشی .
محمد حسین ارمان ، آرام و خوش برخورد است . شپته ود لیسه موسیقي است . روزهاي زیاد ي می گذرد که در نظرد اشتم با ارمان صحبت هاي داشته باشم و خوشبختانه این موقع مهسر شد و استمداد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .
صاحبه : از منوه باختری

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدری بود که همیشه آرام ولی خیلی سفت قهر بود با کسی حرف نمیزد، وظیفه اش دهنی از ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت با من میرادم و خانمش هیچ گاهی با خنده و مزاح صحبت نکرده بود.

مادر من آهی کشید، این آه و گریه راز را گشود، او همسراه با اشک گفت: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچکی خانوادگی بدرت مادرت را طلاق داد تو بعد از طلاق بدنی آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تسرا برای من، که خواهرش بودم سیرد - بتواسی گذاشتم و ترا فرزند خود خواندیم، تبه مکتب رفتی و آهسته و آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ما هستی تسرا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتیم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد، همینکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمش سرانبر شد چه من گفتم: آگه. تو مادر جدانتی، ای طور دم دروازه نشسته ای. او فکر میکرد که حرف های او در من اثری نیک دارد من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران دردمالیم مادرهای من یکجا شد.

آری بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مطه ماتر داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمیده ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه ما نگهداری شده بود، برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را ببینم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم. مزار او را دیدم دیده پرسیدم: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت ماندم. پرالم گفتم: تو دم نمره کاهاب شده ای، تبهیک باشد، آنهن از تو همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این گاهایی هیچ خوش نیامد، این درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: به کاهاب شدیم؟ به آوان بلندگفت: دم نمره، اینه به پارچه بگی، شما دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام بارچه را گرفتم، یک ورق سپید چاپند کله سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم. او هم بمن خیره شده بود. اشک چشمم را پر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گفتم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لطفه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. پلی دستی ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن سرقبر، ... توانست اسم مادرم را بنامان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما در من نشستم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود دردل میگفتم: مادر ... تو ... را ... دوست دارم با آنکه ترانیدیدم، تراد ریخالی دارم. مادر ... اشک چشمم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیدم آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گزافتم و نیمه را شمردم. سپس در بازو اکثری داخل اتاق شد. همسنگ چشم هایم را باز دیدم، پرسیدم: چطور هستی و لبخند زد. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالسم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کرد و گفتم: فاهدی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح هفتک از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم داکتر نرس آمده بودند، یکی رهش را گشتاند و گفت: حالت خجسته؟ سرم رابه علامت تائیدشور - دارم. داکتر صتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است در شفاخانه نبود.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

از میانمرواست

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

کویه سنی ما، هنوز گرم بازی کودکان است، امروز بازم آنی شیشه یخ زده اتاقم، همانگونه آن کویه چند سال پیش را می بینم، آن کویه بی که مسرا روزگاری به سان کودکی در برداشتم، مقال و تقسال داشتم، شوخی میکردیم، حالا نیز کودکان شوخ قال و مقال دارند.

کویه مادر نیمه کویه بلندی قرار دارد، که مردم درجه اطراف آن سینه ها ساخته اند. در اینجا همیشه غمناک است، قال مقال است، نمدانم چه موضوعی است که سالهاست حل نگشته و داد و نهد دارند. سان زندگی من، کویه تا بحال پروازها هست.

کودکان مثل دوران کودکی ما بدون کینه خوشحال و خندانند. همبازی هادارند، که با هم مشغول سرگرم اند. با هم قصه هادارند، جنگ هادارند و آشتی هادارند. مثل من، مثل ((او)) ...

در دل هر سنگ این کویه نفس خاضره های اوست ((او)) همبازی من بود، فقط چند سالی از من بزرگتر بود، از ترو خیلی مهربان با گذشت بود، بیاد دارم آنروزهای را که من بناحق بهانه میکردم و تقسط خواست مرا میخواست. قهر میکردم، به خانه میرفتم و او نیز صبرت با کسی دیگر همبازی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد. منم میرفتم و او صفت، باز قهر نکتی.

ما بزرگتر میشدیم، نهالغ تر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها گفتم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی او بر سرم قهر بود، نه قهر بلکه قهر آلود. لباس نهلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میچشش به نهایی اوی انزود، او را هرگز بداندگونه حرف ها ننگته بود، خیلی متمجب به اوست گفتم، اها تندی حرف میزد، چشماتم نهایی های او را حساب میکرد، او یکباره گی خاموش شده طرفم نگاه کرد.

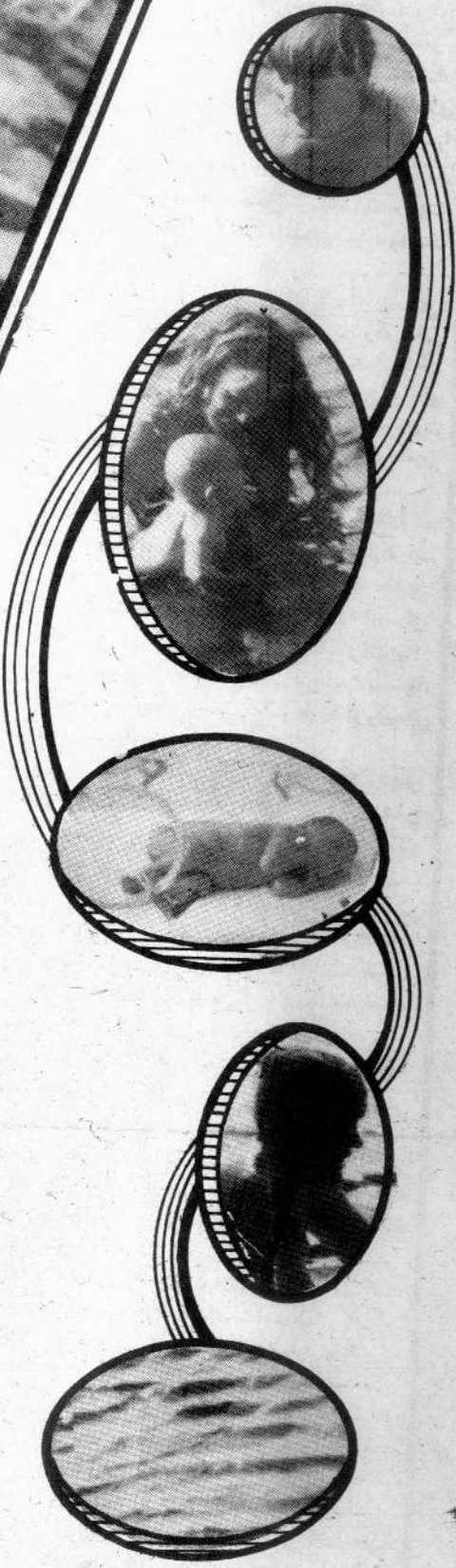
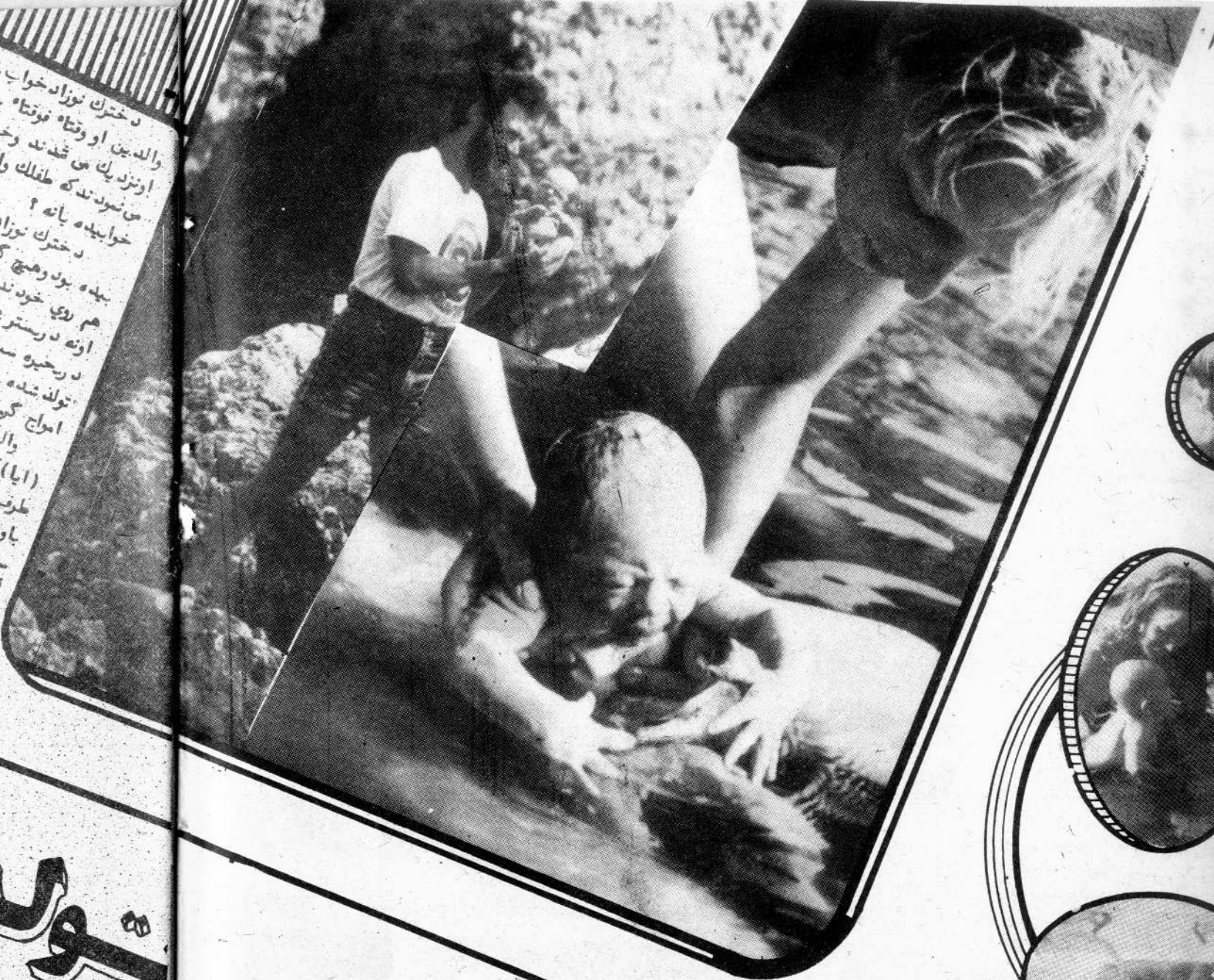
کویه چای پیر

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که خود لای به دفتر همایون آمده و این سرگذشت را به دستاورد با گذاشت.



فقدان کودکی و آب

تولد

فرجه از: هارون

والدین او وقتا فوقتا بطرف خوابیده بانه؟
 د ختک نوزاد واقعا خوابه
 اوتزديک من شندن و خود رامطمین
 می نمودند که طفلک وانعماله
 به این نسی د اندک نوزاد در
 کس را متحمل می گردند
 هنوز هم محققین علم طب راجع
 به این نسی د اندک نوزاد در
 لحظات نخستین زندگی خسرو
 چه چیزی را احساس می نماید
 ولی این کاملاً واضح است
 که بعد از ترک نمودن بدن مادر
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از متحمل می گردند
 جان به زمین است متحمل می گردند
 در این اثنا نوزاد ۳-۴ مرتبه
 در این اکسیجن ضرورت پیدا
 می نماید. انزوی که طفل در بدن
 مادر رخیره نموده، جهت احسا ده
 بالانس و خوارت در مقابل نسیروی
 می رسد. توازن از طرف دیگر
 که از ارمحول مایع به ماحسول
 (بخشک) مشکلات را در زمینه
 تطابق اورگانیم نوزاد به جهان
 می آورد.
 در رساله های آخر رنتیج
 تحقیقات که در این زمینه صورت
 گرفته، که چگونگی نخستین روزها
 حتی اولین دقائق زنده گسی
 انسان در شکل روانی او را دیده
 و پس هم دارد. بخصوص
 رابطه میان حالت تولد طفل
 (فشار فیزیکی که نوزاد در انتهای
 تولد توسط سرخورد متحمل
 می گردد) و امراض روانی بعدی را
 که در آینده ممکن است حاصل
 حالش شود، به اثبات رسانیده
 اند.

توی تیره و اولین حرکات راجع
 بهارت خاص تنظیم می نمایند
 جنین اطفال زود تر از همسان
 خود می نشینند، زود تر ایستاده
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
 ناگفته نماند که در آب بازی جو
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند
 ماه می توانند زیاد از یک کیلو متر
 شنا نمایند.
 با گذشت زمان فرضیه
 چارکووسکی ثابت گردید. او میگفت
 اطفال لا شناور را با کم تر
 از یک لیتر بار می آیند آنها کمتر
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات
 حرارتی را متحمل میگردند و بطور
 معمول می توان گفت آنها کمتر
 وید خلقی می نمایند. در صورت
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر
 می باشد و هیارت از جسام با آب گرم
 و سرد با ساز هفتاد و دو صورت
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف
 می شود.
 مشکل معم دیگره اکثر
 زائیدن را در شرایط هادی د شوار
 می نماید. عبارت از بزرگی سر
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان
 باشد برای او تولد شدن مشکل
 است. فشار که بالای سر طفل
 در انتهای تولد وارد می گردند
 میتواند باعث سرخورد و در شکل روانی او
 سرخورد گردد و در نتیجه مادم گ
 تا نیرویی وارد نماید. معنی ده
 چارکووسکی در نتیجه مادم گ
 قبلی زن حامله توسط
 تعویجات مختلف بشمول
 آب بازی، عضلات لگن
 خاصه و بیشتر خصلت
 (الاستیکی) مسی
 بخشد و تولد نوزاد را
 با سوزش سهل تر
 می نماید.
 اگر تمام این
 تسهیلات
 بگذریم
 و بنگالعه
 ایسن
 بقیه در
 صفحه
 (۹۷)

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او

سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول بچیل شوي و. فعاله او هراړ خیزه ونډه واخستله. کله چې د برتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورکړ (امپلا) چې نیتو یې رهبري کوله یواځنې ملی سازمان و. چې په انګولا کې یې پخې اوکلکې نظام او سیاسي ستونې درلودې. او همدارنګه په چې وی کولای شول د ازادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسي او رهبري یې کړي انټونيو اګوستینونیتو همغښت چې د سیاست په لور کې یوشمېر شخصیت و. د افریقا د شمېر او په ګانګرې لور د مبارز او انقلابي شعر په آسمان کې لکه ځلانده ستوري اوس هم ځلنيزې او په راتلونکې کې به هم ځلنيزې او ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد بېلې ګوتونه بېه زبا کسې ي.

د نیتو شمېر نوم مشهور مجرېه ((سپېڅلې هیله)) نومېږي چې د نړۍ په لورونو وار ول شويده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبېس جایزه وګټله. نیتو افریقا د شمېر و. دې د انګولا د شمېر و. دې اوشمېرې د هرتزووسټي افریقایي په زړه کې ښاي لري.

هغه په ویل د افریقا د خلکو لپور هلی توندن له حماسې شعره پرته بل څه ندي. دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکود پښو ما یونه دي چې سخت او ساره د هغه په تن پورې نښتي دي. . . .

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتود دي. بقیه د صفحه (۱۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم ځل لپاره زنداني شو. اوس نو نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د برتګال له پولو څخه وتلي وي او دي یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یوه شمېر شاعر او ازادې غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلی و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کپلن، د یوګوسلاویا او ځینو نورو سترو او مشهورو ادبی او فرهنگي شخصیتو د دده لپاره د ازادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل موزی هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولان خلکو ازادې پښوونکي جنبش)) رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و. په غاړه واخړسته. هغه نو اوس هم اویزې شاعر و. هم یوه طبیب او هم زور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم ځل لپاره د ((د مافه- سېزا)) په یوه تاجو کسې زندان د وسپنیزو میلو ترنسا کینول شو. د اهل خلکو د دده په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او د دده د ازادې غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د برتګال یوه زندان ته ولیدل ول شو او په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې ازاد شو. خوله برتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګرو یې هغه لکه برتګال څخه وتښت او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاس ته لاړ او هلته یې د ((امپلا)

هغه وخت چې برتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لړ لړ و. او په هغه شپه کې چې د ازادې لمر لویډلی و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکارېده. هغه، یعنی ((اګوستینونیتو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷) بلاری د عیسوي مذهب د پروتستان د څانګې کښی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلې لومړنې اوښانې زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او ازادې دوست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر ی په ځلنښته لسیزه کې د انګولا د نوي زیږیدلي ملی فرهنگ په آسمان کې وځلید. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې پېرې اساسی او مهمې مسأله یعنی له برتګالی استعمار څخه د خلاصون مسأله ته وقف شوي و.

څرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت لاره لاري هم خپلو ستم بچیلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال برتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیې ښوونځی کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استګهلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي ځل لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شو او زندان ته ولیدل شو. له ازادې وروسته یې د برتګال د استعمرو د محملینو په نامه یوه ځل د محملینو په رانیکال جنبش کې

نوشته د معریف

دا را

کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونسیمه فروع د پده ګانښ است. زنده کی ساده وی تحمل داره. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه یی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار و مباحات کشور اسلامی ماست. او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلې در چنین مسابقه کسی از او سبقت حتمه نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را در این بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقید صفحه (۱۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالای لوی ولسوالی ښووار است. جشنان تاریکښ انگیزه ښوای تیز ګوښا و ښو - منډې حافظه ښوې ده است. وقتي با زبخت کلام خداوند (ج) را از امواج راديو شنيد، شيفته آن کلام شد و براي فراگيري آن صدا نه تعداد زياد اهل کشور بلکه به سرزمين دور تاهند و مصر سفر نمود. ميگويد: ((حفظ کلام خداوند کاري و قرائت در دست کار ديکري - است. من در دوسان ۸ ماه - قرآن را حفظ کردم ولی سرای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشيدم و هنوز قانع نيستم. در دست بايد معنی آيات قرآن را فهميد تا بتوان مطابق آن - تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ و قاري نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ايست تسخير می کند. و کودک کش

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان گرم و زنده از او اند)) وقتي حادثه صدا و احساس انسانی با تاثیر وقت سیت کلام آسمانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج رو خنوازان فرار میگیرد. این بندار در مورد قاري بزرگ وی مثال حدیث میکند.

در ب کوچک حویلی راد ق - الباب سکیم. کودک در می کشاید و قاري نریکت الله سلم وسط حویلی مرا به امانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هه های نماز گدا ری مزین است او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کثر همقایس سراغ نده میتواند. وقتي در فترجه شعر او را خواندم بیشتر مایر کردم. او چقدر ریثا تسر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه یی نیز است. در کما میزسته و در کجاها



اودر مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماورچ

روزنامه مستقیم

بین المللی

بازنده دقیقه در زندگی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شمر کار خود را در چهره
و چشمان آن زن دیدم زیرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای دستان من
میریختند برای من بالاتر
و مفیدتر از همه نعمات دنیا بود.
- آیا ارزش این شغل را از-
همان شروع تا رسیدن استید ؟

- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکدم شتم زهرس عارا مید یسدم
حالت عجیبی برای دست مید اده
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟

تنها مساله یونیفورم مطس
نیود از دستان آنها خوشم
می آمدن دستان که بامرک به مبارزه
برمیخاستند .

۱۰ روز ۱۰ کیلو مایع را از بطس
اوجان سا-تم بعد از ارا عملیاً
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شد در آنجا کانسرتش حیرت شد
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترل مانرارد است
درمندی که مریس در شفاخانه بود
خون ، دوا و سیرم او را از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتانی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمدن چنان

در آنجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معسسه
میکند که بین مرگ و زنده گس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم او را نجات دهیم .
مثلاً بخاطر نام یک مریس
را از صیغه آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان) اد است در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعداً عملیات میگردد . ما طبعی

فندی حمید سرشترولینر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی ؛
من تا اینجا چون آن در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کار صحبت کنیم با هم از عملیات
خانه صحبت واهم کردن چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرم آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و بخصوص ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند،
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مرضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گسی
زن و سر نوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناشی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حوضه تربیه اطفال خود
بج نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای،
بقیه در صفحه (۸۰)



غیا بیسد



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیاکوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

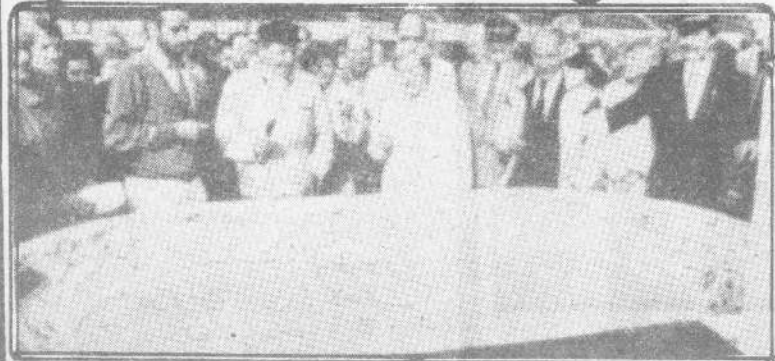
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسم را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



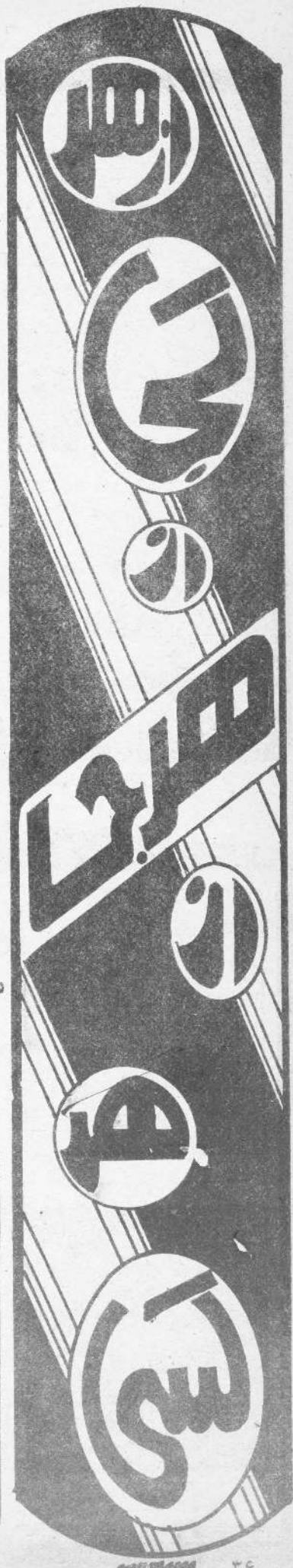
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

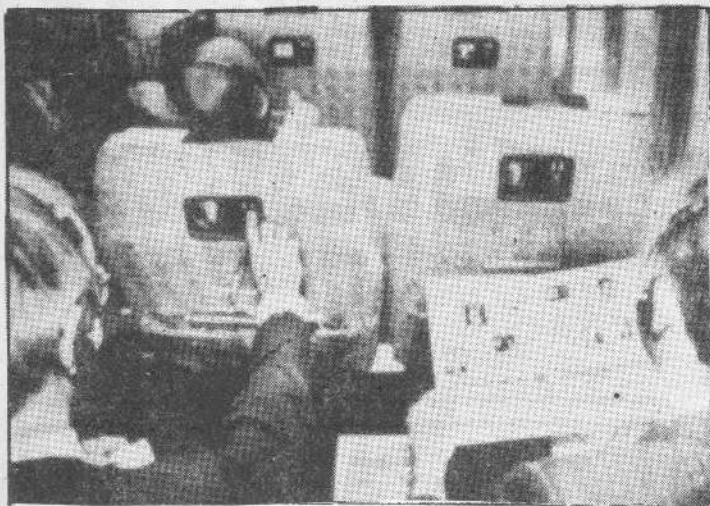
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون با سخن نشدار گفت: «بچه همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل انراک از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله بی بنام مارتین گانتی از وستون امریکا تصویب خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی آنها را داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکید می ورزند که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...

مادر کلان وریکاره جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکاره های جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

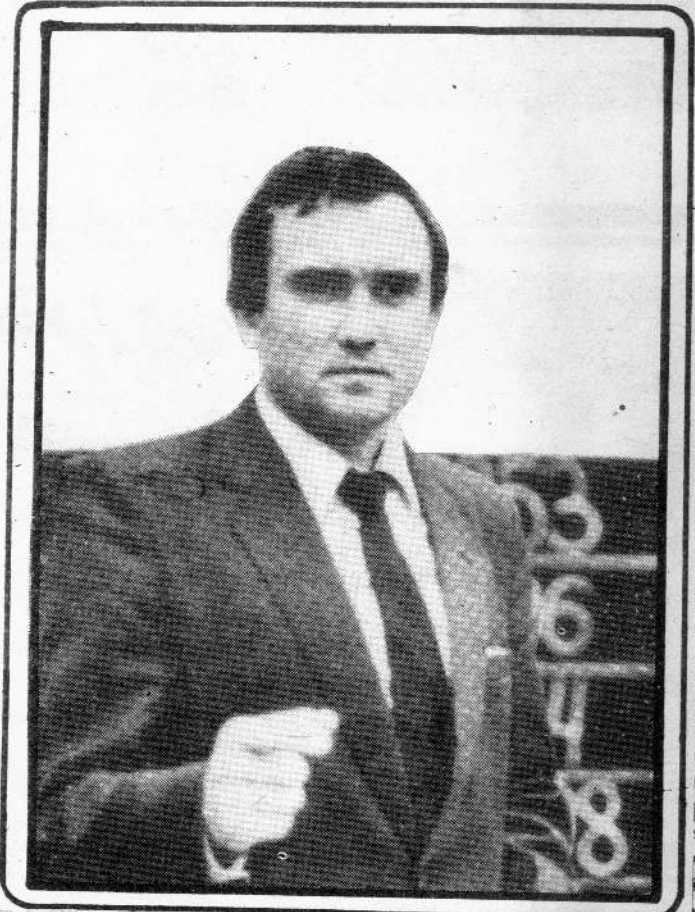
غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را بخت. فعلاً اوقظ ۷۰ کیلوگرام وزن دارند. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ کیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. لاین وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت



ټولونه په زړه پوري دي

حيرانوونکي حافظه



وازمان خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کوم -
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 ترې کارواخلم نه درلودل - په
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 په لومړي سر کې مې له هغې ساده
 طبعي څخه چې نورې اولونې -
 هېڅ لوی، گڼه واخستله - د
 کوچنيو ((سخو)) څخه مې پیل وکړ
 دپانیدو کلمات اهامدونه مې
 په ځله تکرارول او هرځل تکرار
 کې مې نوې کلمات اهامدونه
 ورناټول - دوخت په تېرېدو سره
 په دې پوهیدم چې دحافظې
 د ښه والي له پاره دښمن خو
 محدود متودونه په پراخیزم دي
 چې دهغوی له ډلې څخه لمانځنې
 ماخپله دخپل لمان له پاره
 اختراع کړل، دښلگي په توگه
 هغه وخت چې په توره څنگه -
 باندې لیکل شوي مدونه حافظې
 ته سپارم - نوڅه کوم چې په
 مغز کې مې د یوه ټاکلي انځور
 څرنگان ته مېس کوم او په هماغه
 ډول مې په بهرني حافظه کې
 وساتم - دغه مېتود دپهرواړو د و
 تمونو د اجرا کولو څخه وروسته
 په بهرني توگه ترسره کېدای شي
 خو مې پېرسې مې په پېرساده او
 اسانه ډول څنگه چې په موسیقي
 صورت په ذهن کې لیدو انځور
 اها رسم ساتل کوم گران کار نه دی
 خوشحاله باید په پرله پسې ډول
 ورته وکتل شي او هرځل دمنظري
 ټولې برخې باید هغه پورته
 شي چې په ذهن کې پاتې دي -
 لنډه دا چې منظري ته باید ترهغه
 وخته پورې وکتل شي چې دمنظري
 ان لومړي کوچني برخې هم په
 ذهن کې لمان ورسېد -
 پاتې به (۱۷) مخ کې

مورې نوځکف چې دحيرانوونکي
 استعداد داوند دی، دسترس
 پورخ رانکاره شواو دڅو تننداره
 چاوشخه مې هيله وکړه چې
 په تېرېدو کې ورسره مرسته وکړم
 له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي
 ارتست مورې نوځکف سره مې د
 کېسې دنېاره صوبې استراحت
 لمان کې پېژندگوي شوو دغه
 استعداد اوحافظه زما دپېرې
 حيرانتاسې شول اوداپوښتنه
 راسره پېداشو چې څرنگه
 کېدای شي په انساني مغز کې
 دومره پېچلي جدول ((ټېبل))
 شي ؟ لکه څنگه چې څرگند
 ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له
 مني انسان په منفي ډول په

د ډاکټر د حېرانوونکي حافظې

دشوروي اتحاد د اوکرائین
 جمهوریت په مرکز کیف کې د شوروي
 اوهرنېوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو
 د زږېت د پراېلموه هکله بحث
 وکړ
 په دې ټولنه کې د اوکرائین
 دجمهوریت د علومو د اکاډمۍ د پروفې
 ف - فرېکس څرگنده کړه د زږېت
 په مقابل کې مبارزه شونې ده ،
 دا کار په هغه صورت کې کېدای
 شي چې هغه داوسپني له پاتې
 شونو (بقاياوو) يا ساکوشخه پاکه
 شي ، دا کار د لمانځنې ټولنې
 واسطه نه بلکه د فعالو ښوونکو
 په مرسته چې په بيالوژيکي ډول
 پخپل شوي وي سرته رسېدای -
 شي - ددې تجربې په جېهان کې
 د حېرانوونکي مواد په
 خوړو کې کېږي ، زهرې مواد په
 بهر وکولونکي جذب شي او په نتيجه
 کې دتېرې لاندې پراختیوه تر
 کنترول لاندې راسي -
 دلېننگراد د طبي علومو
 دانستېتوت پروفېټاپال (ډاکټر)
 څرگنده کړه چې په اورگانېزم کې
 مې له متعادلو اوښاتو سولانت
 څخه ژوند شونې نه دی - دا

تعدلات په ماشومانو کې په نيمه
 توگه ليدل کېږي هغه ماشومان
 چې ژوندې د هغوی هغه کسې
 د گڼتن اندازه د زړه نسبت
 زياته ده په همدې بنسټ
 د زړه حجروي دهغوی له نفسی
 کنټرول هغې څخه نه شي جوړ -
 پدای -
 نوموړي داکټر چې دلمان ټولنه
 زياته کړه چې دوخت په تېرېدو
 سره د لېوونارو پراېلموه هکله
 څرگنده اودلېونتي (معانيت)
 اندازه په راتېه شي -
 د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 د هروس پېژندنې دانستېتوت
 پروفېټور ف - بوتسکو داپه ډاگه
 وېل چې د زږېت د څېړنې اود
 هغه د نه راتگ په برخه کې د -
 اورگانېزم دغای تواني ستروول -
 لېوې ، نهارې وسټل شي چې
 داتوانو له کنټرول څخه ورسول
 شي اوپخ په وړخ لاندې هم باید
 لمانځنې شي -
 په دې غونډه کې د شوروي
 اتحاد د اوکرائین دجمهوریت
 د علومو د اکاډمۍ هروس پېژندونکي



د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 د پېرېټک دانستېتوت پوه غونډه -
 وکړه چې په گډه دی ډاکټر
 اصطلاح د ((کهرېټي تېزابو)) په
 جوړولو پیل وشي ځکه دامواد په
 په اورگانېزم کې دمواد و د تېرېدو
 او هڅولو او همدارنگه دارگانېزم د
 هغوی ترکیب لجه تنظيم سره مرسته
 ایازره خلک بدې اميد ن دي
 چې دوي دي زار و وي څووک
 که ژوند او يا دغوانی درمسل
 غواړي نو تر هغه وخته پورې دي
 انتظار باشي ترڅو چې بدې
 هکله د پوهانو څېړنې وروستې
 بري ته ورسېږي -
 پاتې به (۱۷) مخ کې

گرامافون څنگه او چا را منځ ته کړ؟



دې توگه به ثبت کېده د اوریدو
 لپاره مې خبره پورې کولې -
 غږ راخیستونکی متن به دمار -
 بیچي جوړېست د ننه اویاد باندې
 د غږ د خوړیدو سبب کېده او دغه
 غږ به بیا پورې داسې برلاسې څېسې
 چې د اوریدو وړ به نه و بیا وړې کول
 د زمانې په تېرېدو سره ان پسون
 اونورو مخترعینو چې په دغه برخه
 کې مې په کار پیل کړي و دغسې
 اختراع ته وده ورکړه - حلبسی
 پوښ لرونکي استوانې خپل لمانځي
 مومې استوانې ته ورکړ او د پېرې سره
 پای کې صفحې داستوانې لمانځي
 ونيو خوکه چې د یوه بل بدلسون
 په ترڅ کې نه ماتیدونکي صفحې
 راښيي - دکت یا فیتی په رامنځ ته
 کیدو سره یونوي انقلاب په دغه
 برخه کې راښيي - خو مېر چې د
 گرامافون د صفحې په برخه کې
 بدلسون رامنځ ته شو په هم هغه
 اندازو ماشين هم وده وکړه -
 دې مانا چې د اریایي - امریکایي
 او جاپاني پوهانو له ځوانو څېرو
 وړتیا شول خو چې په اوسني
 پرمختللي ښه رامنځ ته شو -

په ۱۸۷۷ کال کې ادیسون
 د خبرو د ثبتولو په استوانه پسی
 ډوله اله برابره کړه - د ده په خپل
 تحقیقاتي مرکز کې چې د نیوجرسی
 په منلو پارک کې و د هغه بیلگه
 جوړه کړه - وروسته مې دخپلسو
 حیرانو شویانو یوالانو پورې اندي
 کېښوده او ویی ښود چې ده -
 اختراع کړي ماشين کولای شي
 هم ثبت وکړي او هم خپرونکی
 ده د وړ کتون هغه نامتوسندره
 چې ((مري یوکونډی وریډر لول))
 وویل چې د ثبت د ستاگه همدغه
 سندره په کټ مټ ډول بېرته
 خپره کړه -
 ادیسون دغه ماشين ((فونو -
 گراف)) ونوماوه چې له دوولکسو
 څخه جوړ دی او غږ اخیستونکی
 مانالري : د هغه اختراع شوي -

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به سرطان را بیشتر می سازد؟

پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارتند از:
قراردادن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش آفتاب و رادیو کراتی زیاد، دود کردن سیگار و تماس بابت سلسله مواد کیمیاوی.
آیا سرطان سارده است؟
مسلمانه.

کمواد دودی و نیکوتین بیشتر را استنشاق کنید به همان بیمه خطر ابتلا به سرطان ریه بیشتر است.
دریغند و چیز بنام (سگرت بی خبر) وجود ندارد. بهترین سگرت نلتر تا نورم اینست که سگرت را تره شید.

مرگ های ناشی از معنادین سگرت و کسانیکه به سگرت عادت ندارند، مقایسه گردد، این تفاوت بطور نسبی کتر است.

آیا نوشیدن زیاد مشروبات الکولی خطر ابتلا به سرطان را بیشتر میسازد؟

آیا سرطان ارثی است؟
چند شکل محدود سرطان قابلیت ارثی داشته ولی انواع عمومی آن هر چند در برخی از این انواع عمومی چیزی بنام ((تایلانت خانواده کی)) معروف است، یعنی تمایل ابتلا به نوع خاص سرطان که در میان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کسل خیلی بیشتر است. این نسوع تایلانت خانواده کی در سرطان پستان، کولون، معده، پروستات و ریه و همچنین در سرطان نسوع Leukemia دیده شده است. بنابراین، زمانیکه یکی از اعضای خانواده دچار یکی از این انواع سرطان ها گردند، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود. (خانواده در اینجا تنها شامل والدین و کودکان نبوده بلکه همزاده گان، عمو ها، عمه ها، خاله ها، نواسه ها و غیره را نیز در بر میگیرد. آیا بواسیر نشانه سرطان است؟
خیر، ولی بواسیرها و خون ریزی ها ممکنست نشانه خطر سرطان باشد. در مورد هرگونه خوشبختی بابت همواره مشوره دکتر را گرفت.

آیا برخوردن شخص در مقابل سلامت سرطان باالی مدت بیماری تاثیر دارد؟
بلی، هرگاه از دانستن این موضوع که میاد سرطان داشته باشید، بهر اسید ممکنست مراجعه به دکتر را به تعویق بیندازند و این کار طبعاً فرصت تدابیر ازین موقع را از دست داده آید.

تشخیص همیشه میتواند عاملی در سلامت شخص باشد، پس با اجزای معاینات سالانه بشمول معاینات سرطانی از قبیل پاپ Procto تون - سرطان را از خود دور سازند.

سلامت کامل دارم، پس چرا به اجزای معاینات بپردازم؟
شخص از سلامت کامل برخوردار است ولی شکل ابتدائی سرطان میتواند وجود داشته باشد. بقیه در صفحه (۱۴)

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا خیر؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگرد؟
ازمایش های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.

چرا دانستن سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟
زیرا سرطان در تمام اشکال حیات وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند. کفیات مهم طبعی بوسیله همپوتجارب بعمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشتر انسانانی رانجات داده است.

چه چیزی موجب سرطان میگرد؟
چرا سرطان بوجود می آید؟
هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یک تعداد سرطان ها را شواهد نشان میدهد. بهر اندازه ای

مطالعات نشان میدهد که سرطان ریه در ایالات متحده است. طور مثال، مرگ نانی از سرطان ریه در میان کسانیکه مضطرب سگرت دود میکنند ده برابر بیشتر از کسانیکه سگرت نمی کشند. در شهر بزرگی زندگی میکنم که هوای آن آلوده است. آیا خطر بیشتر ابتلا به سرطان مرا تهدید میکند؟

عقیده عمومی بر آنست که خطر بیشتر ابتلا به سرطان در مناطق آلوده وجود دارد. هر چند تا هنوزم درین زمینه مطالعات به مقیاس بزرگتری انجام نیافته است. در شهرهای بیشتر است. ولسی همینکه همین سرعت با تفاوت میان است. تا آنجاییکه موضوع سرطان ریه ارتباط میگیرد، سرعت

مطالعات قوی مشروبات الکولی که به سگرت نیز اعتقاد دارند در معرض خطر بیشتر سرطان دهان و رگلو قرار دارند.

آیا صدها یا صفتی ناحیهی موجب سرطان شده میتواند؟
صدها اتفاقی در سطح نرم مانند پستان ملت سرطان شناخته شده است.

آیا کدام نوع غذا یا ترکیب از غذاها میتواند موجب سرطان گردد؟
خیر، ولی پژوهش پیرامون نقش رژیم غذایی و رابطه آن با کنترل سرطان ادامه دارد. طور مثال، چروچاپاتی هائیت نسبت به نسل مشرق چائاتی آمریکا سی بیشتر به سرطان معده دچار میگردد؟ غذاهای پخته شده با دود بخصوص غذاهای یک مواد کیمیاوی در آن بکار رفته نیز تحت پژوهش قرار دارند.

لهاوی و خون منتشر گردیده قسمت های دیگر عضو نیز انتقال یابد و در آنجا به رشد خود ادامه دهد. اینگونه انتشار را Metastasis یا انتقال مرض می نامند.

مجاری لهاوی چیست؟
لنف عبارتست از مایع شفاف و هاف که از تمام اجزای سراسر عضو جمع آوری گردیده و در مجاری لهاوی جریان دارد و سرانجام به جریان خون نیز داخل میشود.

سرطان با چه سرعتی رشد میکند؟
سرعت ثابت رشد وجود ندارد. بعضی از انواع سرطان در ظرف چند هفته رشد بیشتر میکنند ولی رشد برخی از انواع آن چندین سال را در بر میگیرد.

آیا Leukemia نوعی از سرطان است؟
بلی، هر نوع عضو میتواند به سرطان مبتلا شود. حجتاً سرطانی میتواند با سرعت های متفاوت رشد کند و در مقابل تدابیر واکنش های متفاوتی دارند ولی وجه مشترک سرطان ها در اینست که در صورت عدم تدابیر رشد نموده به قسمت های دیگر عضو نیز منتشر میشوند.

سرطان چگونه در عضو منتشر میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

تغ ۴۰۰۰ ها نهمیدم ۰۰۰ شما در جستجوی متسول
 خان همسر ساراسک مجدی بی ، هستید * والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فریض رسید ، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم ، فرزند * شما هم اگر بنام متسول
 سراغ او را بگویید ، به مشکل موفق خواهید شد ، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجویش کنید ، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه * شهرین» یاد می
 کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
 عضویت داشتند ، خان مرحوم ساراسک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند ، منظورشان از متسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه * جنسی» یا
 «همسگری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز ، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و امریکایی ساراسک مجدی بی ، بتول
 خان را «ترکش دلمت» یا حلوائی ترکی میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود ، البته من دینبازه معلوما
 بیشتر ندانم ، مرحوم ساراسک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کما بیش میشناختم و ولسی
 اکنون نهدانم کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
 شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ آ ۰۰۰ والهی نهدانم چه
 بگم ، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ شما
 همقدر نهدانم که همسر ساراسک مجدی بی بود و -
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشد ، بیچاره
 مجدی بی ، خیلی زود ، راه جهان دیگر گزشت
 ۰۰۰ میخوام بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایسد
 گت ، همین ندارد ۰۰۰ بگم ۰۰۰ پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها ، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم ، سرمشوی داشته بنام «پانها -
 سنی فتح پاشا» ۰ هر چند این پانها سنی ظاهرا
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست
 داشته است ، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میکرد و
 بعد ها مناسبات سیاسی و بانکرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند ، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نیز حالتی تهن شان دولتی را به
 «پانها سنی فتح پاشا» اعطاکرده است . هنگام -
 اطاعت شان به «پانها سنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست
 یا خیر ؟ پانها سنی پاشا برآشفته و الحقی تقصیر آهز
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و نهی خارجیه
 عوضی گویید ، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم . شب دیگر در مضامینی که در منزل پانها سنی
 پاشا برگزار شده بود ، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد ، پانها سنی پاشا بزرگواری جواب -
 داد که «المانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیشدها کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دادم ، چانه زدن ضرورت ندارد ، مرا تقصیر میکنید
 خیلی متاسفم ، چنین حرفهایی حیثیت و نظریه مرا
 جرحه دارم ، چانه زدن قطعاً تحمل آنرا ندارم» این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیکی
 آنها قرار داشت ، شنیده میشد ، چله قطعه تحمل
 آنرا ندارم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود ،
 وقتی بگوش سفره پاشی شست و پنداشت غذا های
 آشپ به مذاق ایشان گوارانیا نمده ، شامرا
 بهم زده است ، شتا بان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست ، یک بوتل کاربنات
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد :
 «بفرمایید پاشای من !» ۰۰۰
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن ، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت :
 «معدرت میخوام اکلانس (وقتی صحبتی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیسان
 آمده حال معده ام بهم میخورد .
 شما جوانها متاسفانه این صفحات تاریخ مارا نهدا
 سمود بی فرزندم ، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و جبروت داشتیم که من انتخاب گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم ، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد ؟ و آنکسی
 سمود بی فرزندم ، در آن موقع که پاشای ماسفریکوس
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود ، منحصر امور شرق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است . این تخصص
 معنی ژستی را که پانها سنی پاشا بخود گرفته ، نورا
 درک کرده ، سرکوش غیر نهاده ، و چیزهایی گفته
 است ، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیوسد که «با حفظ ده نهد کوشن
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد پندشمان

را از همسر دوم پانها سنی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمشور
 ها سپارند . شما قصر پانها سنی پاشا را ندیده اید ؟
 ندیده اید ، حتماً برهد و آن را تماشا کنید ، نورا
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان ، سری به
 آنها هم خواهید زد ، در مسوطه ، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه ، آن چون قصر پیمان روی نهانها
 میگرد .
 خدا شامخیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها ،
 مرموزی های شتاب ها ، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده ، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روضی نقاشی شده ، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند . خدا مرحوم مجدی را فریق نور
 کند ، چون دوست ایام نوجوانی من بود ، لذا امن
 این قصر را خیلی خوب می شناسم ، حرف ای روزگار
 گذشته ! ۰۰۰ زندگی من تقریباً دهن تقریبی
 شد ، فرزندم ، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند ، ولسی
 اینها همه به صرف خود شان بوجود می آید ۰۰۰
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویکی نام

نوشته : عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی ، قصر های
 خود شان را به صرف اجنبی ها برپا کردند ۰۰۰
 فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد شد به شمول مرمز های رنگ ۰۰۰ باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز جوت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد ، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانها سنی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ۰۰۰ میکنم» این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالی میزد ، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قسلی می بوده است ، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند .
 دارم میگویم فرزندم ، من باید بشما درباره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غوغا شدم .
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید ، سار -
 ساک مجدی ملزومه همان پانها سنی فتح پاشاست .
 پدر ساراسک ، مجدی بی که شخص متبارزی نبود ،
 چندان از وی نام برده نمیشود و ساراسک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانها سنی پاشا
 زاده را داده است . مجدی بی ، یگانه وارث -
 پانها سنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافرت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی را بیاورد
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برپادی من شده همان

تصوی بطور حقه امارتکم ؟» جناب پانها سنی پاشا
 جای همان قصری را که بعد ها به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت ، برای امارت صرنا -
 شخیص دادند . ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 یگار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست ، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و راوی آن زمین امارت کردند .
 نگاه کن فرزندم ، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام مگر پاشا اتلی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد ، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفه های نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
 میکند ، جالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود
 شان بوده ، البته می نهمید منم که نازکی گذرد -
 کجاست ؟ این را میگویند سهامت ایتالیا پانها سنی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود ، از چه
 ایتالیایی های پرداخته بنام خود ثبت میکند ، انسانهای
 آنروز و واقعا چیز دیگری بوده اند ، اگر امروز مثل
 پانها سنی پاشا ، چند نفر معدود می داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد . ۰۰۰ حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند ، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند .
 آری نهدانم ، شما میخواهید در باره «بتول خان
 معلوماتی بدست بیارید و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم ، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم ساراسک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی ، ارتباط نهان دارد .
 طول ندهیم آقای من ، ایتالیایی ها ، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دها تان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را کرد خود فراموش می نمود و میگفت: ((اشب هممان من هستی)) و آنها را به مسائل می پرسید و می پرسید که به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد. مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خرد دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰ فرق نسیب میداد.

در صورتیکه کار بجهنم منوال منصور بخود او برنگذاشته و فیر میگردید به اتفاق تمام دارایی اش موقوف گردید ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) - یا ((لقه شمیم)) را بگذاشت که اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و بیسار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاست میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی ساراسک مجددی واقعا خلی کک کرد، در غیر آن ممکن نبودن دارایی و ملک و مال بسیار را انتهای باشد. شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است. این ساراسک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و ساراسک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از ساراسک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به ساراسک مجددی خود مان نگفتم. ((هنوز ششما. نگذشته، این زن ترا بجهاد نفا خواهد داد.)) فقط از راه اندر زکوی در - آدمم:

- مجددی بی، برادر، خداوند نهایی را برای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند. اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منصور بخودگی، در نظرم کار درستی نیست. نه خداوند بندگانش این کار را می خواهد، نه این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از هم جنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی. زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نور من باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگذازم تو هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشند ساراسک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که ساراسک مجددی ما وقتی آگاه میماند که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۲)

سان معاشخوردن دایمی، تعدادی با دنجان دورقاب آمانور نبرد داشت. هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم. اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوا زبان میداشتند میگفتند. ساراسک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد. وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلق پر میشدیم شب از نیمه میگذاشت، ساراسک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنهال مایلید)) ماسوار موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان با تمام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد. انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیس ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنهال قافله، موترهای ماهراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده بسیار پنهان آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا نگاه می تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتم. بعد از صبح ساراسک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود. پولی را که بهر هرات بر اینمانده، نهدانم چگونه خرج کنم، کاش شغلی میداشتم که روزی سه - چهار روز (معادل ۵ پیل) عاید میشد و اولی نتیجه کار خود می بود. بیچاره مجددی آنوقتها خیلی مضطرب بود زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی رومبا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از بیایمان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آنهمه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خورد و می نوشید، نشانده و خلاصه با پنج شاخی می خورد و می خورد با هم کرد اما تمامی نداشت. من با چشم خودم دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا))

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هکتار مزرعه، باغ، خانه و نظایر آن. نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه هکتار مزرعه اصلا معلوم نه بود، بجز آن بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزرعه تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم در محرم ساراسک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن دراز می افتادیم. فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخورد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد ساراسک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوا، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شبانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند. و عواید یکشنبه همه آنها از حساب او برداشته شود. حیف ها که همیشه در سایه - ساراسک پول خوبی به جهت میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهوادان را که در آن شب بمنظور اینکه هم دستور را اطاعت کرده و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در بخود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهوی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

ساراسک مجددی این اعلان بعدی خوش آمدید عاید خالص یکماهه آن گانهورا به صاحبش بخشید. مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دنهال کار شواب می گشت، انهدل و بخشش به فقرا، دستگیری مستعدان و هر کسی که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه سکونی شهر ملک اصلی او بود. جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را به پایان برد زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند.))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیست)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزرعه بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بغروشم)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سر وکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو وکیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بیست است برای چه دیگر در مقابل من ایستاده ای، زود بفروش اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکلاش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزرعه ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برای تان شرح دادم عقل از سر تان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 مات لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت پہ گلستان کی
 زاد جی فوتی دور دوری ہندی
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 مات لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہیلو ہیلو شاگھی می ((بہ سترگی)) شکلو
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہاداد خیالونو پہ شوگی
 ستاد ہیر نفونواور نفونوہ لہوگی
 لک شمعہ لگدہ ، ولہدہ ...
 ولں بیامہ خندیدہ
 خوتہ پہ دکھوہی |
 بہ پہ خیل حسن مہروہی |
 راہ لہی راہ ہیلہ شوہی جاشوہی
 دل چاد نرہ دہاشوہی
 نوروزما د نرہ پہ ہن کی
 د پردہ دگلوشانگی تہ غورہی
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سال خیال

جی بہ سترگی می ستاد حسن وارشی
 داختران خور لں ژوندی نہارشی
 جی د سروشلو شکل مہ یں نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خارشی
 جی دزلفو خیال دی ماراکاز و خیرہ
 لہ سہمی تہ می دوکان جیود مطاوشی
 جی داستاد خیال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فونہ راہ و تہیتی ہزارشی
 ناراس ، می ستا د ہلٹین کی شوہ پہ ہرخہ
 راہہ گراہی جی (واج) لیز ہقرارش

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سر می نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کسد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس در می نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اوس می نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جہان جان مرا سوخت
 صرہای جہان را بہ شدی نغمہ اشب
 نند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام آسے
 بر شام سپہ مهر سحر می نغمہ اشب
 چون بر تو خوردید زلف افسان بہاری
 مریان تو بر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامت اندر مکتوب تو
 چون بانوی نیامت اندر مکتوب تو
 تاباں ہرنگہ تو مکتوب غمہا نیستہ ام
 اندر مسر خاطرہ تمہا نیستہ ام
 در روی نگاہ تو ای سرگزی ای نیام
 چون لالہ دانداز بہ صحرای زلندہ ام
 چون زلف تو شکستہ غمہای زلندہ ام
 آسردہ در تلاطم دریا نیستہ ام
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چو از شو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہا چہ شگوان سازی
 نازاز دور نمای و خطاب از نزدی سازی
 مہر تن را چو از آستن آباد ک سازی
 خانہ سپر موا کسرو سران سازی
 کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را تو نہی کہہ پشیمان سازی
 تہہاری وین آن دہکدہ خاموشی سازی
 کہ ہر دم مواخرم شادان روشنی سازی
 گوشی دیدہ بہ دیدار زبانی سازی
 شہر تارک مرا باز چرافان سازی
 قصہ ام راہ کجا نزدی گہم سازی
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
 سید علی شاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبسته ای
 وز همه ام گسسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سفت ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده گورده
 دلتا کوانگور اینه می
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)
 بیاسیابه بی و نه گوری به ستر گور

ماه و حسنه
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان ،
 من - تنها - نیستم .
 ((اوشه نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینز))
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

زیرش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم .
 اندیشه های من در این بامداد .
 مثل موهای سیاهم
 در هم واشفته - است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار .
 در باد
 بر بر می شود . . .

من
 به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سو به سر وید
 ساقی کرم میخانه کن دل شو به سر وید
 بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 اشعاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 قران بی دل سو جی شول بستر می سر وید
 یانه می ورسره شول دلسی شبه کلی اقیار
 که خه هم ننگاریدل هسی شول بستر می سر وید
 خوزما وی وچی شول نه چی کرمی سبب من را ننگار
 دتور و لغو منیع نه چی کرمی سبب من را ننگار
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما بریزنه چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی ددرخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 فیش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می اید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه ابادی بی دور زمان می اید

دو شمس از لیلایا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهر من
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زبمنا توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرودده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

دن بسپور دوه شعرونه

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه پې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه دامید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپور له تپو
 او ا
 بیا لې بیالی شراب د مستی خنیلې
 اود ستورو د موسکاله با قهر هو موسکې
 د زړه یې پکې پږه ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شیبه ده
 زموږ د زړه کسری ترمنځ
 رانسې ل
 چې د اېوڅاڅکسې ژوند ون
 په خندا تیر کړو

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمناي تو بسود
 غرقه در خون جگر در بی سود اي تو بود
 عده کردې که بیای به پرستاري وي
 دیده اش تابه سحر فرش قدمهاي تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفايش کردې
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ي تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بد رسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهاي تو بود
 خواستم لب بگشام به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهاي تو بود
 عهد بستی وشکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولاي تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوي ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف باي تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغاي تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیڅ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیڅ ونه وي
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او یخرو ورته هیڅ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تویی کړ لس
 زمونږ ملگرو ورته هیڅ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پسر د یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیڅ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوږي شونډي د یار
 لیبو شکرو ورته هیڅ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو خپلده
 خو سر بیرو ورته هیڅ ونه وي
 اخیښ ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جا خبرو ورته هیڅ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
 درد دل بر پی دلم پیش کسی نمی گویم
 بسکه بیم آن دارم مستمع نگردد زار
 مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
 بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
 قصد میوه سرکش بر خار و خسب نمی گویم
 ای که گشتی ام حرف از عاشق بزن، رو-رو
 راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
 پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
 آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
 عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
 ورنه من غزل (رفعت) از هو می نویسم

احمد ضیا (رفعت)

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
 به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی
 به دستان گلاب وازه های عشق
 به چشمانت گل دیدار
 به قلبت باور بندار
 از آن دریاچه خاموش رود آلود
 توجون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
 و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز
 به لبهایت بلوغ خنده هارا باور کردی
 و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
 که تواز دور می آیی
 که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
 توجون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
 زولشت (لیان)

ماه رویا

دینش که بر سکوت و تنگناری زدم
 باه و ناله های سرور خورشید
 آبیای نام آرزوی صبح زنده خشی
 از دیده های منبذ و تنار آرزو
 بروی در فشاندم و تنهار خورشید

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم عشق
 رنگ صولت خانه روح خدا میدانش
 آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
 معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
 معنی شعر بقای جان حسان جان بخش
 آیت فواید شوقستان فواید دل است
 آن در کتاب فطرت نام فزول میماند
 آن (افروز) کشور دلمها مگر شعور من است
 گر خودی تابیشود دید رشع درل میوانش
 خالد و فسوف

کیر

داونکوی آشنا، بر رخ جرمی نه منسی
 به خوله در ی سلگه می مری نه منسی
 د سترگو فیضی ویشلی زو به زبه باندی
 جی رفته ای به سنا، کی خان شه جی هم جهان نبوی
 زه می به سنا، کی خان شه جی هم جهان نبوی
 خودی هیبت زماخوردی زما تخری نه منسی
 مایه کاله می آسان ستوری جرگه که خلکو
 خودی زما دسیدی مینی انسانی نه منسی
 زه د (سیا) (آزده) مینه می به سرد سترگ
 دلی زما د مینی گل زما د (آزده) نه منسی

آزده (سیا)

از شام تا مابوط

من در مریح عشق
 باشهر شکسته و دامن لاله چون
 همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
 گرد رسد بگوش خیالم بیام صبح
 رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
 عفریت تیره را -
 در یاد، سر زخم
 چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدنت
 بر شاخ لاله ها،
 بر سنگ یادها
 اما بیاد ((تو)) ...!

۱۲۲۱ ار ۶۷

شمس علی (شمس)

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
 من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
 و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
 برای رستن قد جوانه ی سبزی
 پیمان موه منی از بی نماز بیزارم

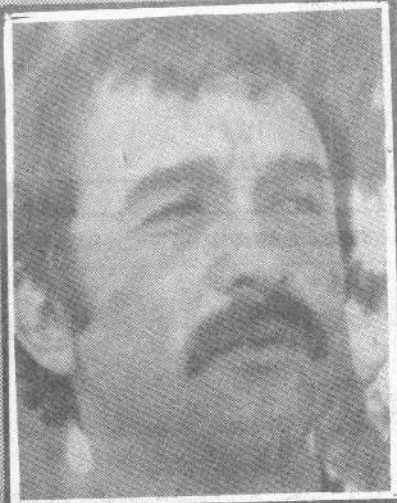
فصل پنجم

دار ی شد میزان خرم آد پی
 زین کرم، هستی فعلی رفت
 در تاراج؟
 دیگانی بیلکی دردست
 بازگرد پنجمین فصل خدارا
 التجا میگرد...

وهریز

میخواستم ستاره شمع، با میان ماه
 بشنم خرم از سایه های نیهای آرزو
 بزود نم بتا طر با میان نیو شام
 درک او حسرتی که تمام آرزو شام
 من با یی میهم
 همراه آرزو
 سوی د پارچاده رویای سزونیست
 خالد

نقطه نیرنگی



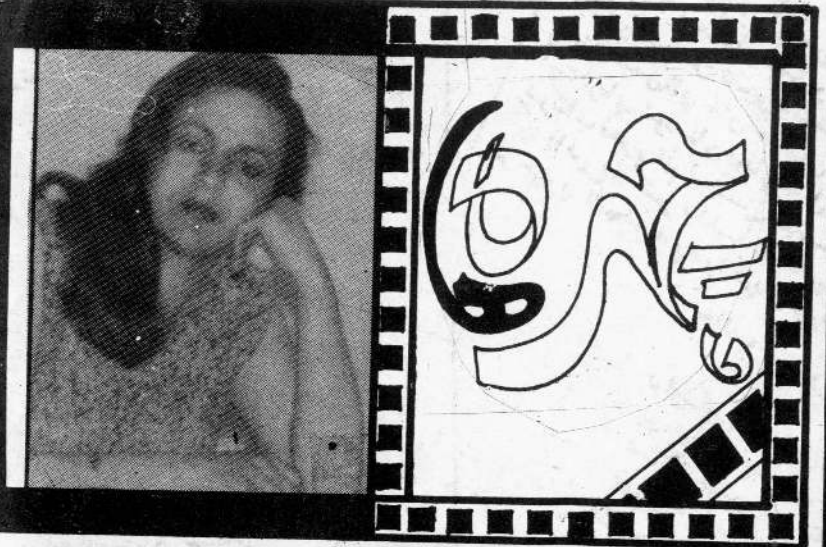
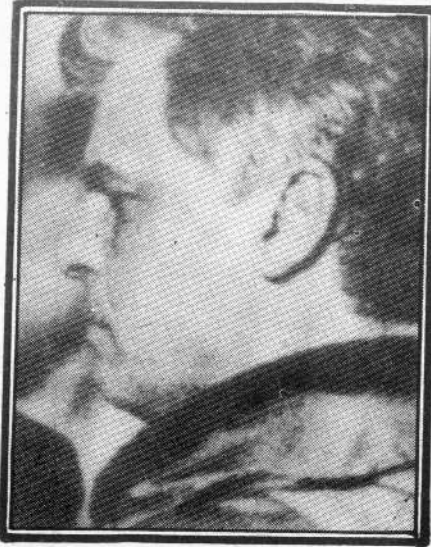
موفق در ادبیات کتب و موفقی در ادبیات کتب

محتوای مضمون در ادبیات کتب و موفقی در ادبیات کتب
 مضمون سینما و تلویزیون، فلسفه نقطه نیرنگی را که تازه کی رسیدت دارد به نظر شما چگونه قبلی خواهد بود؟
 - این فلم از جمله کارهای دایرکتور است که من زیاد ترس می بخندم و شاید هم اولین فلمی باشد که به این تپ دایرکت کرده ام.
 - طوری که قسمتی از فلسفه نقطه نیرنگی را بدیم، بیشتر روی پهلوی های روانی و عاطفی آن کار کرده اید که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دست شده است، به نظر شما روانشناسی و به خصوص رسیدن دوران الهام های پر سوز و غم را چگونه بررسی می کنید؟
 - درین فلم قدم قدم (دریاب) است، و قصه دو بعد شخصیت دریاب، درون و بیرون که باید هر دو بعد به گونه تصویرسازی شده، تکمیل بیشتر موجه این اصل بود که چگونه تنهایی و رویاهای دریاب را روی نوار فلم جان بد هم چون این شخصیت مرکزی با عقده های واپس زده، احساس خفارت و خودکم بینی، احساس نفیست به محیط ماحول و تلاش که برای است

همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن برزنجی بنام او را گزید. سرازان از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یک کلام سامان آرایش و عطریات حتی مسواک خوراکی استفاده زیادی به عمل آمد.
 در این اواخر موتیکا وییتی نیز به این کار رو آورد، ولی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نمود، بلکه عینک را انتخاب نمود، خودش می گوید: قبول کردم بخاطر آنکه یک عمر است که عینک می پوشم. عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمی بینم و مگنل حرفه من گشته، همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنها دیگر با خود



های بازی ستاره های تجارتهای



نقشی جدید من

سید میران فرهاد در قلم های

اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های استم که به قول سینماگری: ((در اجزای نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازی نقش سپرده شده، همصباغه تلاش میوزم در هفت فلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام.
 همین اکنون درد و فلم هنری ((سینمای تلویزیونی)) معروف بازی استم. فلم هنری سینمایی ((سفر)) و فلم هنری تلویزیونی

فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت

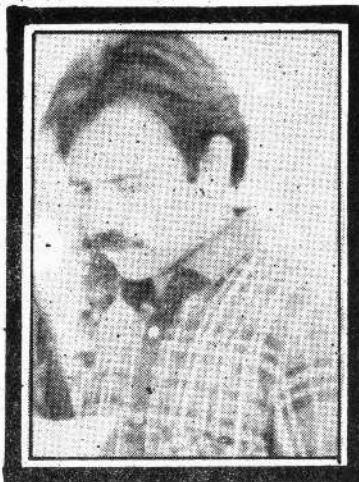
آماده می شود

از یاسر شبان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم ((سیاه موی و حلالی)) را دیده ام و فلمهایش تلاش)) و ((تارنگان)) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زده.
 عباس شبان در باره فلم جدیدش میگوید: تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشد که در تیاره آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد. ستاروی فلم را خودم نوشته ام. غیرت فلم پولیسی جنایی است. داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغدادی خریدن حیوانات به هوش که با فروشند و بعد هنگام استه اند میروند. باغی شدند. غیرتین با ای قیمت به توافق میروند. در نتیجه همین روز فروشند و بانک مومیز، به قفسل میروند. به جان قاتل کسی دیگری به هم نقش دستگیر میگردد. در پایان حرارت فلم تابان جیره میاید.





از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در یکی از نقاط دور -
 دست کشور روی سنجی سارنا -
 پیشی داشتیم هنوز نمایش شروع نشده
 بود مردم بی صبرانه انتظار
 میکشیدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ریش سفید ایستاده
 بود ، او از يك شخص پرسید :
 ((کو هنرمندان کجا هستند؟
 بنسیار آرزو دارم آنان را
 ببینم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گفت : ((یه لوبیت هنرمندان
 ایستاده است)) ریش سفید
 دعتاً گفت ((وای خدای من
 چه می بینم ، این خورق ماست
 من فکر میکردم شاید آدمک های
 چوجه باشند که در وارد بچندین
 تن شان جای می شوند ، تسو
 به خدا هیچ باورم نمی شود .))



آدمک های چوجه

احمد ولی و هنگامه از هم

جداشدند

احمد ولی و هنگامه زوج هنری که سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخیراً از هم جداشدند .

ماخبر جدایی این دو هنرمند را با فامیل شان در کابل
 مطرح نمودیم که آیا واقعیت دارد یا خیر؟ در پاسخ دریافتیم
 که بلی این خبر واقعیت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضای
 خانم هنگامه صورت گرفته است .

خراننده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر روزی این دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود -
 هنگامه به اطر از دواج با احمد ولی به آلمان غرب سفر نمود
 شو از دواج آنها پسری بنام احمد مسیح است که فعلاً به اسار
 فیصله محکمه احمد مسیح نزد هنگامه می باشد و به ریش صرف در هفته
 یکبار اجازه دارد او را ببیند .

چرا این جدایی صورت گرفت؟

بنا بر برش ما پاسخ دقیق نداریم ، باشد ولی آنچه مسلم
 است اینکه این ازدواج اول این دو هنرمند هم نبوده و تقریباً
 پشیمانی هایی که وجود دارد مربوط میشود به اینکه باید هنگامه
 بقصر باشد . به محال ما از قضاوت در مورد می گذرم و همینقدر
 می گویم که خوشبختی هر کس در وطنش است و آرزوی بزم شایع
 که در مورد آمدن احمد ولی هنرمند خوب افغانی به وطن وجود
 دارد به واقعیت بیهوشند و احمد ولی که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پیش گیرد و برای این مردمی که رنج
 دیده اند ترانه .
 بخم خود را نیز فراموش کند .

پدر خوابهای شیرین

نلم یا ادهمن العه هنرمندی کما نیک سرگرمی عادی روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گیر انکاف یافت . فلم هایی به گونه
 فلم های جنایی ، موسیقی ، داستانی ، تاریخی و مستند و غیره همواره
 با انسون رخشنده خود ملیون ها انسان را مجذوب خود میسازد .
 دیر زمانی است که راه دوران کودکی نشی را پیموده و اکنون
 به صنعتی با تکنالژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلما ی
 ۲۰ ملی متری با کانال های متعدد آواز ، دبله ستهیو (آواز ستهیو)
 عالی) و تجهیزات کمپوتری و سایر فلهمرداری به کار روزه فلم تعلق می
 گیرد .

مراحل آفانین وراه گشایان این هنر تقریباً به دیار فراموشی
 سپرده شده اند . پیش از آنکه دیوانه های انسانی (برادران ریاست)
 به پرواز آفانین نمایند بی بایست بگان مگس های که بی حرکت بودند راه
 رفتن را بیاموزند . یکی از پیشگامانی که به فکس هازندگی بخشیدند
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وی که ۱۲۰ سال پیش بتاريخ ۳۰ اپریل



فریده در فیلم سفر



از دوران کودکی وقتی روی پرده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود می گفتم: (آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنرپیشه سینما شوم؟) این آرزو در جوانی روز تا روز رشد می یافت. بالاخره تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کلاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم. با جوش و دلی که در روس مکتب را دنبال می کردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستادم و چند پستی ناسیوناله را نقش بازی کردم آرام آرام به شعور جوانان در راه یافتد و دیگر هنرمندان جوان تحت رهنمود محترم استاد پیوسته در جنبه آرام و نشاطنامه کوتاه و بلند نقش هایی مختلف را ایفا کردم. اینکه چگونه و اچسی سینما گزیدم؟ روزی در مکتب با ائمه عالی عایشه (در آنی) با مصطفی صحبت داشتم. آگاه شدم که کارگردان روزیده سینما محترم سعید سینما

در کربلای سینمای جدیدش راتها می بیند و میخواهد برای فیلمش چهره های انتخاب کند، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من و یک خواهر خواستد ام (انجانا) معرفی کردیدیم.

زمانیکه با محترم سعید روزگاری آشنا شدیم او را نخست به جهات اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنرپیشه در اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود. همان بود که در فلم سینمای اثر روزیدام ((سفر)) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیام دار بودم من در خدمتدهی خود راهمون رهنمایی عالی کارگردان فلم میدادم. من با این سفر به سینمای کشور خود روی آوردم و تلاش منجم با این آغاز نیکو مصدر خد مت صادتانه به هنر و فرهنگ خود شوم.

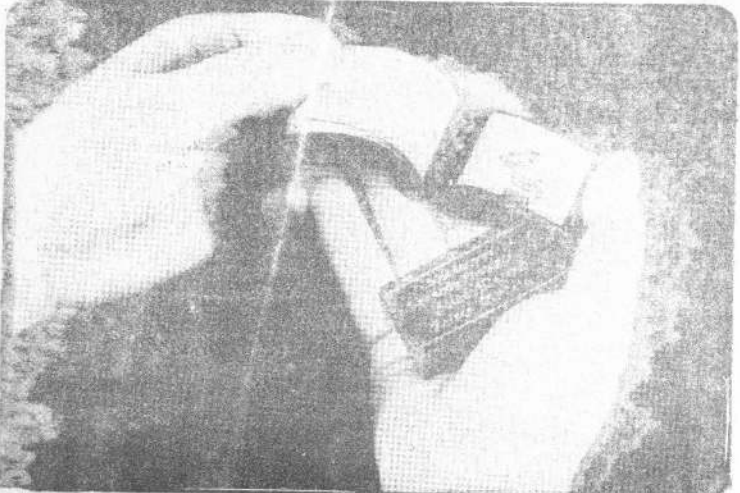


پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است.

- سوال: چی کسی عاشق دیوانه شماست؟
- جواب: من خودم.
- سوال: کجا خواهی زنده کی؟
- جواب: در شهر فلم.
- سوال: اگر یک توهی از جواهرات میخواستی کجا خواهی باشی؟
- بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک درین جا از کمبود این هلیکوپتر استفاده نموده و آنها را به بیمانه بزرگتری نشان میدهند. اما اینک بسدی حرکت باشتند، بلکه زنده. اینک اولین مدل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من: ماکس سیکلانووفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را برپه داشت. سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهشت ماهیاد کردیده (۵) در نوامبر ۸۶۵ انیسو و فرانسس مسوا انداخت.

مناهیخ این نوامبر ۸۶۵ در روزنامه ((برلینر-نور-کسپال انیسوگر)) اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تیاتر مشهور برلین ((ویکتورگارتن)) به نشر رسید. درین اعلان صحبت از اجالتیترین اختراع عصر جدید ((پروسیکوپ)) بود. شام همان روزیوناطیو و تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود. دو برادر ماکس و ایمل سکلاک انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تیاتر پروسیکوپ ((پروسیکوپ)) خود را بکار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با ((عکس هلیکوپتر زنده)) برپه نمودند. این صحنه مترو با صحنه بی از آنکه تیاترک صحنه بی از ((رقص در قافلی ایتالوی)) صحنه کهدی صحنه بی از آنکه در حال بوم و صحنه بی از گشتی گیری، تماشاگران صورت زده نمایش دادند.

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد. در بی حرکت و تمپو اولی با احساس هر روزها در اولین نمایش منی بود. آنرا تیاتر ما تا آن شد برلین فرق در شرف و هلهله این اعجاب اختراع کردید و بی صحنه بی از خبر آواز مرحله نهی را تپید داد.

مناهیخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتله، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که باگرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید.



حرفهای درباره این دیگلماتور خوب راد صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسیده انوری



فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی آورد
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



نمیوان چشم پوشی کرده توسن
 بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا
 افتاده باشد. این حقیقت مسلم و
 آشکار است که تردید و شکاکت به
 همراه ندارد.
 ولی سوال درشت و قابل -
 محاسبه این است که راز موفقیت
 ر. امیتابھ که همانا استیلا -
 از همان ماه است در چیست ؟
 چه انگیزه ها و عوامل و -
 موهبتات سبب میشود که فلسازان
 بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا به
 قول آنان امیتابھ امروز بگانه
 دوران خود بوده از نظر بینندگان
 فلم واز لحاظ اعتبارات پولی واز -
 جهات خصوصیات و شایسته کی های
 کار خود ، هنرمندی است متفرد به
 خود . چه این هنرمند در میدان
 بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین
 جمعیت هنرمندان فراوان سینمای
 هند مقام والایی در صدر داشته و
 توسن اقبال او همواره سراسر
 دیگران بوده است و بهیچ وجه

داده دهنده و ستاره

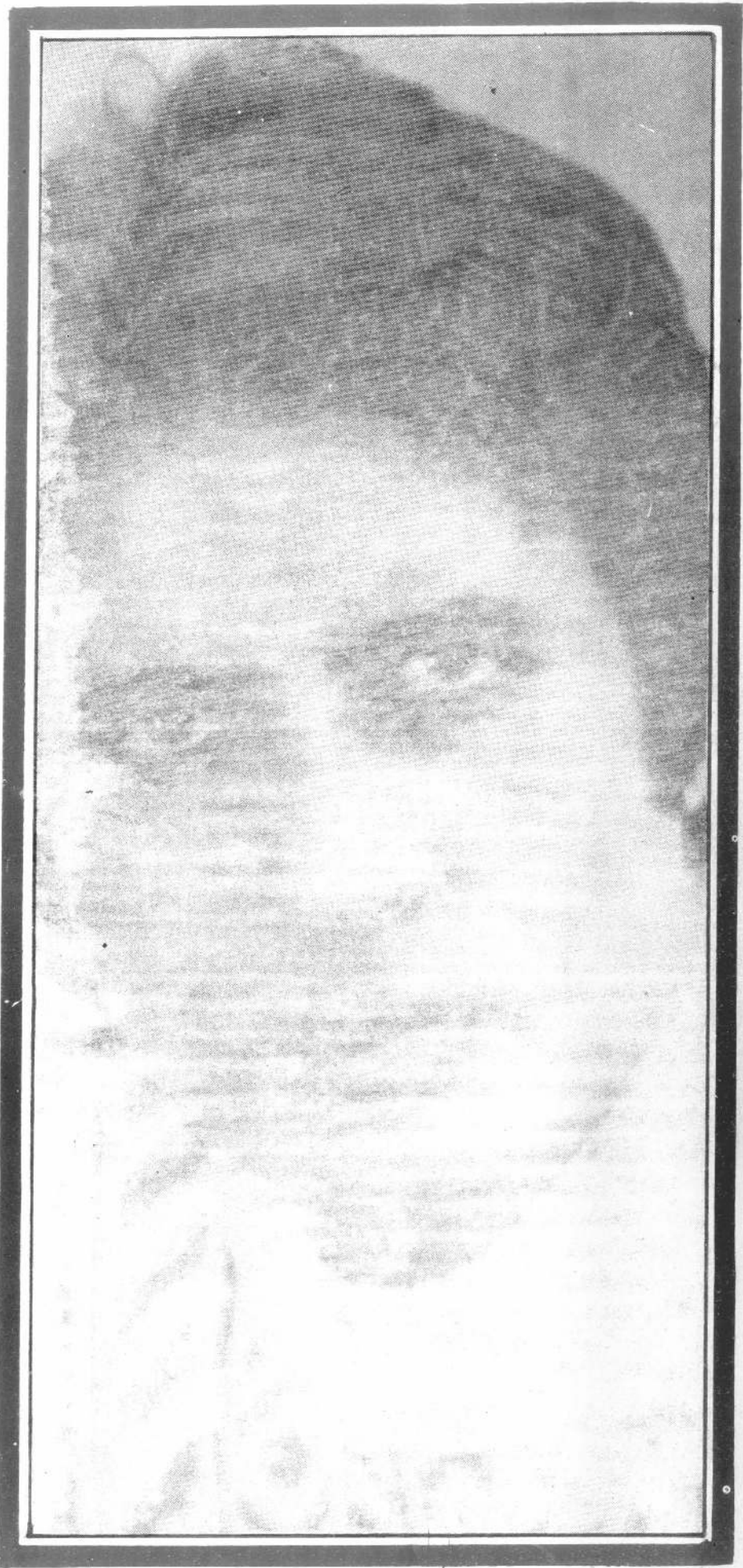
دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلمهای خود حذف کردند

کاش با امیتابھ تغییر عقیده
 داده و به عوض او شتر کهن -
 سنھا را نامزد بازی در فلمش نمود
 و می خواهد فلم خود را توسط شتر
 تکیل نماید .
 هنوز این خبر بد تی سبب
 شده به سردی نگرا نهده بود که
 خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه
 رابیل رول کارگردان نامی دیگر
 هم ، نام امیتابھ را از فلم خود
 حذف و کلید این دروازه بسته را
 بدست دهنمندر سپرده است .
 این دو کارگردان که از شهرت
 و محبوبیت فراوان برخوردارند ،
 انگیزه . تغییر عقیدت خود را انشا
 نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان
 شوم ، برخوردار گاراینان حل به
 عجله ، بی مورد و تصمم انی شان شده
 است . مردمان صاحب صلاحیت در
 این محدوده ابراز نظر کرده اند
 که این دو کارگردان توانا و آگاه ، با
 این عمل عاجلانه یک شانس طالین

لقب ((سوز استار)) یا هنرمند
 فوق العاده هنوز از جمله نام -
 ((امیتابھ بچن)) حذف شده و
 هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی
 موفقیت و محبوبیت قرار دارد . اگر چه
 فلم پر آوازه او ((شهنشاہ)) مواجه
 به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر
 راهب همراه نداشت ولی باز هم او
 مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو
 سینمای هند حکمروایی میکند و سحر -
 الزجه او در بازارهای سینما برق
 اسا رویه صعود می رود و در پیشانی
 فراع او کوچکترین اثر و نشانه از عدم
 توفیق خوانده نمیشود .
 باوص اینک سهلش گیتی
 یکی از فلسازان و کارگردانان معروف
 اخیرا باطنظنه ، خاص ، فلم جدید
 خود را با شرکت امیتابھ اعلان
 کرد و چند شات مختصر از فلسم ،
 فلمبرداری شده بود که وضع دیگر
 گوی شد . بطوریکه اخبار دست اول
 میرساند که سهلش در ادامه

امیتابھ بهترین

هنرمند
 سلطان
 رقیب
 بهترین



در طلسم عشق مدهو پالا

به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
معه با و آتش میهای تپنده
اطفایده خامه
گلاره



صاحبه از: لیلیا پادا

باید که برای همه در باره عشق و...
او این عشق را در باره آتش عشق...
مجلس آزادگان باشد

— وقت برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا)
مقابل شدید چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن یادگ اشتیم
از افتخار بابه تریا گد اشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
ماد بین ودل بصورت زیبا گد اشتیم
از هر خندنگ ناولک سوزگان ناز او
دافق به صفحه دل شیدا گد اشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدی به لیلاد گد اشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگد اشتیم
یک مه هلال ابرو و ماه دگر رخس
گرنام اوکه (ماه دوپالا) گد اشتیم
از مشتري و زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گد اشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را
که از دیدار شما برآیند ست داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید
پانامه موضوعی است که میتوان برداشت احساس
ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.

و انهم در وقت گرفتن عکس دوتایی با هم سرورد
بخت قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
Bandra Bombay)) بندره بمبئی)) منزل شخصی
ماد هوپالا گرفته شده. اسم ماد هوپالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده.
دیده میشود، و وقتی که از او خواستن نمودن تاپک قطعه
عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی مکتب
بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرای
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر نسد ارد
آینه بک بگیر که از اشک بی...
گفت: نی!
گفتم: یارمن از حسن خود اگه نبود
کردن آینه سازان بشکستند
گفت غرور زن نظری است و به آینه احتیاج
ندارد.

گفتم: ماهم از گلشن رخسار گلی می چینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید
گفت میدانم که تو کلچین گلشن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی اما نه چندان.
ومن باز گفتم: چشم تو کارسافر و بیامانه میکند
آینه را خیال تو بخانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نغمیدم بقیه اش را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:

— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم ((آینه را خیال
تو بخانه میکند)) و علاوه کردیم در یکی از نظم هایم
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغفول
اعظم)) که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود. ترا هم
خبر میگویم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ربار
(مغفول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم
(مغفول اعظم)) ویا اتلا همان صحنه رقص
(ماد هوپالا) را در فلم (مغفول اعظم)) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردیم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظور خیال است،
نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک
خیال است. یک خیال گد را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال
راز و نیاز کردی، سخن گفتی، شبها بیدار ماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریند ارگتار و اشعار
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سرودی، درد نیایی خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجیلات
انسانی نشر کردی و برایم فرستادی تا بالاخره
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید اری در عشق،
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا دوست
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم تراد رهام خیال تماشا کنیم،
یعنی در آینه، آینه شبکه هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تورا
و بدین حالت عکس میگیریم که خیال تو در خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهرت از وصال است، زیرا همیشه با آدم می باشم
و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.
من سخن ماد هو را تایید کرده گفتم: ((شما
راست میگویید))

ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار
دو تنگه چون هم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع بپرت شدی،
منظورم این نبود که تو گفتی، دستم را کشیده گفتم:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورت صورت پار مرا مستانه کنش

چون بناتز میرسی بگذار من خود میگویم
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) بیا بس کن گفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم و عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفتم: ((چای صبر تیار است)) و عکاس را مقرر نمود،
من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبره البیم های عکس هارا، کتابها
و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد. بعد از آن همان شب را که با پسند
اشتب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کابچه یادداشت خود
نوشتیم:

در آغوش گلی دو شینه جاداشت
که هر برکش بهاری رونما داشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

— ایاهنوز هم اثری از آن عشق اتشین در وجود
تان باقیست. یا اینکه با همان دید از نخست شعله
های آن نور نیست.
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمایی
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به اثر و اثر پیم های اطفائی خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش ابدی را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زود خاموش نمیشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و زود زود میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار
از نورش سر بسوز دنیا و عقبا سوختند
گوشه پندد رکنا را سندر تپ کسند
آتش زود دست را از گری ماسوختند

با هم خواندم که :
 زبیلی ویاون هولند دو دلزاده و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند .
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد ، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برپای انجام ماموریت قصد سفر را به رید و جنیرومینا مید .
 زبیلی نگران است که نباید هولند اسیر دام خورویان شود . اما هولند برخلاف وید و مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند .
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم ریگی از ایالات کشور مدت کوتاهی را اقامت می گزیند ملول و غمگین و حتی به بستری مرضی می افتد
 زبیلی خود نروید آن ایالت نروید هولند میرساند . سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد . هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در ان شهر راه برگشت به وین ، در دوسلدورف اولین اقامت گزید
 او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را در گرونی یافت . او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت ، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی راز ناپدید شدنش را جویاشود .
 پاوان هولند ، سرانجام با مریدی بنام روبرت فردین من آشنا شد . روبرت عکسریخ ایلا لوی را بنام های تینوزاد با من ، همیلپورتنتی ، ماریوتزلینو ، گیزاری نوونو و کارلو سامیا معرفی کرد .
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است .
 پاوان پس از تحمل مشقات زیاد خود شاموقمی به همیلپورتنتی رسانید که وی نقش زمین کردید و جسد به قتل رسیده اش روی اتاق افتید بود .
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پتراندا از دوستان همیلپورتنتی آشنا گردید . پتراندا مدعی شد که نام اصلی گمشده او زبیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برنشویک است . زبیکه به عشق قلبی خود تونیوتزنتی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلپورتنتی منم است . او ده سال میشود ، زیر همین نام - جعلی به سر میبرد و خودش را از انظار پولیس و نگهبانان گمراه می کند . پس از مدتی تعاد و روی و فراق در رید و نروید زمستانی بر حسب تعادف با زبیلی بریلائی یکیل مقابل میشود . پنجم آخرین بخش سریال :
 ترجمه میرحسام الدین برومند

فیرخارجه المان رفتند ، لکن بیهوده بود .
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلپورتنتی اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت خاکستر پسرش لیره باید پوره از . بنا به سفارش پدر تزینتی ، پترانه برلین نوشت که خا- کستر جسد تونیو را بفرستد . در انروز گارد رقلسرو رایشد رالمان وضع به ثبات اوضاع گراخی شد است .
 پتراندا گفت که برای باردوم لیسره فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم :
 پتراندا اینجا حادثه را زده کرده و من در سبلی مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم . سرابا گوش بودم ، در حالیکه میسکی ام را می کشیدم ، - پسر میسک :
 - باز شما اطلاعات دیگری را مورد زبیلی به دست نیارید ؟
 - هیچ چیزی !
 - باز هم در روم ماندید ؟
 - نه آقای هولند ، دوستان ایتالوی من به من خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی .
 یک زن از دوستان انشه کلتوری که مرد کمی - دان و خانه ای در شهر داشت ، او زنش تا ختم جنگ مرا مخفی داشتند . بعدا در وین در سبک دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵ بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن ، یک قاضی مستنطق وین ، به بازجویی من پرداخت .
 - چرا وکیل عمومی مونشن .
 - معشوقه اش از مونشن بود - آقای هولند از - طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام لورید و به دست آورد . ویکتوریا با همان اوراق غلط به برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوری کرد تا آنکه پدر تونیو را بدید . همان بود که زبیلی - پیکاره می ناید بد شد . چون در مرگ تونیو تزینتی او

از خودم پرسیدم :
 - چه ساعتی زبیلی ، همیلپورتنتی را به قتل رسانید ؟
 چرا حقیقت را کتمان میکند ؟
 باغ افتید ، در جوار قهوه خانه کثیف بود . بریلائی . یک پل ایستاده بودم . زبیلی من در دزدی بی - پنهان آب نریختا داشت . آنجا آرام بود ، چنان آرام که انگاشتم فقط من در جهان هستم . من محوطه بیست و دزدی خروشان بودم .
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را به خود معطوب داشت . آهسته سرم را در دادم . او در برابرم قرار داشت ، چنان نزد یک که دستم میتوانست به او تماس کند . آن یک رویا نبود ، تا - تیزی نبود ، بیهوشی نبود او بود نفس میکشید و رویش چون برف سفید میزد .
 زبیلی بود ، زبیلی لورید و .
 وی فریاد برآورد ، شام خوشترنیم !!
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت ، بلافاصله لباسش را روی لبانم گذاشت ، لباسش سرد بود . - زبیلی را به سوی خود کش نموده ، گفتم :
 زبیلی تو ، تو . . .
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود ، بنا استغهام پرسید :
 پترانه توقصه نکرد ؟
 نفس عمیق بیرون آورده ، گفتم : چنراهمه چیز را قصه کرد راستی تو همیلپورتنتی را کشتی ؟
 زبیلی جواب داد : بلی ، من یک گوشواره ام را در

سرم را چنانچهدم . مگرا آهسته زیر لب زمزمه کرد : دوست دارم !
 - زبیلی ، تو قاتل دو انسان هستی .
 - هولند ، هولند من دین دنیای بی پنهان فقط ترا دارم ، و مراهبش !
 گفتم : مگر دیوانه هستی ، چطور ممکنست یک قاتل را دوست داشت .
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد : من جز دوستی وصحت تو چیزی دیگری را نمی شناسم . در حالیکه چشمانم به چراغ های زبریل و کفایت جوار آن بگونه نامشروع چسبیده بود ، پرسیدم : تزینتی ترا روزی که در قتلانی ((واکتر هایل)) رفت و آمد داشتی ، مشفاحت ، نه ؟
 جوابم را نداد و گفتم : سگرت داری ؟
 نباید سگرت دود کی .
 - چرا ؟
 - تو قلب ضعیف داری ، زن قاتل با تطلب ضعیف
 تا کبیر سگرتی برایش پیش کردم
 زبیلی با شوق بزرگی کی و دلهره گفت : قبل از آنکه مرا پیدا کنند ، تو باید اینجا بروی راستی من همانوریکه قتل اتفاق افتاد ، به موشن پسر واز کردم . او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد ، گفت :

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم ، شاید آنرا یافته باشی .
 به ادا حریفهای گفتم : بلی زبیلی ، در روزی یک کوچ فرورفته بود ، آنرا با خود داری ؟
 - بلی !
 - پس بده .
 بلا درنگ آنرا از جیبم بیرون آورده ، روی کف دستش گذاشتم . تشکر کرد و آنرا گرفت . دستانش مثل یخ سرد بود .
 گفتم : بیبا !
 پرسیدم : کجا ؟
 - در ورا ز اینجا ، نباید ماری بنند .
 تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب و رویای سنگین ، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشد ، پیوسته بودم .
 - ۱۶ -
 ازله های تنه که به استقامت زبریل قرار داشت ، فرود آمده هد نهال زبیلی در حرکت افتیدم . اها سرفه میخواست خوش زبریل پسرانند . آنسو تر ساحل بچشم میخورد . قیانه ، زبیلی از نوط وحشت واضطراب چون گنج سفید نمود . آب دریا فوفا داشت و من پنداشتم که در میان ده ضهارتایید .
 چشمم قیانه های ما برای هدیدگر لحظه به لحظه غیر قابل رهت شده صرف . زبیلی آندم نبودا .
 کان گفتم : مرا بیرون هولند !

داشتم .
 - چرا میدانستی ؟
 - نه ، با تا کید گفتم : باور کن دروغ نمیگم
 دین میان موتر غول پیکری از فراز پل عبور کرد . پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوشم رها نموده ، گفتم : دوست دارم هولند ، محبوب من
 - ۱۷ -
 درد های فکر با خودم به گذشته هاسیر نمودم . بیاد آمد که با پترانه نارنجک دستی سون گودال ها ، باعث قتل پنج مرد شده بودم . در نتیجه فقط یک سند از آنجا یافته بودم ، با خودم گفتم : مرگ تزینتی هیچ اختاری به زبیلی بار نیاورد ، سلما ! هیچ قتل مایه افتخار نیست . و اواخر عاشقت بودم .
 اما آن مرد به او دروغ گفته بود آدم وقتی قتل میکند ، هیچوجه دلیل نهد قوی نمیتواند داشته باشد اینکار فقط مستلزم یک تعویب هموم می باشد .
 با خود اندیشیدم : شاید یگانه دلیل نزد زبیلی این باشد که تزینتی در عشق نسبت به او خیانت نموده ، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد ، چرا از محبتش سرباز زنم چرا بدست فراموشی سپارم ، باید او را دریانت . ماکه قبلا در عشق و محبت همیدگر احساس آراش و خوشبختی مینمودیم ، چرا باز هم این چانس را از دست بدیم ؟ من پنج نفر را کتم و زبیلی به دوفتر منم است .
 این کلمات نواز شرکانه و سوار از محبت زبیلی که : ((دوست دارم ، هولند ، بخدا دوست دارم)) مرا از نهیای تعویب و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون آورد . با خود گفتم : باید به پایان ماجرا رسید . زبیلی ادامه داد : همیلپورتنتی اصلا به خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که باوش نمیشد به دریافت دست یازند . در حالیکه خنک تم را میله زانند . گفتم : ادامه بده باید حرف زد ، همه حرفها را ، همه گفتنی هارا .
 - من در مرگ پسرش قصر نیستم ، این فقط اتهام می تواند باشد .
 - او اینترا میدانستی ؟
 اوورد پیری بود پاوان ، او ترس داشت وقتی آدم خوف واضطراب شدید داشته باشد ، نمی تواند درست تمسقل نماید . او گفتم که بزودی در زالسبورگ با من ملاقات میکند با هم قرار گذاشتم . درست ساعت ۱۶ .
 - او ترس ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد ؟
 زبیلی جواب داد ، او چنین فکر میکرد که ایسن فقط یک دام میتوانست باشد ، اینترو یکساعت قبل ، یعنی ساعت ۱۵ آدمم . او مرا به کتابخانه منزلش رهنمایی کرد .
 دین هنگام رنگ تلفون صدا آمد .
 - تلفون کننده ، چه کسی بود ؟
 - پولیس ، غیر قابل تحمل بود . بایست آن - اتفاق قتل پیش می آمد .
 - اکنون اینجا در هتل زنده کی داری ؟
 - بالاخره بایست جایی برای بود و بمانش داشت .

اینترو هتل ایکسکیلیزور را برای اقامت ترجیح دادم .
 زبر چه نامی ؟
 - زبیلی لورید و ؟
 آری ، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی او زبیلی نیست ، پی ببرم به او گفتم :
 یک عکس ترا به پتراندا نشان دادم ، او ترا شناخت .
 - او ترس پولیس خواهد رفت ؟
 - هنوز نه !
 - چرا نه ؟
 - من باید به همه چیز بنفیدم زبیلی ، به اینکسرانجام مرا چگونه یافته ای هتل های - زالسبورگ را در نهال توتفون کشیدم . در هتل پتراندا توشدا بود ، تردد ، نگرانی و دلپولیس عجیبی در - زبیلی به ملاحظه میرسید ؟ با ترس دگت : من در - حالت بدی قرار دارم ، هرگاه مرا نشان بدی ، محبوس میشوم .
 گفتم : کجا معلوم که پتراندا نشانت بدهد .
 - او ترس اندمن کجا بسر میبرم . بعد بالحسن



ارامتی گفتم . چون به کمک تضرورت دارم نسبت بتوضیحی پنهانی در قلمم دارم . هرگاه یک عشق راستین در میان نمیبود ، علی الرغم حساس بودن وضع بخصوص ، اینجا نمیبودم . برای اینکه ترا حلقه داشته باشم ، اینک در برابر تو نژدت قرار دارم در زیر این پل ، درین سرمای کشنده در کنار اینهمه کفایت ، انتخاب راه باتوست که - بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی ها هم دستم را میگیری و سون گلشاه خوشبختی وضع روانی نابه سامانی داشتم . انتخاب که امین راه ممکن و بهتر بود ، آج که بعضا عشق ها چقدر هولناک مخوف و شیطان می باشد .
 و کلمات شومین وصحت امیز زبیلی که دوست دارم دوست دارم ، ((خدا با عاشقانت)) بهم در گوشه طین می انداخت و مرا در انتخاب این راه دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی رسیده بود ، بیشتر باین بست مواجه می ساخت .
 ازله ها بسون کوازیل در حرکت افتیدم . زبیلی آهسته پرسید : تصمیم ات چیست بر ایدست - پولیس میساری یا ؟ . حرفی نزدم . سخنانش را - دنبال کرد .
 - فرار نمیکنم ، خودم را مخفی هم نمیکنم ، لطفا ورق بزیند

بقیه از صفحه (۲۹)

بخت او متوجه شد، با آهی گفت: گریه نکند، زندگی به گریه افزوده و تماشای گریه اس. خدای مهربان بود، بانکه رضایت خدایکند چه میکند. تو مادری پدرومهربان داری و ناتو مثل اولاد بزرگ ساختن نم نگو، خدای مهربان.

۱. بایان هجی نگفتم، اما در دل هزار حرف داشتم، تا به او گفتم. خدا چطور مهربان خواهد بود. مادرم بر من حسد، اما بی هیچ نگرانی هر چه داشتم در دل من بود، همه چیز، همه کسی حتی او را بیگانه میدانستم اگر چه او صیقل در دل غمیده من راه باز کند، اما من این در را نمی گشایم.

وقتی به مکتب رفتم، آن شوخی هانبله گویی ها از من فرار کرده بود، دیگر کسی نبود که از من بترسد، همتی هایم را دیگر از دست نیکم کردن بر آن نماندم. نمی ماند، معلمین متوجه شدند که من بیک شاگرد آرام میدانم. همه میگفتند که حادثه تصادم بر من اثر گذاشته است.

من دیگر هیاهوی بیرونی نداشتم، این غمنا هادر دل من نهفته بودند. شب ها خواب نمیبرد، از کلکین خانه، قبرستان را تماشا میکردم، قبرستان آرام و خوش مردگان را در برداشتم.

ما با بهاری آغاز میشدیم بیرونی انجام میماند، او در رشته طب شامل یوهنن شد. او دیگر درس میخواند، از اینکه نتوانسته نترسم بیاید از من معذرت می خواست. من با انکار خودم مصروف بودم، چهره مادری را در صد ها ورق ترسوم میکردم، وقتی تمام میشد به او میبردم، تا تشنه ام کند. او می دید خیلی خوشحال میشد. اسم مادری را باهت رنگ و هفت خط و هفت دهی نوشتم تا او بخواند و صدیق کند که موقت. او می دید و لبخند خوش روی لبهایش می نشست. پارچه ای نوشتم شعر گونه. می ساخت، او ترسش همه چیز که ترسوم میکردم نگاهم داشت.

تا آنکه پدرم به او رفتی تبدیل شد، لجناییک برادرش وظیفه منی داشت و اصل آنرا آنگاه بود، ترار شد ما هم یکجا آنها بودیم، بارشوی بیستم و راهی شهر بیگانه. میشدیم. او من خیره شد، آنطوری که نتوانستم بیشتر از لحظه. به چشمش خیره شدم و از تهنه. جدایی ما گریه ها کردیم، دست را همان دستش گرفت و رویم را برای اولین بار بوسید. آن بوسه برایم خیلی شیرین بود. بوسه واقعی و راستین بود، طوری بوسه اوتا کون خیال مرا گرم می سازد. اولین بوسه و آخرین بوسه او بود و دیگر نتوانستم بوسه داغ و گرم او را بوسیدم.

ما سفر کردیم، به شهری رفتم که آنجا مردمان ساده و خوبی داشت، باغهای سبز و ریاضات و نیلی آبی داشت و این دیباچه. یکی از دیباچه های بزرگ بود، روزهای رفتن و در آن دیباچه ای شمع آفتاب در پیش و من آن را بیاد او انگذ، که با نهایی در آنجا قدم برانداخته بود. مرا بیاد او می انگذ، چلیچه های وحشی که با هندیک کجا می پیوست و تا در دستها میزدند. مرا بیاد او انگذ، ماهی های کوچک و زینها که در بین آب می رقصیدند و جوی میشدند. مرا بیاد او می آورد. با بدن باران بهاری، به بی خانه های گله گلی را بلند میکرد که او این بورا خوش داشت، بیاد من آمد که با آب دیوارهای گله گلی را ترس می ساخت و آن زمانیکه شوخ بی باک بودیم مراد میکرد. وسعت: بیباک، مراد من خوشی می آمد.

خوشه های نورس گندم را بخاطر او میدیدم که روزی در شعری نوشته بودم، و او اقتدر خوش آمده بود که هیچ توصیفی نمیتوانست بکند. در همه جا با او بودیم. همه جا او همان بود.

رسانه در ملتون

ادویه مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه میدارم.
۱۵ ری، خوشحال میشم مقابل لبه همین گسی

چند قدم تا خود آگاه رفتی بعد ایستادم و گفتم: نمیتوانم، یک وقتی دیگر می آیم فقط آنها را مادرشان کاری داشت، موافقت او را اشاره به ((او)) نمودم. او بطرف نگرستی از خاتمه معذرت خواستم و اجازه گرفتم، هر دو از دروازه. خانیشان که فاصله گرفتیم و بعد از سکوتی که دل میخواست با او از گذشته های مان قصه نایم و از جویز دنیا برایش قصه کنم، از ((او)) که بی فاشده بود، تنهایی ساخته بود، غم تازه مرا تازه تر ساخته بود. ولی هیچ نگفتم، به چشمه اش که یادگار کودکی های ما بود خیره شدم، قابلیش ایستادم و گفتم: عروسی ات مبارک. او هیچ ننگت و حقن بطرفم ننید، آنطوری که ایستاده بود، ایستادم و به حرکت افتادم. چند قدم برداشتم دو باره عقب را دیدم بعد از آن دوباره به راه افتادم و به چشم زخمه کردم، عروسی ات مبارک. عروسی ات مبارک.

به کلبه ام برگشتم، چهره ام را در آینه دیدم.

کوچه ها پر از میوه خواست

خطی روی پیشانی ام نقش بسته بود، زیر لب زخمه کردم: ای تقدیر بامن هر آنچه می خواهی بنما. بطرف آسمان دیدم، ابرهای تیره داشت، ابرهائی که اکنون دلشان از تهنه می کفید و هوای گهنستن را تیره می بردند. نیز چنگ زده بود، غبار غم دوباره راه بسوی کلبه من زد، ام باز کرده بود، به عکس ما در آنکسیت، بیادش افتادم، بسان طفلی دریای سادر گریستم به سوی مزارش و زخمه، کوچه سیاه بود، شام چادر سیاهش را گسترده بود، با این مزار ما در رسیدم، شستم، باد شوخی موهایم را بگریه ام میزد. باران دانه، دانه می بارید، آسمان تیره تر میشد و زمین سیاه تر، باید بر برف شدت گرفت. به زمین سپاه تر، با بدن برف شدت گرفت. به زمین سپاه تر، با بدن برف شدت گرفت. به زمین سپاه تر، با بدن برف شدت گرفت.

خطی روی پیشانی ام نقش بسته بود، زیر لب زخمه کردم: ای تقدیر بامن هر آنچه می خواهی بنما. بطرف آسمان دیدم، ابرهای تیره داشت، ابرهائی که اکنون دلشان از تهنه می کفید و هوای گهنستن را تیره می بردند. نیز چنگ زده بود، غبار غم دوباره راه بسوی کلبه من زد، ام باز کرده بود، به عکس ما در آنکسیت، بیادش افتادم، بسان طفلی دریای سادر گریستم به سوی مزارش و زخمه، کوچه سیاه بود، شام چادر سیاهش را گسترده بود، با این مزار ما در رسیدم، شستم، باد شوخی موهایم را بگریه ام میزد. باران دانه، دانه می بارید، آسمان تیره تر میشد و زمین سیاه تر، باید بر برف شدت گرفت.

روز بختاندم و گفتم: ازت خواهش میکنم دیگر در سر تو برادرم که بودم نیایی براه افتادم، تنده تنده گام برداشتم و خودم را بکلبه ام رساندم. برف کوچکی رسید کرد. او مثل همه سالها برای پاک کردن پاها روز بام بود و من هیچگاهی نتوانستم در پیس کلکین بایم و او را تماشا کنم. از این پنجره ایتم به کوچی می دیدم. چاد گذشته هادر من پیدا میشدند. جوان شسته بودم ولی هیچگاه او را نیامدم نبردتم، هر لحظه بیانش بودم، هر شمر گوتنه را بنام ((او)) نوشتم و خودم - حفظش کردم وقتی او را کار کوچی میدیدم فقط سلام میکردم و بس وقتی به خانه شان میرفتم مثل چای لوس تصدیق از عروس خانه میکردم، او خاتمه مهربانی داشت که همیشه بر من لطف میکرد. دختری تولد شد، قبول و تازین، آهسته آهسته بزرگ میشد و من دیگر همه خیالم بسوی غزال میرفتم. ((غزال)) تازین تهنه موجود روی زمین زندگم بود، او این تهنه گزیده بود وقتی دفتر میرفتم و او با مادرش میرفت همیشه تا ایستگاه در بغل من بود، بامن حرف میزد، وقتی خانه می آمدم او در خانه ما بود. هاجم کسی را بیفرستادم تا او را بیاروند، برایش هر شام تهنه می آوردم و او ذوق زده بدامانم خوشتر می انگذد، دوستش داشتم، خلیس دوستش داشتم.

روز ها گذشتند، نهال هار به سبزی گراید، دو شب خانه. خواهرم رفت شوهرش ساغر شده بود.

بخاطر تنهایی او شامها به خانه ایشان میرفتم. خواهر زاده های زینبام دور جمع میشدند، خواهر مهربانم که بهتر است ((دختر خاله)) نیکم خلیس خاطر میخواست، شام شب دوم همینکه وارد خانه خواهرم شدم دیدم از خانه ماکسی را فرستاده اند تا بیایم. شب تا وقت شده بود نرفتم، صبح به طرف خانه روان شدم، همینکه داخل خانه شدم همه تهریکی دادند. پرسیدم چه خبر است، چه راتبه شک میگوید. تا آنکه خاله ام شوهر خاله ام با خنفسیده گفتند: نامزدی ات را با... حوز شانترا قطع نمودم و گفتم: چه میکنی؟ تهر آلود و خشمگین شدم داد و نپیاد بر آوردم ولی شوهر خاله ام گفت: من بالائی تو هستم قدر حق ندارم! گفتم: تو حق داری اما... حرف را ببرد گفتم: اگر پدر میدانی قبول کن، قبول کن، قبول کردم، پنجه های زهر آلود مرگ هم اگر گلهم را خفه میکرد، قبول میکردم.

مغز نامزدی ما با شوهر و شمشای بیایان رسید، همه تهریک گفتند، همه بودند، جز او اگر او نیاید میبود چه میشد؟ نیدانم چرا نیامده بود؟ فانیلش خانش، دخش همه بودند، جز او را بیایید می پالیدم، اما در جمع مردم نیامتم.

روز بعد آن از خانه سوی دفتر میرفتم صبح یک روز تهنه روشنی بود، او را در مقابلم دیدم، ایستادم سلام کردم، سلام کرد بطرفم خیره خیره دید و گفتم: نامزدی ات مبارک. این حرف در جایی گفته شد که روزی در آنجا من برایش گفته بودم عروسی ات مبارک.

چند ماه گذشت تا آنکه عروسی ما برپا شد. من با شوهرم به خانه. که بدستمان تهنه نموده بودیم یکجا زندگی میکردیم، او را دوست داشتم، به همه اعضای فانیلش احترام میکردم، شب ها شوهرهای خودم را که ارزش فراوانی داشت برایش میخواندم، به او میگفتم تخی های زندگی مرا خیلی آزاد داده اند، تو هر چه درد های من باش، دوسه ماه گذشت، ذوق شاعرانه و سلیقه ام را تصدیق میکرد، ولی حالا یکسوع غروری جا پیدا کرده بود.

ای خدا تو رحم نما، فکر میکنم، دیگر باشوهرم خوشبخت خواهم بود، طفلکان مقبول و تازین خواهی داشت و آنگونه مهربان را برایشان بدهم که هیچگاه کمبودی احساس نمیکنند.

ولی او (شوهرم) خیلی تغییر کرد. هر کس را که بخانه ما می آمد، بعد از رفتن بدور میگفت: کسی را بالاتر و بهتر از خود نمی شود و چیزی که میخویدیم به قیمت بلندی با کزانی بدیگران و انود میگرد، رقابت های بیجا با دیگران میکرد و لاف هم میزد.

آهسته، آهسته مراد شام میداد، به پدر و مادرم توهین میکرد، می گریست و از غالمغالهای بیجا اش خسته می شدم. برای او در وقتی که آرام میبودی گفتم: همسایه ها چه میکنند، اینقدر غالمغال نکند. دست به لب توکم برد. فغانم دل بیشتر - طفلیان کردند ولی صرف می گریستم. در هالیم را - روی صفا های کافذ می بخت، بالائی قهر مادری رفتم و دردم را به خاک گویش می گفتم و دل امراتلسی میدادم. تمام روز صرف خانه بودم، از ظلم - بر ستارم میکردم.

شب هادی تر بخانه می آمدم روزهای جمعه و رخصتی بخانه نبود، از دردم تا آنکه بگذرد، به دردم می افزود. او میضد و در شناخته بسترش نمودیم، خیلی دل تنگ بود، بسان مرغی به قفس سینه ام می تپید، دیگر روزها صبر بدیدش میرفتم اما اینبار خواستم بیشتر از ساعت مو عود که به او داده داده بودم بروم.

دروازه اتاق را گشودم، او روی بستنش افتیده بود، دختری در نزدیکی نشسته بود، موهای سیاه چنگ چنگی داشت چهره گندی و قد متوسط داشت، همایش سلام کردم، دستش را نشان دادم، به طرف شوهرم رفتم دستش را نشان دادم، او در نزدیکی گشتم - چیزی گفت نفهمیدم، شستم، زن به طرفم خیره شد، منکه از صحبت زن هیچ نفهمیدم پرسیدم: معذرت می خواهم و شناختنم، زن تهنه چهره ام نگویست. رنگ رخ شوهرم پیدا بطرفش نگریستم، پرسیدم: اینجا را شناختی، معرفی کنی! آن زن به شدی گفت: ما اینجا چه می کنیم؟ کی هستی؟ خندیدم و گفتم: من خاتم (اشاره به شوهرم) و به عبادت شان آمده ام. شما... زن حرفم را ببرد و گفتم: شما جدا شده اید؟ گفتم: از کی؟

شوهرم در بین حرف ما دهنده از من تقاضا کرد تا بروم بیرون شوم از اتاق، تازه نفهمیدم که از چه قرار است. او کیست؟ زن گفت: من نامزدش هستم.

بالائی بستر شوهرم نشستم و آهسته از خانم پرسیدم: شما نامزد او هستید؟ گفتم: بلی، گفتم: از من خبری داشتی که خانم اینجا هستم، گفتم: نه، مرا گفتم، تو طلاق داده. شوهرم زل میزد و نیدانم چه میگفت، بطرفش دیدم و گفتم باکی زندگی میکنی با من یا با نامزدت؟ گفتم: با نامزدم، گفتم: مشکل من چه نیست.

سرود غم در دل نشست. از همه جدا شدم به مسافله عروسی شادی تصرفتم، عده ها خوش نمی آمد. در جمع و جویی مردم دل تنگ میشد. همیشه بمانی قبر مادرم میرفتم، زار میگفتم و از این صداها من خاک با او حرف میزدیم، کجای دل را میگفتم، گاهی این حرف ها بلند تر گفتم. میشدند که خودم می شنیدم. او همیشه بامن با این قهر مادرم میرفتم، دلداری ام میداد. تنها او بود که همایش می غم دل را میگفتم، او همراز و همبازی کودکی ام بود. وقتی که میرفت صد هاتسم میداد تا نگریم.

دل هوای صفا هادداشت و تم هوای نوازی. شعرهای شاعران بر من اثر میگذارد و قصه های نویسنده گان در من خیال می ساختند. دل من خواست باد رویو بار، سنگ و کوک و گیاه حرف بزنم، ادرس - پدرم را داشتم، جدا شدم در کجاست، فانیل ام - میگفتند که اولها به پرستار نیامد و حاله ام از فرزندگی نزد تو مانعی آید، این حرف را خودش به کسی هالی گفته است. منک تنها می ماندم گاهی باید درم - خیال حرفهایی میگفتم و در خیال از او هم جواب میگرفتم، با مادرم همیشه حرف میزدم ولی از او جوابی در پیش منی ساختم، مادرم زن قبولی بوده که اسم قبولی هم داشت. ایسان گلی بود، که دست نا فرجام زندگی پیر، پیش ساختن عمار قبولی مرا صردان چشم سودی نگریستند تا آنکه بر بادش ساختن اسم قبولی او ((منم)) بود.

دیگر نمیتوانستم از دیداری که مرا بزرگ ساخته بود - پول بخوام. رفتی دروسه بوت دوزی، به سخت کار کردی شامل کار شدیم، مزد میگرفتم و ضروریات زندگی را رفع میکردم، همه میگفتند کار کنیم، اما من نمیخواستم که برای پول، دستم به افراد خانه دراز شود.

صبح میرفتم مکتب، چاشتم باشم گریسته پشت میز کاری نشستم و هر دهک کویس جهت فراگیری خطاطی و رسای میرفتم، شامگاه که می آمدم، او را میدیدم برایش قصه میگفتم، تنها با او خوش بودم حرف بزنم، او هم خیلی به حرف های من گوش فرامی نهاد. سال

سرنوشت «مدرن تاکیگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکیگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکیگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد و هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکیگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای جشن بازنه نمودند *



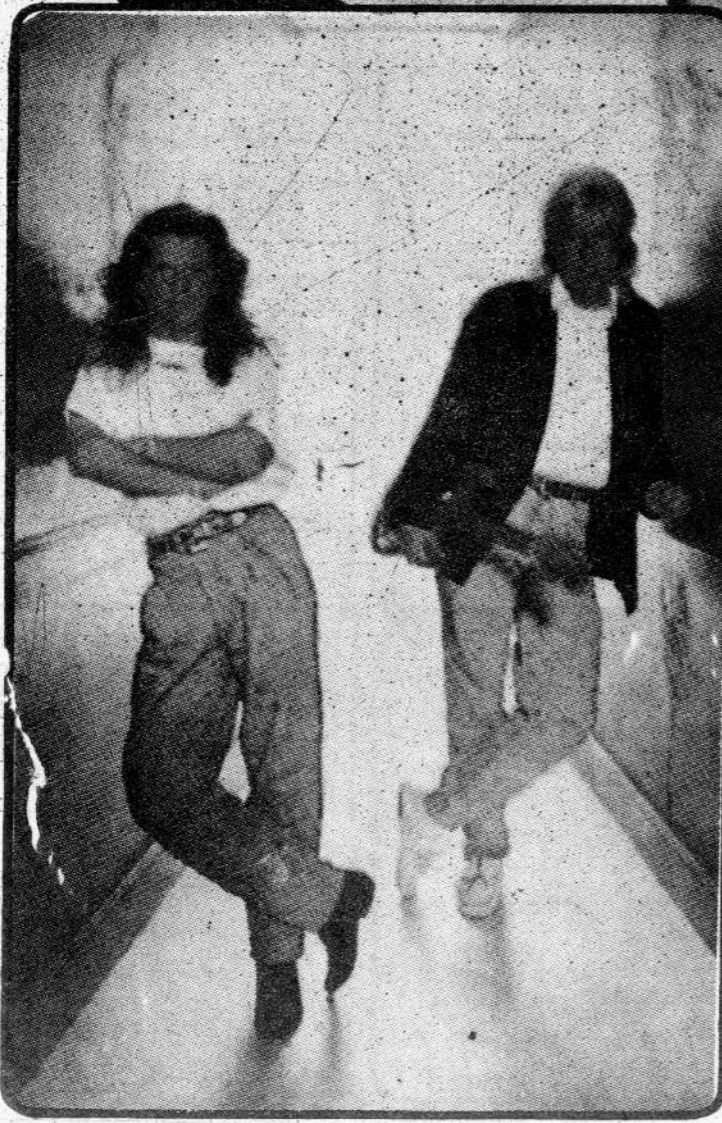
دیتربولن همراه با یک بازوگان ها تقریبا یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی حوضهاغ شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای زیاد نصیحت حاضر بود تا بیشتر اوقات فریاد خود را در آنجا درجینره * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستارایش آفرید *

حالا بدون رفیق صبی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همگاری در ((مدرن تاکیگ)) گردید * دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکیگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است * قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملا انسان دیگر مستقل بود * ولی بعدا همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلکسیون لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرنس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پوئس)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسره سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انقام اواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت بگیزانش در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسره ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن نیز به افتخار میباید که به آنچه دست یازیده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

او معتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا در تاسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکیگ)) شبیه هم اند من برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم ماست نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پخش میکنند شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدار آتش را روشن قلب آنها را توت می بخشند *)) چنین قایسه را من دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه ډوله پخو نندار شوي ده . د لاسي د حسی په وسیله د لمس کولو د شامی د حسی په وسیله د بوی کولو د ذایقی د حسی په وسیله د خپلسو د باصري د حسی په وسیله د لید لسو او د سامی د حسی په وسیله د اورید لسو مینه .

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سرویسونو کې د گټی گونی لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راسی . د ډول لاسی مینه په دغه لډوي کې ډیره ښه انجور شوي ده : لاسی دې زما په لاس تکر شو

په دې خبره چې یاري د سره کر مه د بوی کولومینه هغه مینه ده چې د بوی په وسیله زړه ته لاره پیدا کوي . په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوی پسې لیونی وي لکه چې وایي :

داسی د یار د زلفو بسوي دي .

که د زار په ښار په کوڅه راغلی يم

د خپلو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وړی په وسیله د زړه صفید وچی ته ننویي . او تر ټولو خوزه مینه ده دغه ډول مینه د ایس کریم د خپلو په وخت کې رامنځ ته کړي . لکه چې وایي :

ستاله نري زې قربان شم

چې ایس کریم دي پري خاڼه مین دي کر مه

بله مینه د لید لومینه ده . د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور ښکاره کوي . چې د نجونو ښوونځیو تومخ د ډول په یونظر مینیدل ډیر لیدل کړي . په دې هکله پاملرنه وکړي دغی لډوي ته :

په زهر و سترگوراته گوره

پې شرمه شنه یاري نه د سره کر مه

اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننویي . دغه مینه په رسنی د فونونو کې د تېلفون مینې په نوم هم یادوي . لکه چې وایي :

په تېلفون کې راغز یز

زه دي په تشه غږ یدامینه يم

اوز د دخلکوله نظره

- د نېغو اوز ده نوکان د بیکاري علامه ده .
- د نارینه اوز ده وینتان د ننی . تېلی او کوڅه گشتی توبه دي .
- د اوز د او ډیر خوښو سرچینه ناپوهی ده .
- د تېري کونکو لاسونه تل اوز ده وي .
- سري باید پښی له خپلی پر ستنی اوز دي نه کړي .
- اوز ده بې توبه د سوبه او شر وپو غښلو په وخت کې په خپله تجربه کړي .
- او اوز ده زړه اېوال فرج د سوری د کلاسیک ادب مشهور لیکوال داسی بیانوي : (پوتن په کتاب کې ولوستل چې ډیره اوز ده - زړه د حماقت علامه ده . په دې وخت کې یې خپل لسان ته پسه هنداره کې وکتل او وی لیدل چې دده زړه هم له حد نه زیاته اوز ده . هاخوا د پخوا یې په بیاتې پسې مخ وار اوه . خوبیا تسی یې پیدا نه کړه . وروسته یې خپله زړه په موتی کې تینگه ونیوه . اوله موتی نه راوتلی زړه یې د ډیوي لمبی ته نيز دي کړه . کله چې زېري او وواخت تود اور په لمبه باندي د نوموړي لاس وسو اوله ډېري نه یې لېري کړ . په دې وخت کې نه یوازي دده زړه وسو - لمبه . بلکې مخ یې هم ورسره وسو . وروسته له دې پېښی نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې :
- د اخیره رشتیاد . لکه چې په توبت رسیدلی ده .

پسرلی په لنډیو کی

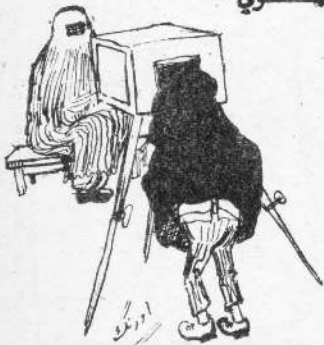
اشپزان شخص غاري گسرخسې
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بکله سی خوښی زړي
چې تاکی خورمه شنی شوتلی ډانډ یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس به په شنو شونډو د یار سلام ته محمه
د پسرلی په وخت کی راشه
ما به اورسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو مخه

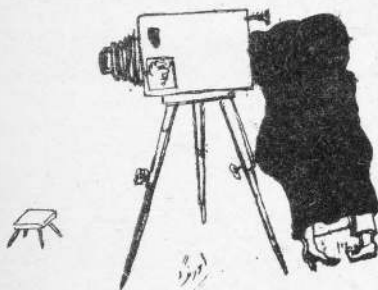
يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بي غلا دي اد بانوگارد ي .
 — جيب وهونکی دوه پوله دي .
 يوهغه چی به گنه گونه کی دخلکو
 جیبونه وهی . اول هغه چی
 د جیب به محای پردي مضمونونه
 وهی .
 — غل یوازي بیسی او سامان
 پتوي . خواد بی غل انسانان
 پتوي .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه —
 سر — لی) خخه جوړ شوي دي
 دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
 بارانونه پ یروي اوجی بارانونه پ یو
 شی . نوبه کوچوکي ختی اولای —
 بید اکیزي . دغه لی (لای) پ پیر
 بله د زار ه بنار به کوچوکي د سري
 په سره راوړي چی له همدی
 کبله له (په — سر — لی) خخه
 پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له
 مخی خرگنده شوي ده چی په
 بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
 پ یروي . خوافسوس چی د ناروغانو
 د نسخی داروکی نه بید اکیزي .

سرپرست رئیس

د راد یوجرید ی پرله بسی داستان :
 لومړي برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دي هیله چی د ژبی په سر ه هواکی له سینس
 خرسید لو . پوزي بهید لو اوډ اکثره د تللو له ناروغیو
 په امن اوسی ، د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
 کوو : « لنه موزیک تاسی به خپله وڅیروي »
 راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو
 سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوه ، وروسته د —
 پتاتوسپینولو کمیته شوه . او اوس نه پوهیږم چی نوم
 به یی څه شی وي ، ځکه چی ماتقاعد کړي دي او په
 خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړي نه بند وي چی د خوشلیزو
 خبره ده . ځکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
 د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
 نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگ سره یی لا —
 خپلوي نه وه کړي ، که څه هم په دغه ریاست کی له
 پتاتوسپینونکو ، پتاتی خورونکی پ یروو ، خو وروختی
 کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی
 حتی د پتاتو خور لوبه وخت کی به د جا د خولسی
 خر بهار او شربهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
 چی سري به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « په
 دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅیروي »
 خوله وروخته یوه ورځ دغه له مود و راهیسی
 ویده ریاست سمد لاسه راویښ شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
 اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
 پخوانی رئیس په لیړی کید ونه یو خبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستیالانو د ریاست د چوکي له پاره مامور
 رین نه واي راویښ کړي ، نوتروکال پوري چی بیا د
 تشکیل او تعییناتو ساه په موسه کی چلید له څوک
 د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړي اطلاعیه چی له دغی پېښی وروسته په
 د فېرورنووگرید ، زموږ اداري مرستیال د ریاست
 له مقام خخه صادره کړي وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود وڅو خخه باله
 او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
 د چوکي دوه دري توشکی زیاتی نړي کړي وي ، په
 اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
 ست ټولی چاري په اداري مرستیال پوري اړه لري ، —
 حتی که څوک وڅواري چی له د فتر خخه د بانسدي
 بسوارتو کړي ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
 پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
 نو د ژبی په سر ه خله کی یی مانغزه وڅویدل . په
 دغه ورځ فنی مرستیال ترغرمی پوري خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او د باندی د ریاست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده ، هغه دي ته سترگی په لاره و څیسی
 کله به اداري مرستیال د ریاست له چوکي پاخیږي
 او دي به په چوکي پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ویره یی خبره نه و . —
 اخلاصمندانوی اطلاع ورسولی وه ، اوله دي بسی
 خبر کړي و چی فنی مرستیال ورته به کمین کس
 ناست دي . ترغرمی پوري د چوکي له ویری حتی
 خپلونیز دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
 یی په چوکي پوري نښلولی و . که دي پوهید لا ی
 چی د پیرچای خښل به یی د باندی وتلوته اړ کړي
 نوبه هغه ورځ به یی هڅه جاي نه و خښلی . کله
 چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندی ووت ، بیا
 د سترگو په رپ فنی مرستیال چوکي وروختی ونیوله .
 د فنی مرستیال لومړي کار د اوچی د ریاست
 سکرتوته یی د متحد المال مکتوب د صادرولوا سر
 وکړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په
 پاڼه رد شوي وه . اونی مرستیال محان د ریاست
 کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په
 د هلیزکی له پېښی خبر شو . دننه د فترته بسی
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
 پنځلس دقیقې به لانه وي تیري شوي چی د فنی
 مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کښود . اداري
 مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
 لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی
 وروړو ، او باطله دانسی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای
 کی دي په خپله لوستونکی یومهیچ او وپروونکی مو
 زیک وڅیروي »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 ترشایی یو د بل سیوري ته اوراچاوه ، په خپله د —
 ریاست کارکوونکی هم دوه پلې شول . یوي پلې له
 فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پلې له اداري
 مرستیال سره ملاتړلی وه .

ترماز د یگره پوري د وار ه مرستیالان په برابر ه
 توگه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
 مهمه دا وه چی سبانه به کوم یوله بل خخه مخکی
 کږي . اداري مرستیال هوشیاري کړي وه او پ یو
 ته یی ویلی وو چی د سهاره پنځمه بجی کورته ورسی
 راشی . خو فنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر
 نه و . خوار کوتی به اووه بجی ټکی نیولی و . او
 د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را —
 ورساوه . کله چی د ریاست تر مخ له ټکی کښته شو ،
 وار له وار یی له څوکیدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وي راغلی ؟
 — اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و زه ویده م راویښ یی کړم
 بیاسی د روزه ورته برانستله .
 باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بدنبان زنگان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شکی تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشرده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمرده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمای
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 و تاسه.
 چشمت بدر آید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

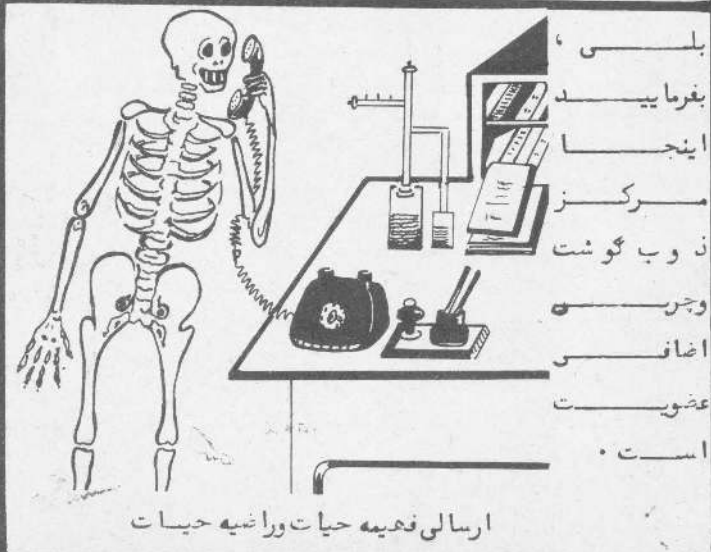
کیسه بری گدر جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسون
 شده در همیا وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



ارسالی فهمیه حیات و راضیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
همرنگ آمرت باش!

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شود، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد زمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

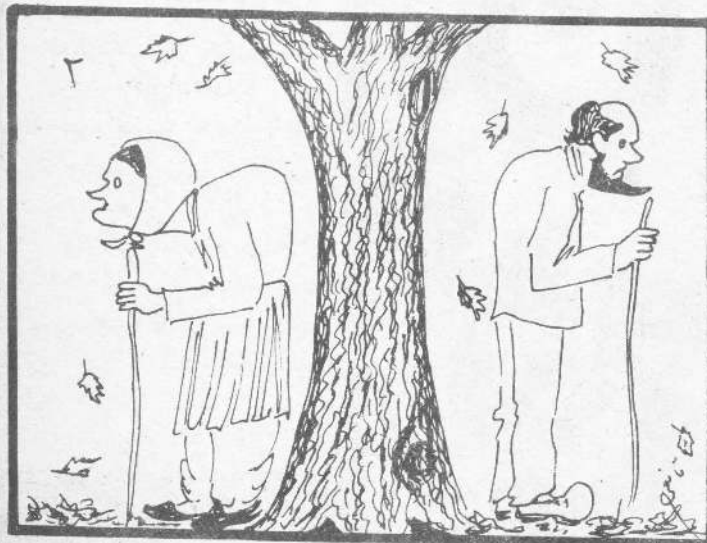
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
 وفرمایس يك خوراك برنده د ا د
 گارسون برسید :
 - قربان مرغابی خوب است؟
 - نخیر... من زیبا د
 غذا نمیخوم .
 - مرغ بریان بیارم ؟
 - نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
 - نخیر... خیلی زیبا د
 است .
 د رعین موقع از میز معلومیس
 یکنفر گارسون راصد ا کرد و گفست :
 پستراست برای آقا يك خوراك
 مگس بیارید !!
 ارسالی : سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



یکی از روزها معلم به شا -
 گردانش گفت : امروز برایتان يك
 سوال علمی د ام ان اینکه اگر
 من يك سکه پنج انغانگی را در این
 گیلان که در ان مواد کیمیایی
 موجود است ، بیند انم ایاسکه
 از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
 نمید غد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
 برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچ واقعهی
 صورت نمیگیرد . معلم گفست :
 جواب درست است ولی اینوا بگو
 که چطور به این زودی خواستی
 جواب را بگویی ؟ شاگرد گفست :
 بخاطریکه اگر سکه از زمین میروست
 شما تران میباید ا ختید .

ارسالی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
 و قشک در کارند
 تاتوکاری به کف آری و رشوت
 نخوری

ارسالی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
 در رخ .
 بعد از مردن تیل و نسان
 به درد نمی خورد .
 XXX
 د و سه روز است که یام نیست
 پیدا .
 مگر پوره شده رفته گد امها ؟
 ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
 بد بخت است! از یک عم خلاص
 نمیشود که عم د بگره سرافشش
 میاید . اینه در هفته قبل موشر
 بعد یدش تصادم کرد ، سه روز قبل
 خانه اس حریق شد و علاوه از د و
 روزیه اینطرف است که زنس خانه
 راترک کرده و خانه بدوش رفتند
 است .

آیا بد بختی از این بیشتر
 میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
 بالاتر ازین هم میشود و آن وقتسی
 است که زنس تجد بد نظر گشند
 و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین توای مسلی خود کرده گفت: هرکس بتوانسد بیرون فرانسه رانزد من بی‌ساوره، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بی‌ساوره عیتلر سپرد.

عیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیر اصرین به تو وحکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه راه اینجا بی‌آوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب باعسکر فرانسوی مشوره کردم، بی‌سورق آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فرهاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تیلیفون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میز ماموریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبور استی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعیه کننده: تسرین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند گر لوده سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالا که سرین نشکست است بی‌ساوره وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان کرده، اما نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داد: میگویند: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی‌لزم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت‌های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

آرمالی شهر که به گفته‌های مسوولین به دقت گوش‌فرا داده بود، بالاخره تاقتش تاق

ابتداء امر بخش پلان‌گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعماران مطابق پلان اجرا گردد.

هنوز گفتار امر بخش پلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه می‌داد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد. زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دور از قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافیک شعری بی‌فرض نمانده، سهم خویش را چنین اداه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط شهر دایر گردد.

عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنده که پیشنهاد گردیده، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنده ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

مشکند



مه هم

محصل هستم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند ، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد ، در باع و حش برایش گفتند که میمون ما همین روز ها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجره ها مانند شادی د لقق بازی کنی ، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابن طرف و آن طرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیره بالایی یک شیر درند افتید و از ترس زیاد در کنجی خود را پنهان کرد ، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بو کشید ، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت : غم نخور مه هم محصل هستم .

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند ، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد .

در حقیقت راهی نیست ، طلای زانمی میتوان یافت .
 با دادن مایه خنسی پیدا نشد .
 که امروز چگونه زنده می کنند .
 میدان انانی کدام کلان میدانند ، همیشه بازم وجود دارد .

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند ، یاد این خوب برداخته میشود .

ترجمه : حمید خراسانی

- × توازن : قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست .
- × انسان که نسان طفل بدون آیند است .
- × بعضی از کتاب ها رود تسر از مو لنین خود کهنه میشوند .
- × زبان در مجموع کم هوش تر از مردان اند ، و اما هر زن جداگانه هوشیار تر از هر مرد است .
- × کسی که جستجو میکند ، یافت میشود .
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت .

توازن



منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید : - اگر به دنبال سرش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام .

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت عام المنفعه ادا نموده ، چنین ابراز عقیده نمود :

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند . اما به نظرم بعتر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر گردد . حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند .
 همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند ، نظر امر مالی شعرا را ترجیح داده و مجلس را موقفاً به پایان رسانیدند .
 سید امان الله " اشرفی "



همزشتينوارى

غزل يى په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

د خيرادبي مکتب خانگري سپک حمزه شاعر منل شو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، تحکمه نشي هيرولاي چې دغه نهضت وکولاي شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت کړي او هغه ته د دود ي پراخه زمينه برابره کړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتر د ي چې يو د بل سره د حمزه په شعر کې داسې نه شلید ونکې اړ پکې لري چې که چيرې يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر کې ونه ليدل شې سړي داسې فکر کوي چې د بل چا شعر لولى نه د حمزه.

پار محمد مغوم د حمزه د ((بهير)) په سريزه کې ليکې چې ((... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه ورکول د حمزه د شاعري خصوصيت دى. د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف او ويشتې شې نو شايد چې د غزل يى هغه خوند پاتې نشي کوم چې تراو - سه برقرار پاتې دى لکه چې د هغه تصوف په اصل کې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د بېلگې د باره د غزل په جامه کې يو مسلسل او بې له جهاد دى))

لا رپيداکره . کوم شکلي انغو - رونه . تشبې کاتن او استعارې چې اوس اوس په پښتو شعر کې ليدل کېږي بې مبالغې ويلې شو چې د هغوي بنکلا تيز بنسټ لومړي حمزه په غزل - کې ايښي و . بې لهاد زلفوتستې به جا و د لسو لکه خو حمزه زما په برخه يى غزل کړ و د پښتو په ادب يى لري کې هر يو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلود ي څوک په شعر کې صوفى . څوک عارف . څوک نازک خيال . څوک شه او څوک څه دى . خود به شاعر کې تصوف . نازک خيالى شاعر نه بنکلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رېښې بحاليد لي دى . ((زه چې حمزه غزل بول . متصوف . نازک خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې کوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و خيره د ه))

چينى څخه اوبه ورکړي د غزل رېښې يى تازه کړي او هغه يى په حقيقت کې بياراژوندي کړ . کوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته کړي په حقيقت کې پښتو شعر ته هغه خدمت دى چې هيڅ مخکښ سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دى چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅکله په دې مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دى کړي څو کوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولى هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پورې به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلکه د پښتو شعر لوستونکي به هم له هغه څخه بې برخې نه وي . لکه په غزل کې د ((بنکلا)) عنصر ته يى داسې لجاې او وده ورکړه چې په هغه سره نه يوازې غزل بنکلي بلکې د غي بنکلا د شعر نور و قاليو ته هم

په همدغه بحالنده د دوره کې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړي کې ميرزا خان انصاري راوړيزيد او د پښتو شعر د يوه بې لا روښانه کړه او د ادبياتو د پرمخ تگه لري يى پيښلى کړه . که چيرې موږ د پښتو ادب بسى بهير په نه تميد ونکې لري کېد - ميرزا خان انصاري او کاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالندو نوونکو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسوونکي په توگه او غزل رنگه کوونکي . پښتون کوونکي او په پښتو غزل کې د پرونو ورو صفاتو د ايجاد ونکې په توگه د استاد حمزه شينوارى نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي . خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي . زموږ د ادبياتو په تاريخ کې به په زرينو کوښښات او تل به ژوند پياو - بحالنده وي . لکه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښتې له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در ((ظرفی)) برلین انزمان درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان بخشیدن براتعیق میکرد.

چون زنده گی، بازیچه برای کودکان، قیلا تیرعاقه ماکس را به بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه کاغذی رابه سرعت میچرخاند واز بریده گی تاجان بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش آینه خلق نمودند. پیراز کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلم برداری‌های خود کرد. برادرش ایمل رابتاریخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلم برداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقاتست که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی وهر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بالاخره موفق به ساختن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهور نموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثنا که برادران سکلارونفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، یامعروفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری باخبر مخرج قرار داشتن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لومیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلم برداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د هسین الهه هنز بیایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلارونفسکی است. ماکس سکلارونفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیب شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لاد پرتنکی جوان او ان بر معین خطنه وید اشوی چی له - غزل سره بی ار یکه بیداکر ماورژدن وری، پوری چی د سراومخ وینسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیلد زره قوت اندیشه ارتول ذوق اورد نیکلا بیژنده نسی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی، غزونی، یون، پری - وونی، سپرلی به اینه کی اونسور د بشتو حمزه بیژند غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه داننگوبه رگونوکی د حمزه له وینسوره بخلی ی ستایه اننگوکی د حمزه د وینسور دی ته شوی د بشتو غزل همان زنده گی با با کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کیینود شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی. دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد تودل نه کر کولای شی چی د بشتواد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه وینیدی د بدل خبره می تحکه وکر، د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتب توله موسینور وروسته مختلفی نظر بی رابید اشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبری له یاد ولو سره سره زما د ایاور دی چی دغه مکتب به بشتواد بیاتوکسی تلباتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریوان روزلس دی اود دی مکتب د تلباتی والس د باره د پیر غزونی غور بد لویان دی تینگ باور لری. لکه چی وایی:

حمزه سپرلی لاد خبیرنه نه کسی د پری غوتی به غور بد وینکا ری د خبیراد بی مکتب بحانگری سبک د حمزه د شاعری منل شوی سبک دی چی اوس اوس نه یوازی به سره بشتونخوا یلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریوان لری. اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا ر یوازی د هغه به لاریواناویوازی د لری یا د بری بشتونخوا پوری ار نه لری. دا د مشترکی بشتواد بی مکتب دی - چی د خپلی ودی. براختیا اوسا - تنی د باره د لری اوری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری. د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب د سبق کتاب دی. او بخله حمزه زمو د بشتنی سیمی مخکستی لار شود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانسته هانگر نی لری. د یوی ژبی سبک شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تاوند یو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحریر سی خیلو زیز ورتکی ووزی او وده - وکر ی، چی د حمزه شعر د کاو - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعر دی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیگی و خخسه بر دی باتی نشی.

استاد حبیب لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنر به بشتواد پاکسی دا امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو فارسی او اردو ادب عینی بیگری بشتنی خصوصیاتو سره داسی گنکری ی دی. چی د بشتو غزل بی په نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه شلید ونکی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د - علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی. حمزه تل زیار ایستلی دی خ - همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی. به همدی ار وند. استاد حمزه شینواری، د دی بونستی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعریت داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت د بزرگول په گاردی. خو حالات داسی پیدا شول چی به غیره هغه دغه د غزل شه خاص افاد یه د موسوم کیده نوحه کی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر. خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما به غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده. ما د غزل هم - کوشش وکر چی به حای باتی شی او مقصدیت هم به کی پیدا شی او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جوهر کر واوله پر خو - شحال م چی د سرحد شعرا د دی قدر وکر))

نن ورغ غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی تحکه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول اود هغوی د نیکلا ستایه نه ده غزل د تولنیز ووند سره نزدی ار یکی لری. اوس غزل تولنیز ووند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -

حمزه شیواری

بیستون حمزه یوزفل ته د لوستونکی پام راواړم. د افغزل، یوزفل، یوسی په کی د حمزه مفهومات او شعریت په نسلی اندازکی هنرمندانسه انحصاری شوي دي.

د ۲۳۰۰۰۰ یانې

ندلی د ۰۰۰۰۰ یوزفل کولای شی هرڅه دلیری او پورهڅه څه چې د شعر یوزفل یا لویه انعکاسوي یوزفل هم هغه انعکاسگر کی چې په دې برخه کی بیستونفل په د بیستون یوزفل رسول استاد حمزه شیواری د لوستونکی یوزفل استعمال او فلسفي اندیښنی له اغیز څخه ښکته اړه وي.

د شعرسترگه چی راغلی نه د وي نه سحرخوشیه لامللی ته ده د زړه د نیامی خاموشی ته منن ستاد چوینیانه بوگنیده لی نه د لویون او سکیمه ښوښوه په خو د څوکو راغلی خچیدلی نه د یوه سلگی نه چې بی تاغاشینا ماڅنگن ته هم ساتلی نه د چی اشتراقی حمزه چا وویسل چی د نمریترگه راغلی نه د.



تفاصداست

بقیه از صفحه ۱۰

رحمانی و فریدون مشیري را بیستر از دیگران می پسندید. فریده انوری در طول مدتی که با رادیو تلویزیون همکاری داشت هزارها بار چه شعر از طرف یق برگرام های محله تلویزیون متنبله اران هنر بزنامه های خاص شعری، درودی و سسرودی زمزمه های شیعنگام، ارمان سحر ترازی طلایی، از هرچمن شنسی و دیگر برگرام های آن یو رادیو یون دیکلمه کرده است.

وحشت جنگ

قازها و قوما

بقیه از صفحه ۱۲

په کوزال مغربي ميکند آدم ميژور - مال است انکار رسوليک دارن - تجزي کوي دارن باخود گپ ميزن - حق از مری خود بيخبراست او ميگويد : په کوزال است معاش ۲۵ هزار افغانسی است مزاند احتياط ۵۱ رکیف سوق کړن - اید د رختک اشیرا ستم ښکړت سړیسو مرابحیت نگران د رختک ه گرفته ۸۰ سوزیال نان خوردنم خلاصمان من ۱۵۰۰ افغانسی است در روز ۲۴ دانه نان میخوړم معاش من ميشود پول چای صبح زم چاندي ښویند ورت تعیر کړن گفت قومایان داده میوانی ۵۰ سال میسکری قوی سلیح کردم من من میسکری از ترس کارگر خسته ام شبا خواهم میسرن

بقیه از صفحه ۸۷
اکمالات مواد و قطارهای اکملانی هیرتم / یکبارکه به استقامت گردیز ماین از حاکم کرد / سر صدقه عصیان دید / برام یان یازموتنن پیدا انده / و عثمان تکلیف دارن - کاهگامی هیچ دیده نمیوانم - تعدادی از اعضای قاتلم را جنگی ازین گرفت / برادر من در رهزنا شعیب شد / امس بود / خودم رفتم جنازه او را آوردم - جنگ عمل میبرایمانی است حتی بیونیم اردو را نیز در نظر میبرم - بیفرمیساند / یکبار من شوت برد - اشم در حوی انتادم در کلاه من زحاست انداخته بودند / من زیاد خون دیدم / زیاد گشته دیدم - زیاد رفیق بردم و نمیدانم تا چه وقت زیاد

خوآند نیدا

قهرمان اندک رنجی

د رمیان مرد های جهان شاید هنردی سانسند اقتسای پیتروان بورن از عالند پیدا نشود که از خامن خفه است و توهمین شده / وی مدت ۱۲ سال با خانم خود صحبت نمی کند و به صورت خاموشانه به وی یاد است های خود را می دهد / درین مدت ۱۲ سال از برخاش این جدیت هالندی / العاری ها از ما - سلات بر شده / تمسکه این عمل به خانم وان بورن مانعتی را ایجاد کرده تا برای آسای پیتروان بورن چهار طاق بنیایا بیازرد

لباس عروسی

این نوبتین غیر عیادی از شرف یک کمپنی پرنگالی اما ده می گردن / لباس عروسی که دارای رنگه آبی روشن می باشد واز تنگه به درازی (۱۲۰۰) متر ساخته شده برای محسنه آزادی در نیویورک باز دوخته می شود که در سال ۱۹۹۲ باگروستوراکو سمسب شده است / امامراس از نرسین تلویزیون در سیاری ارکشور های جهان به ستر خواهد رسید جانب است که در یوزخنی نشنرات یک کمپنی جابانی نیز شرکت دارند

پاسخهای...

بقیه از صفحه ۵۱

جواب : میخواستم زنجیور - کردن دخترباشم - سوال : انچه را در آینه سهیبتی خوشت می آید ؟ جواب : نه خیر کاملاً دلیل مشخص دارد - سوال : در گذشته چی بودی ؟ جواب : شاپناز - سوال : لطفاً یک رازتان را بگوئید ؟ جواب : فقط خزنده ساله هستم - سوال : اگر یک وسیله کارآمد خانه میبودی، چی میخواستستی باشی ؟ جواب : یک ایرکاندیشن

به جز حواوت نعمل هر چیز دارم - سوال : فادت بدت را بنگو ؟ جواب : ناختمای خود را می جوم - سوال : در ستر خواب چستی میوشی ؟ جواب : روحلی - سوال : قشقت میخوری ؟ جواب : نه خیر - سوال : به ظرف کسی میخواهی تخم گسند ؟ برتاب کنی ؟ جواب : به ظرف خود - وقتی که حدس نادرست بزنم - سوال : وقتی که خانم نان در انتهای ویده دادن با ((ماد هوزی دیکسایت)) (دختر فل) شعا را بگیرد، چی میگوید ؟ جواب : بگد از چنین شود - سوال : اگر در دورینک - / خیره با ((سانیبا)) یکجا باشی، چی خواهی کرد ؟ جواب : بهتر است از کسی که در خواب جرح برسد ، دور باشم - سوال : حرف دلخواه نسو کدام است ؟ جواب : زنده کنی بنگد از زندگن کم - سوال : برای آخرین بار چی وقت به معبد رفتی ؟ جواب : هفته گذشته ، زمانی که شوکت فلم بود - سوال : برای آخرین بار چی وقت گپه کردی ؟ جواب : وقتی که کاکایم نامزد گردید



هارون یوسفی، سعید سعیدی، سرور انوری، نجیب ساکی

سرکام او شریک

نوی تله و تریپ نما سربان

د دغه سربان هر کرکتر زموږ د ټولنی د ځانگړو څیرو څرگند وگوي

زموږ په سینما کی سربان یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شی

هما مستندی له خپلی رول څخه راضی نه ده

له لوستو رایه پخواه زموږ په لرغونی هیواد

تاسی که د سربان د لوبغاړو او نورو هنکارانو په هکله معلومات را کړي .
 په سربان کی د سینما او تیاتر بیژن ل شو او یو فقو څیرو لکه حاجی محمد کامران ، حمید عبداللہ ، مرتضی باقرا ، مشعل هنریار ، فعیادی ، حکیم اطرائی ، همام مستندی ، خورشید ، یاسین یارمل ، عزیز نروغ ، جانان او سینونورو برخه اخیستی ده .
 د فلمبرداري چاري قاري زاده اوغنی ظریفیارتسر سره کړي . حکم فرزند د دایرکتور د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه . په سربان کی له اول نه تر آخره پوري یوکلې تر اولیدل کیزی د سربان پیښه په یوکلې کور او ټاکلې کورنۍ پوري اړ مړي .
 حوادث په یو ټکړکی راغلی ، یعنی تیاتر یې اصیغه لري ، چی د ټکړیو برخه کی نیس هنرمند او د هغوی اداری معمر رول درلود .
 وحید سعیدی وایي :

— غواړم د دوستانو رغبرونیا ته کړم چی ددی سربان یو ځانگړی خصوصیت دادی چی په یوې کورنۍ پوري تر لی کرکترونه هر یو د ټولنی د مخصوصی څیری معرف دی . مثلاً ښاري مدرسه تپه ، ښاري عادی تپه ، بوروکرات تپه ، کلیوالي تپه اوساده تپه . باید ووايم د سربان موز د باره یوازما نیست و چی له نیکه مرقه د بعد و د پتونوسره سره په مؤقتیت سره سره شو . او دا امید واري یی موز ته پیدا کړه چی کیدای شی په راتلونکی کی دایروسه اداسه وموسی .

همام مستندی د سربان د لوبغاړی په صفت وایي :
 په سربان کی تمثیل تر فلم اسانه وه . ځکه چی ثبت په یوې محدودی ساحه کی صورت نیس خو موز یوه متنوزه درلوده . هغه د اچی متن موز ته هماغه د ثبت په ورځ را کول کیده چی د زده کړی د باره مورته پوره وخت نه درلود . نو هله منه به چی لید وکلی د پرمختگرونه ونه اوسی . په راتلونکی کی هم غواړم سربان کی رول ولوبوم امانه داسی رول په دی سربان کی ماد یو یی بند ویاړه اود سکونجلو ، رول ولوباوه چی ماته هېڅ په زړه پوري نه و .
 کله چی سربان بند اړی صوراندی شو ، بیا به هغه هکله د لید ونگواړو کونکونکی څیری کړو .

روقتیا په هکله یولر طبی بیاموند (د لعا زه مخبرونو) د لاری خیاره کړي . څرنگه چی د سالیو د تبلیغ د باره فلم تر ټولو ښه ، په زړه پوري اوسو لاره ده ، نو د یونسف اداری خلکو ته په ښه توگه د صحنی بیامونو د رسید لود باره د سربان ټول مصرف په غاړه مواخیست داد موضوع یواړخ دی اول د سربان هنریاچ دی .
 پدی معنی چی زموږ د سینما پخبر کی سربان یوه نوی پدید ده چی باید حتماً رامنځ ته شوي وای .
 عایشه جلالی چی د سربان د دایرکتور لودنده یی په غاړه درلوده (په افغانی فلمونو کی لومړنی ښځه ده چی فلم د ایرکت کوي) خپل نظر داسی څرگند وای :

— فکرکوم چی سربان به د پیری نیمرگ تیاوی ولری . ځکه چی لومړنی سربان دی اود تجربی لعدر لودلو پرته جوړ شوی دی . بل دا چی داسی سربان چی باید په ښه ویاختوکی بشپړ شوي وای د سینمو مسایلو له مله موز مجبور شو چی هغه په یوه نیسه میاشت کی بشپړ کړو . چی لوبغاړو ته د متن د زده کولو فرصت په پرک و . څو له نیمرگ تیاوسره سره پوره باور لرم چی لید ونگو ته به په زړه پوري اود منلسو وایلي ، ځکه نه به یو هیڅ چی ترکوم حد ته موافقه وم .

گی سینما یا اوبه هنر رامنځ ته شوي . اود وخت په تهرید و سره یی وده او پرمختیا موندلی ده . ارا ز راز سینما یی اوتلو یونی فلمونه جوړ شوي دي . اوس اوس په کال کی د ری یا څلور سینما یی اوتلو یونی فلمونه جوړ یزی .
 خوتراوسه پوري زموږ د سینما په نړی کی د افغانی سربان معای خض و . پدی وروستو څوکلې د دی نشتوالی د لیری کولو لپاره باملونه او کونښو تر څو چی د تعلیمی اوتربیتس راد یو تلو یونی لخوا د یونسف د اداری د سادی مرستیال پښتیر کړه و شو ه چی یو افغانی سربان جوړ شی . د دی منظور د باره هارون یوسفی وحید سعیدی ، انوری او نجیب ساکی د سربان سناریو ولیکله .

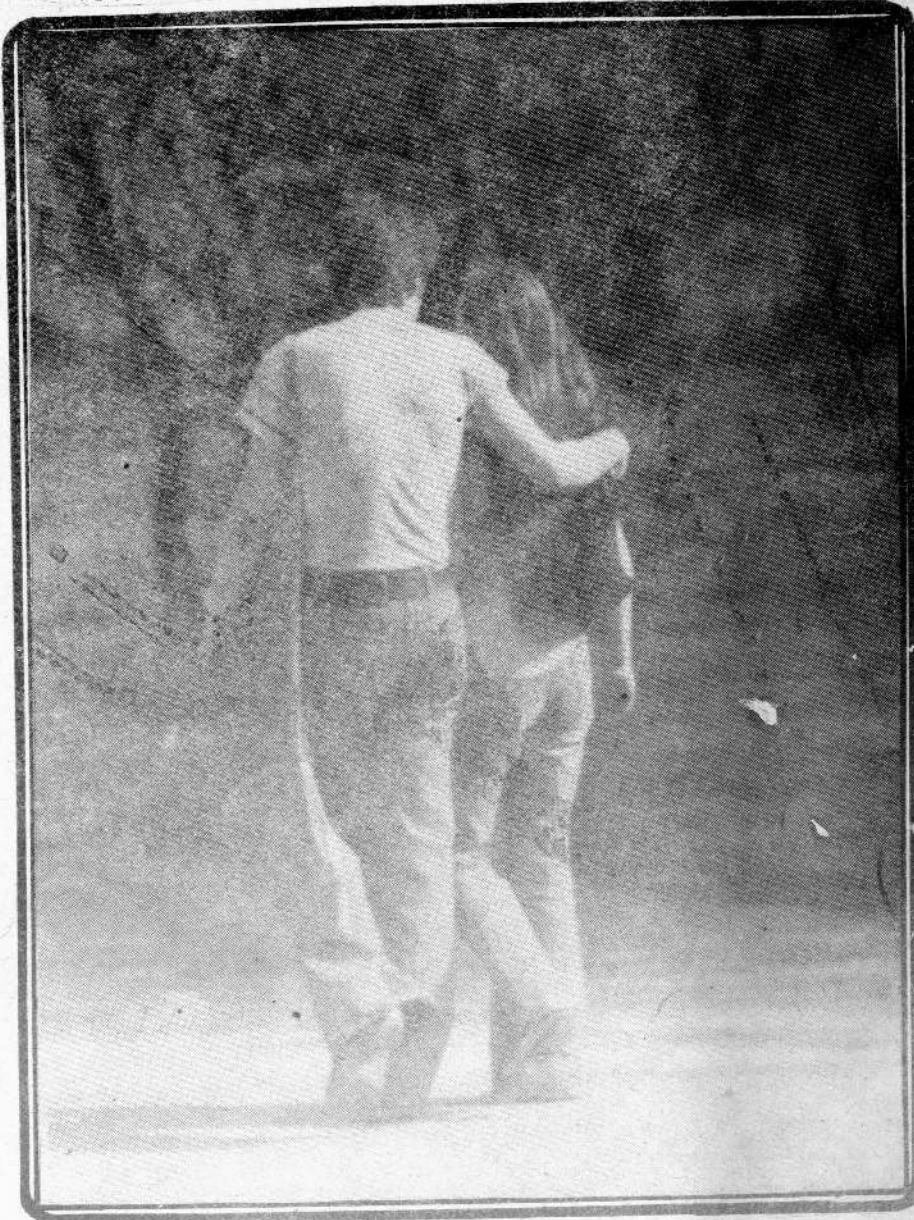
د سربان چی یوکلې دی سربان دی د (شیر آقا او شپږین گل) په نوم یاد یزی . ٦٦ برخه لری . د سربان عده امتیاز دی کی دی چی بر صحنی مسایلو ، ټولنیزو ناخوالو اود ټولنی بزواړو ، مناسباتو باندی د طنز او کیدی په قالیوکی غیر مستقیم تماس نیول شوي چی د کورنیو د باره د پیروونکمه او په زړه پوري دی .
 د زیا تو معلوما تود باره غواړ و دانوری سره خبری وکړو .
 — په اوسنیو شرا یطوکی د سربان جوړ ولو ته څه ضرورت احساس شو ؟
 — له یوه بلو د یونسف اداری فونینل د ماشور د

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

ترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین می رود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو دهه پیش سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره "نم" پیدایش که بنام استرالیتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مبلهونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره "خیلی کوتاه" تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترهوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترهوس بود. بار دیگر تمپ. قد کوتاه و پرمغزی را یاد به آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. دیک دوره "دیگروصد" هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلهوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کس بیشتر از یکمتر متر بوده است.

دانشمندان راهپنده بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نورا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده "ما" قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتقیر خواهند نگاهت ولی واقعیت چنان است که در طول هزاره سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انسان با قد های مختلف میتوانند به مرحله "پیری نهایی" برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا پیرا شخص دارای قد متوسط یا پایینتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراوتون) را برگزینیم قد متوسط را در هر گروه محاسبه نواقیم آنها.

متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارتی دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین) این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکامل یافته است. در افراد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تاچین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تنومند تر و اعضای قوی و با انرژی تبدیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن و قد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانه تعداد پ

قوی تری را ایجاد میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحت موثر آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند. به عبارتی دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته

و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسه میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداکثری در برابر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی نیست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد.

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمودم اید معلومات بدهید؟

در تئوری به خاطرند ارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر - شایب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلشن، نعم شیب، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان

بسی از دختران شاگرد اینم اند. استاد آرمان ایابرای ما گفته میتوانی که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوری این است که آیا شایب

چیزی عشق ورزیده اید؟

بلسی حتماً. تمام هنرمندان انگیزه می به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند پارچه آهنگ در اد پیرو تلویزیون ثبت کرده اید و کدام آنرا بیشتر می پسندید؟

من در صد پارچه آهنگ در اد پیرو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب بزد ارم تا کام من بر آید)) و ((مرگ تو)) برایم زیاد دوست داشتی اند.

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده؟

بلی من به شوروی، منگولیا، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو - یس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصاً

می اجرا نموده ام.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده اید؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه،

تحفه و جایزه، راب دست نیارده ام. فقط مردم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و من - زیرا هنرمند خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد.

محترم آرمان طوری که اطلاع دارم خالد پسر تان هم زناختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتار بیست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسر تان مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر بیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وجود داشت و بی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد. البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است. من از یک افغان گپ میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعداد هارا پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

انگلیسی من ترجمه برداخت

تاصحت فرانت تمین نمود و لسی اداره افغان موزیک من ترجمه استاد را بر اساس نوبت معین نمود اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا منیما میم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت من ترجمه تساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

میرضان یافته ام. همین جلالهم که نزد شما من آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستمانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرض وقتی به شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست با من صحبت کند.

میرضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتار اعصابی فامیل او بخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاسی دشنام نارسان

کرده اند. مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششم او بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، و او بی راکه عاجلاً به مرضی ضرورت بود خودم برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

کلام خدا...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال ارمون خود در سفر است، من نیز میسندم و نمیکنم، گوشش دارم و هنر و خوشتر بیاموزم!!

در راههای اخیر کیت های تلاوت قرآن مجید به آواز تساری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه موطنان مقرر گرفت، طوری که اطلاع در ا ششم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

عمه اتن به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتی را مشترکاً انجام دادند، چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجرید تربیت شدیم. در ارتاد بی معرفی اس کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه عمای سیاسترانه

همانچ...

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بیوزد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بیوزد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بیوزد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه



انگلیسی من ترجمه برداخت تصحت فرانت تمین نمود و لسی اداره افغان موزیک من ترجمه استاد را بر اساس نوبت معین نمود اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا منیما میم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت من ترجمه تساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

میرضان یافته ام. همین جلالهم که نزد شما من آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستمانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرض وقتی به شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست با من صحبت کند.

میرضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتار اعصابی فامیل او بخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاسی دشنام نارسان

کرده اند. مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششم او بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، و او بی راکه عاجلاً به مرضی ضرورت بود خودم برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

انگلیسی من ترجمه برداخت تصحت فرانت تمین نمود و لسی اداره افغان موزیک من ترجمه استاد را بر اساس نوبت معین نمود اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا منیما میم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت من ترجمه تساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

میرضان یافته ام. همین جلالهم که نزد شما من آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستمانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرض وقتی به شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست با من صحبت کند.

میرضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتار اعصابی فامیل او بخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاسی دشنام نارسان

آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بیسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آوریست که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی نهن ناصله که زندگی انی نامند باشد .

ظوریک مشاهده میکند کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پوشش بسا طرح خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجه انسان بیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاها را شمل بیشترشان تا صحن کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که خواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صحنی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های تعایت کوتاه ، پودیسورام ، اوکوئسکی معروفترین ایندو کولو جست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نهنفته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا بیست جسمی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبلی چیزهای مهم دیگری ناتش میورزد و وایهانت قد را نسا ندیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میارود .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید بیوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت میبکند و آیا شما از زود آرید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرب میاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صحن فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تنهاد ر این نبود که من پدرش استم ، بلکه خره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان بیروز میشود بیروزی صحن دانی از هنر مند .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که بشمار رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قبلاً معلم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیگاری میاشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با و بی شدیداً انسی دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد ، تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب راستاد تواناد در جریان کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و تلوویزیون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان تلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسه بمن گفت : توفور ! جای نقش . . . را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنر بیسه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نام ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر ه آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاه یک شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فوه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم . غیباً بیسه مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ، ولی من وجداناً احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از مرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن برون اولیسن آواز خوان زن در کشور :

من اولین آواز خوان زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بیچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر میگذرد. بزرگترین گوشتخوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاشهای گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر میبرند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱٫۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متری تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دهمرده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه بیست که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر میبرند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳٫۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه به ۲٫۸۰ متر میرسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسبهای مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنر و هنرمند هر که ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را بپوشی صفحه تلویزیون تا من بی بینید از زنده است شعر شما همی را میخواند نید اوزنده است و شما حرف میزنید

هرگز نمیرد آنکه در این زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از شما دعای منسون هنوز مردم صحرانشین می پوشی است

بعد از آن زبان تا کون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هوایا را در دل تا ن پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند

آهی غیر... باز صاله خطرناک شد باید بگویم که... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان نری ماد هوایا را در دم پر نموده شما ازین خواست آید که این شخصی را شما معرفی کنم آیا لایم است که حتی او را معرفی کنم و یا اینکه خودتان او را پیدا خواهید کرد؟

خیر شما را زیاد را انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا کنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صاحه آینده مجله سپارون - زیرا آتلا یکماه باید در مورد تکرر کنید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مدکور را پیدا نمایید

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند

سوال بسیار خالص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای می نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تایمز اندیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی

بیشی - نشنال انگلیسی، گمشان، شعخ دهلسی، انداکار، آریو، فلم تایمز برهان اردو - فلم کادینا، هیرو، فلم ستاره، گله کاره بزبان هندی و نیزه صا جریده و اخبار بزبانهای مردم، گهراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورس ساعد شد و خوانندگان واداره مجله سپارون موافق بودند ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میدادیم زیرا تمداد همه شان از بد ما

تجاوز میکند، اگر چه تعلا با شما تمداد ازین راه اداره سپارون تقدیم کرده نم

و اما راجع به مطبوعات افغانستان روز همرفت تمام جزایر و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از سائرت به هند هم بعد از آن - مجله پشتون و آنکه اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد داکتر جاوید، مدیرمسول آن بودند، تیغ و مشیری درباره ماد هوایا و شعری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من شعر گیسوش ذوق شما شده بخرد باید شعخ فارسی ((ماه دروا باشد)) نت همین خدا ریشک می ماه سروی من بی شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه شما شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده میماند میدانم که اسونکار و ساحر یا میباشند بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرام)) بخش دل لب می شد، صراحتی شد، قدح شد جام و میباشند

زلفی خنونی زده

بلا تامله از گسایش غنچه ای

اعتراف صریح... زلفی گفت که با همین غنچه هیلیرتزی را رنگت ام - آنوقت آریابه سری من نشان گرفت و زبان بر آورد: خود را رنگان ده

بالعن بریزی گفت: پس خود را راجتم گفت: اما من میتوانم ترا دوست کنم - تیس روزی لبش را من گرفت و گفت

بازول عزیز، شاید سزوست ما همینطور باشد... جدایی، جدایی با مرگ و زنده خندید - طسور نیرترتبه صدای نمیزند شد و من با احساس در دلمر سینه ام از هوش رتم

هنرنگی که چشمانم را باز کرد، چینه سفید پوئی را تو زور دیدم - یکی از آنان آبیرو را در وجودم زویق نمود - مرا صبه پرسیدم

زلفی کجاست... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱، بیستم مارچ، مزایه اتاق علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه، کار علیات من آغاز شد - در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد - آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند - زلفی قلب خرد را نشان گرفت بود - آنان گفت: جسد در اینستوت طی قرار داد - در مورد قتل همیسو - تریس توسط زلفی - شاهد عینی نبود - بخراوند - بزرقه ای شد - ما همین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت، اشته - معشوران بزودی سرا بخواب حقیق خون برنده

چار چفته نام در شفاخانه ماندم پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند - پس از مرخص شدن شفاخانه - دوباره به هوشتانیا ساد بر اقامت کردم - زبان تشنگی با دست کفای زیاد پدید آمدند - هوای من گرم بود - اما ساه ماه ابریل انجامگرس طاقت نرسایی داشت - من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم -

بروزگرم سفر به برانل بوتنا قطع شد - تا پیشان بلزانی بود - شکه زشمام تازه التیام یافته بودند - میترانتس چیز چیز بیوشم - بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت - از من دیدن کرد - او خود تیرا القرید بهتر کار میسند - چاهخانه کتاب معرفی کرد و منند که شنیده است -

رومان سادای همین زده می خود را میسند - کتبه زنده می و مرد و بزراحی آن - بهما خسرو و رومان جانی است -

بوقلمون بودن سپارون بزودی زلفی - دختر کسه یسجون از شعوت، عشق و محبت بزود - دوران آشنایی از غربا من و ارتباطات او طی زنده - گیش بسا

دو اوجوشه روزی در حرم قلمه بگوش - بمن محراب شد، بخانه شد، دیور کلیباشند - دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش نهیدم - ستان شد، تیر شد، ناوک شد و تیغ توانا شد - به اول بود ((منازجهان)) آهسته آهسته نیامت کرد و طوفان شد، بلا شد ((ماه هوایا شد))

خرد اراد او منی آن سرباه تکیس زحل شد، ((مشیری)) شد زهره گردید و شریانه تو میسج: نام اصلی مد هوایا منازجهان بیگم - دختر عطا الله خان نیم درانی اصلا از تده هار شیا شد و مد هوایا نام نلی او است که ترجمه آن چنین است: مد هو یعنی غسل و محبت - یا سسد

جنت بین مرد

بازار و روشن کردم و خراست زلفی به گسوت و لونی که از لوبه سپیکند بود - گوشه دم -

مراه جهت با سپورت ساختن برای زلفی - به شرفاء حبس محکم ساختند - اما ما شاء الله کسه وکیل مدافع تری ای داشت - بخراوند برخلاف - به خاطر برهمن گاون ملج خانوادگی که شیوا زده زده ای من زلفی را کینه و نتوانست بود جوا -

هرات را بدست میآورد - بهتسله های زنده آن نرسانه شد - اما من برخلاف او ایخشید - با عست شدم رهانید - هر دو به جوی هوشی راه افتیدیم - زده برقی نیراد داشت با لکیر گوشه رشاخانه - اطفال بر خودم - من در زنده - گئی مد بین گوشه لوسر انسان خوب با وجدان بود - ام

روز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در رستوران مدان هوای برین نشست - تقوه می نوشید - تا با بروز ۲۰۹ - به سوی موشن در حرکت افتد - به جهت تابستان گرم - بسیاری ها به سوی جنوب - به سوی ایتالیا و اسپانیا میروند - در رستوران هنگام صرف نغره - با زهم باد زلفی در سن زنده شد -

در همین رستوران بود که دستم را با صاحبیت لای دستش میفشرد و در همین حالت خلوصا - های دیگر - هند بگر رانری بوسه نمودم - در همین رستوران بود که جسم شدم رسالتش و شوهر شدم و از گت که من و توشاق هند بگر استم اما به درامه ای - هرگاه - مرین کس بالاتر و پایین تر از قبلی اصابت میکرد - این درامه پایان می یافت - درامه - نیرد عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده - گئی اندیت میکند - اما بگر همه چیز برای من بی شعور - شگه و نسنا

نیهان - مطمئنا زنی اسپید - با زلفی یکمانستن و یکجاردن من می خواهم زنده - بانم - اما هیچ موجود ملکتوشی و فرشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را - داشته باشد

بتاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند: ((طیاره) مسافری که آنرلین به سوی رند بود - جنود پرواز بود - از ارتفاع ۱۱۰ میل در حشر سقوط نمود - در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده آن به هلاکت رسید - در رنج هلاک شده گان یکی هم

بازول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بسود در بنایند - گئی از آن جنین در آمریکا - به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال بنایند - یس برخلاف خواست و تمایل باول هولند - یس درامه پایان یافت

بایان

و لاهم در هندی به معنای دوشیزه است کسه - مد هوایا یعنی دوشیزه - صل محبت - نازنین - سنگدل آرام - سانی و بی هم نام فلم های اندک - در آن هاند عو حیت میروشن کار کرده است - جریده - امیر زیر عنوان گلشن ناز شعری راجع به مد هوایا وهم چنین در شماره دیگر خود بیگوانی مکمل مد هوایا و تیغری بی راجع به بندم بدست نشسر سزده اند - که چند نود آن تقدیم میگردد

بقیه در شماره آینده

باید در این باره تحقیق کرد



جان آغا



تدریس کاتگورو جان آغا

کاتگورو در دریا و ورزشهای تخیلی جادو اند، ورزشی که با تمام خشم و غضبش از تعرض میراست، از خود خواهی، بلند پروازی و غرور بیجا می پرهیزد و با جهانی از نورش در برابر (انسان) سر فرو می آرد و احترام به جا میگذارد.

کاتگورو ورزش دفاع از شرافت و حفظ مقام والا ی انسان است.

... و سرانجام کاتگورو تنها ورزش نیست، بسل طبیعت، ساینس، روانشناسی و زندگی می هم است و آنکه با این ورزش بر عظمت سروکار دارد، باید از این ویژه گیها بهره مند ویا در صدد به دست آوردن آنها باشند. با این بندها راهی منزل کاتگوریاور ورزش، جان آغا می شوم.

ساعت (۴) عصر است که به منزل شان میرسم. سه اتاقی می روم، ساعتی از این سو آن سو قدم می گیم، بعداً او از اتاق می براید تا جایی بیایید.

من که حرف های عجیب و غریب درباره اش شنیده بودم او را خلاف توقع، انسان بسیار صمیمی و مهربان می یابم و در چشمش میخوانم که آدم جوانمرد و پسر شامش می باشد.

لحظه بی بعد دروازه اتاق باز میگردد و او در حالی که پستوس جایی بدست داخل میشود، از من می پرسد:

جان آغا بیادری، بعضی کما راجع به خودت - پگان گیاسیزنه، آیا ای گیاسی راساس؟

چه رقم گیاسی؟

اینه مثلا میگوین جان آغا مردمه آزاریمه، ناق ناق جنگ، میکه و هرکسه که دلش شد، لت میکه.

سوال که ما بوکس کاریم کدم، به نسبت بی بند و باری ها، یک گد و ودی ده کلب خیسست، گریز گریز شروع و کلب لغو شد.

بعداً؟

بعد ازتی، کوان، دو شامل کلب معارف شدیم و اونجه چمناستیکه یاد گرفتیم.

بعد ازتی که کلب معارف در گرفت و سوخت، کارش معطل شد و به ورزش (جودو) دلچسپی پیدا کردم.

چمناستیکه چرا دوام نداد این؟

بعد ازتی که کلب معارف سوخت، به رفتن ده مکتب لامعه، شهید و اونجه تمرین می کردم، مگم یک گپ شد که او هم ایلاکدم.

چه گپ شد؟

هیچ، یک مساله شخصی بود.

بعداً؟

به جود و روی آوردم و یکسال او ره دوام دادم.

خوب به هر صورت ...

در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک شش.

جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد، آنتایسه و لگن را آورد، دانستم وقت صرف نان شب است.

به ساعت نگاه کردم، ۲:۳۰ شب بود.

پس از صرف نان و نوشیدن جایی صحت را دوام دادیم.

خوب جان آغا بیادری، ایره بگو که ورزش کاتگورو چه وقت یاد گرفتسی؟

ده سال ۱۳۶۲.

پیش کسی؟

پیش استاد عبدالرحیم یوسفی، بنیانگذار ورزش کاتگورو در افغانستان، ده دو سال ده کلب استاد رحیم کارکدم، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد های تازه کاره به تمرین می دادم، یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودم.

ده به پهلوی او، تکنیک های عالی تیره پیش استاد شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم.

آیا استاد شریف کلب رسمی داشت؟

نی، کلبش نه داشت و ده خانه کار میکرد.

کلب خوده چه وقت ایجاد کردی؟

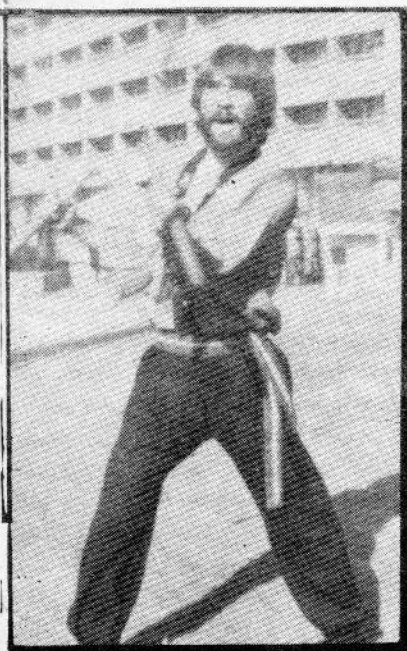
ده او خراسان ۱۳۶۴ ده منطقه، خیرخانه.

آیا استاد رحیم یوسفی، برت اجازه داده بود که کلب واکسی؟

نی، حتی او مخالفت کرد.

آدم نامرد نیسی

کسی که در ورزش کاتگورو شاگرد تربیه نموده است



سوالهام به پایان میرسد و من بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم.

به ساعت نگاه میکنم، پوره ۱۱ بجه، شب است، از جا برخاسته می گویم:

به احازیت سیم خانه.

با تعجب سویی ساعتش سویی من دیده میگوید:

کجامیری، ۱۱ بجه، شواس، همینجه باش باز صبح برو.

میگویم: نمیشه، باید برم خانه.

هیچ امکان نداره.

نمیشه، باید برم خانه.

اوهم برسی خیزد، یکجا از اتاق می برام.

جان آغا می رود گراج، موترش را از دروازه کشیده می گوید:

بقوما بین برسانتمان.

در جریان راه، موتر بر جاده های بیخ زده و پسر برف حرکت میکند و او متوجه است که موترش نلغسزد و از سرک منحرف نشود.

بعد از طی فاصله ها، سوالی به مگم خطور میکند.

سوالی که باید در آغاز می پرسید.

با خود میگویم: خیراس، ماهی راهروقت از آب بگیری تازه اس.

راستی، گفتی که چند ساله استی و ده کجا تولد شدی؟

سه چه میگویم، خودت برسان نکدی.

اینه حالی خوب برسان کدم.

ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه، اوفیان شریف ولایت پروان تولد شدم.

ده؟

ده هیچ، ایره بگو که خانه ده کدم کوجه اس.

اونه، اونجه دست چپ.

موتر توقف میکند، میگویم:

بیا که حالی برم همرا می، شو همینجه باش باز صبح برو.

عجب، ده ای نصف شوازخانه، ما برآمدی، باز حالی صلاح هم میکنی، حالی نمیم، بازیک روز ده حتما میایم.

قول اس؟

قول اس؟

دست همدیگر افشرد و خدا حافظی می کنیم و تادید ارمعدی از هم جدا می شویم.

پس به اجازه، چه کسی کلب واکدی؟

به اجازه، استاد شریف.

استاد شریف حال کجاست؟

او از افغانستان به خارج رفته.

تا حال چند شاگرد تربیه کردی؟

پگان ۴۰۰ نفر میشه؟

همی حالی چند شاگرد داری؟

همی حالی چون مصروف سپری کردن دوره مسکلی استم، به کلب کمتر رسم ویک دوشاگرد مه که رسیده، ترانس ده هاره تمرین میده، شاگرد های نوده - حدود ۱۰۰ نفر میشن.

از عسکری گفتی، ده کجا عسکراستی؟

ده فرقه هشتاد.

برخورد مسولین اونجه همرایت چطور اس؟

بسیار خوبه اس، مخصوصاً قوماندان ما، مگم ووال صاحب سید جعفر نادری که یک انسان جوان طبیعت اس پرم امکانات زیاد داده.

ده اونجه هم کاتگوریاور میکنی؟

بلی، ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز هار ه تمرین میده.

ده کلب شخصی تان به نیاز بچه ها دخترها هم کارکن؟

بلی، ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کارکن.

آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامشور میکنی؟

نی، کاتگورو با وجود تخیلی ترین حرکات خود، اگه به صورت علمی، کارشوه بی خطر ترین ورزش هاس.

ورزش کاتگورو جفرم اخلاصه ایجاب میکنه؟

کاتگورو جنگ بدین موجب انسان همرا ی انسانه نتیجه، جهل و نادانی میدانه، به همی خاطر کسانی که ناق باعش از پت و آزار دگرها میشن یا ناق همرا ی دگرها جنگ و پرخاش میکنه، ده حقیقت خلاف ای ورزش کار میکنن.

ده کاتگورای گیاسی مام اس:

احترام به انسان.

دفاع از حق خود.

دفاع از حق دیگران.

یعنی ورزشکار کاتگورو اولین ضربه ره بری دفاع خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف و دفاع از ناموس و حیثیت انسان هابه کار میسره، نه بری تعرض و تجاوز برد پیرها.

زین جوانی که کود کردید و روشی بخواب رفته میگوید: به ۵ دختر ۱ پسر دارم این دختر کسی که در پشم خوابیده به رخ خود داده به او هفت به در تانگه بود که شوهر هم شهید شد چقدر به سر و روی خود زدم چقدر به سر جنازه او گریه و زاری کردم من گاهسی نکو میگویم که جنگ بیشتر از هر کسی در گریه تپاه که به مرگ برادران خود برادران شهربان هم با همی چشمای دیدم من بالای سه عجزه که هر سه آن برادران شهربان بودند رفتم من پهلوی تابوت برادرم و تشییع ام یک برادرم در آنجا مبارک است ما این شهید شد برادره بگویم بنیای خود از دست داد من زهر

جنگ و چه شدید ام نمیدانم چه وقت تا که ام سال تا که ام روز تا که ام تاریخ گریه خاتکم در قلم آتشی روشن شده که آب همه دریا های دنیا میتانه آنرا خاموش سازد هیچکس نمیتانه تسلیم به دل مثل شمع نیمه جان میوز و قطره قطره آب میسوزاند عزیزم وان د بگری که جاد رسایه ماتم به سر دارد میگوید: شوهر به درون فاع از خاک جان خود از دست داد این پشیم چشمای دیدم من بالای سه عجزه که هر سه آن برادران شهربان بودند رفتم من پهلوی تابوت برادرم و تشییع ام یک برادرم در آنجا مبارک است ما این شهید شد برادره بگویم بنیای خود از دست داد من زهر

وحشت جنگ

شجره جان آنان رابه لب آورد است. زکریا سربازی است که دو کسوف موطف مرضی او را بکلون نورو تیک داشت چشمانش بر روی همیشه بسته شد. و این فاجعه جنگ بود جنگی که وقتی شعله و روشسته خشک و تره در بر میسوزاند و این در شفاخانه ۶ نفر اردو وحشت جنگ را در چهره سربازانی مشاهده کردم که خیلی جوان بودند در بدن خون های کبود روزی یکی آنان ریخته است روان آنان را حدمه زده توان غمگین جنگ را از سینه شانده و بر روی

دوست داشتم. جنگ تحمیلی لعنتی بهترین دوستان ما را از ما گرفت من به خون رفقای سوگند خوردم ام که هیچگاه شهادت خود را از دست ندهم. من همیشه میگویم دیگر جنگ نچیکم ولی تا وقتی که جنگ را با لای ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح نشد جنگ میگویم ذبیح هیچوقت فراموش نمیشود. پدر صاحب منصب بود با پیش قطع شده مادر مرد یک برادر بر عسکرات. در یکی از جنگهایی که در میان بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت موضع بالای سر نشسته سر صدمه دیدند اندام شکسته محالا سرب در میگرد شها خواب نداد ام یگان بار اعصاب خراب میشود با

به شکل دورانی بالای آنها. جنگ را با چشمان خود دیدم ام. تعرض نمودم کدک سه و جزو تمام ما محاصره ماند هفت شب جنگیدم مادر تمه میگردم او هیچ خوش-مانواتنتم تعرض دشمن را از ما - نمیدانم حتی حرم میگردم که از من لای تنگی قطع کنیم و قطار را بگردیم بد شش ام. دو سال میشود که نم. ما از دشمن خواهش کردیم که نامزد خود را ندهد ام. دو سال تسلیم شوند گفتند نرو خود را روان تسلیم شوند. با هم صحبت کنیم روان که با هم صحبت کنیم من یگان ندمه کردیم او را کشتند ما دیدم که فراموش میگردم که نامزد ام و ما رفیق ما را پارچه پارچه کردند ما عروس کردیم ام. هم با قهرت ضربه دشمن را از ما نورا تا تون ریاست لوزستیک، بین بردیم در جریان بازگشت که نوروز کتف دارد که گریه موتراز دره ارگون میور میگردم بیخواسی عدم تحمل در کار واسطه رامین زد مرا مایسن در نظریه امزشخصات ان است هر زد ۲۴ ساعت بیخوش بودم بعد خاره را که رف من بیند جسم از ۶-۵ ماه مرض شدیم که بعد از آن متاثر میسود میگردم غرض تمام جانم بیخوش میشود من چهره بقیه در صفحه (۱۲)

آیا نشرات تلویزیون

بقیه از صفحه (۱۱)

ولی هنوز هم بسیاری از برنامه‌ها در حوزه سیاسی و اجتماعی تلویزیون با مرموز ستاره‌های تهمید و نشر میشود و نوجی توارده میان برنامه ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه های جدی و ذوقی و هنری. تناسب معین وجود ندارد.

اولا باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعده بنسبام اداره روزنامه ها خواهد شد. شانزده برنامه داشت اکنون صرف هشت برنامه نشرات خود را ادامه میدهد.

کمی این ترتیب توارده در برنامه ها ازین برده میشود. محسی در این تغییرات جدید در نشرات وارد کنیم. وقتی نقد و مپسان برنامه های جدی و برنامه های ذوقی تناسبی ایجاد کنیم و ایسن برنامه ها را با هم خلط سازیم.

یعنی اینکه از نشر هم برنامه های جدی خود داری بچمل خواهد داد؟

بلی همینطور.

میخواستم به مساله کادر هاد تلویزیون تاسر یکم از امکانات موجود تاجه حد استفاده صورت میگیرد؟

در این زمینه تشویق های است. درصد دهم این نقیصه با اعتم جوانان در حال تحصیل از خارج مرفوع کردد کادر های موجود از طریق کورس های تعمیر الکت کارسکی را توان میگردند ولسی آموزش مسلکی کارسکی و پیچیده تخنیک و هنری امر ساده پسسی نیست که انرا آسان بگیریم. دوستان محدودی که فعلا با ماسا کاپلی کتبه باشنند کی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشرات را آماده می سازند که فقط باید از آنها سببیا سگداری بود.

من شنیده بودم که به اخله غیر مسلکی در امور نشرات تلویزیون چون موجب برخی برانگیزد یکی هادر نشرات شما میگردید. آیا هنوز چنین وضع ادامه دارد؟

فعلا چنین مورد وجود ندارد و آرزوی بریم ازین نسوع تشبثات غیر مسلکی جلوگیری شود.

گله هایی از هنرمندان و نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون گاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود؟

اگر این سخن شما برآموزی می چرخد. با مسوولیت میگویم. چنین نیست ولی باید گفت که عده بی چنان بر توقع اند که میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف برای آنها باشد حالانکه تلویزیون متعلق به همه است. ممکن نیست ما ناز دانه های داشته باشیم. از سوی هم برخی مسوولیت های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه بی موجود است که رعایت میشود ولی است یک عده بی که از نام گیری شان خود - داری میگرد اما فقط نه پا دارد.

کسیکه میتواند

بقیه از صفحه (۱۱)

خوب میخواهم به مساله نلم ها که بر جنجال ترین بخش کار تان است بپردازم چرا نلم های خوب ندادند و نمیتوانید با بازار ناسالم و بد بوی رقابت کنید و چرا اکثر نلم ها تکراری اند؟

در تلویزیون های جهان معمول است که همه ساله انحصا برنامه های متعدد نلم را خریداری می نماید و متاثرکن حتی یک نلم را هم خریداری نکرده ام. وقتی که زمینه وجود ندارد. تسوا ن انتخاب نیز اندک است تکرار نلم از همین چشمه آب میخورد و از سوی معمول نیز است. آنچه از نلم های جدید مخصوصا نلم های هنری به سترس ماقار میگرد بر اساس همکاری شخصی علاقمندان به دست می آید. تصمم وجود دارد تا از طریق دستگاه شمشاد نیز صرف نلم های که مطابق خواست هلو علاقمندی های جامعه باشد ثبت شود. که این نلم ها متعلق همه کشورهای جهان می باشد. اخیرا چند برنامه نلم جدید ایرانی از طریق سفارت انگلند در کابل به دست آورده ام و منتظریم که هموطنان ما نیز اگس نلم های خوب داشته باشند. به سترس ماقار در خدمت

چرا نلم ها در تلویزیون نمیشود صرف یک نفر انرا ترجمه می نماید. آیا مساله حق آلتیخته در بین است؟

فعلا امکانات در ویلا در دسته موجود ندارد. پروژه جدیدی که زیر کار است امکان انرا به دست میدهد تا بتوانیم نلم ها را در ویلا کپی کنیم.

میتوانید مصرف یک ساعت نشرات تلویزیون را بگویید؟

شاید باور نکنید که تلویزیون از ان ترن ترین تلویزیون جهان است. ما بعضا برای تهیه یک ساعت برنامه یکم ساعت وقت را بکات نات تخنیک را صرف می نماییم حالانکه میکس برنامه کاملی در جهان ۲۰ ساعت تهیه گردد. بهترین کاربندان تلویزیون ما گاهسی ۱۸ ساعت کار میکنند.

میخواستم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم؟ برنامه های فرهنگی شما چگونه اند. چند نمید نشرات را تشکیل میدهد آنها تغییراتی در بین برنامه ها هم خواهد آمد؟

در فرهنگ تمدن و پیشرفت ساعت برنامه های هنری و ادبی داریم البته توجه میشود تا نقش این برنامه ها از لحاظ فرهنگی موثر تر شود. اخیرا برنامه های جدید نیز از این بخش تهیه نموده ام.

ما شماره های بعدی مجله سبازین بازم در سلسله نشرات بجز این تلویزیون صاحبه های دایر کوران نیز در تخنیک تلویزیون رابه چاپ میسازم و از خواننده گان خود تقاضا داریم که سربالهای شانرا در این رابطه با ارسال بدارند.

گلساز افغانی

بقیه از صفحه (۲۰)

شما چند نوع گل میسازید چه کدام نوع ان علاقمند استید؟

گل های خاندان مرسل و گیله و دیل و ترنگ و سنبل و بنفشه و انواع و اقسام شکوفه ها بگر علاقمندی شخصی من به گل سوسن و ترنگ است و انگیزه ان این شعر سرچشمه گرفته است.

ترنگ غمزه زش این همه بیچاره نداشت

سندل پر شکستش هیچ گرفتار نداشت

برای ساختن گل ها از کدام مواد استفاده می نمایند؟

برای ساختن گل ها در ابتدا از مواد بسیار نازک از قبیل نخ - چاروب ، کافز های گدی پیران ، قیچی و سوزن گاهی استفاده میگردم مگر اکنون از تنگ های آبشویی و چوبی که به گل نمایی خاص میسازد بخشد و تعداد علاقمندان آن نیز روز بروز زیاد گردیده تمه میگردم و باید بگویم که جهت رنگ آمیزی گل ها از هفت رنگ اصل نیز استفاده میگردم.

مگر جای بس تاسف است زیرا ان گل های ایکه با داستان ماساخته میشود و از جمله تولیدات کور میباشد با نصب مارک های کورسور های خارجی بنام گل های خارجی بفروش میرسد که باعث مایوسی ما میگردد.

تا حال چند نمایشگاه از آثار تان در داخل و خارج کوریه نمایین گذر شده است؟

در داخل کوریه ۱۲ نمایشگاه که ۱۲ دیپلم بدست آورده ام و چند نمایشگاه در چکسلواکیا ، آلمان ، سوئد ، بلژیک ، سوئیس و سوئد و نمایشگاه هم به توکیو که از همه نمایشگاه دیپلم های بدست آورده ام.

میکردم و نیز اگر موقع میدادند

حالا من هم مقام بسیار بلند هنری میداشتم.

آیا اجازه میدهید در مورد زندگی خصوصی تان بپرسم؟

چرا نه از دواج کرده ام و سه پسر دارم ، پسر بزرگ نورالدین نام دارد و به صنف سوم مکتب است. بسیار خوب بزرگ میرسد. خانه ام کرایه است از سه و نیم هزار افغانی معاش دو هزار آنرا به کرایه میدهم. دو سال است که هر هفته خانسه داده ام ولی نتیجه آن تا حال معلوم نیست.

من در مورد آنها چیزی گفتن ندارم ولی آنها زود تر از من راهشان رابه راد یوتلویزیون باز کرده اند ، اگرین زود تر شروع

این طهارت بزرگ می سابقه و با تالیف و تکلیف و ژرف نگری انبساط شد تا با لاتر کشف کرد که وقتی کوشش کارها و دستری بوترها از اعلان فلم جدید ((امپتاه)) آگاهی حاصل کردند، سهل اسامطسوف ((بوگادیه)) سرانوشدند نسبتاً حقیق نطیش فلم را برای خودانگش کردار چنانچه اوتاکوین هفتاد لک کلاه از نوبل پیشکش حقوق تعلیمش فلم خود بدست آورده که خوبتکار کار ((بوگادیه)) آنگرانگ اندیشگیه پکر تجارتی خوانده است.

((بوگادیه)) در برابری سوال خبرنگار که در فلم جدیدش کدام ستاره را در نظر گرفته و جاسواس داد و اظهار هیجانی ((امپتاه)) در فلم جدیدش ((سری نسوی)) راکنیده و در تمام بازی لث حاضر شده که سن لک کلاه به سن همدوازند قرارداد مراحل خود را طی کرده اما تالیفی جریان دارد و این امر صدمه شده که شکل کار در کمال است. ((سری نسوی)) گفت: شکل در این است که ((سری نسوی)) این اواخر تصمیم گرفته تا زمانی فلنامه را مطالعه نکند به افسان قرارداد میادرت بی وزی و او اعلم کرد و است که دیگر برآمین همساری خود بیشتر فکر نمی کند بلکه می خواهد بداند پایه و درون پایه ستاره چیست.

هرگاه فلنامه به وقت خواست وارد آونباشند پدید بخ آفراسنود میکند و نقش قابل آورا ((امپتاه)) متمدد باشد.

فلم يك هنرمند اسباب گسادی - دایره است. هرگاه ((سری نسوی)) از این بازی نقش فلم استکلاف روزان وقت برای هنریشه - دیگر باید فکر کرد ولی در هر صورت تا هنرمند آوری هلی وجود دارد. نامه نگار شمع تصوره میکند عده از انزلس مازان روی این معاوضه - سرگش

کن بیوس، که نمایان ((امپتاه)) و ((بوگادیه)) صورت گرفته امبراز نظر نموده گنه اندک این قرار - امداد متکی به یک تنهایی سازش است تا به غنیمت دیگر استفاده نمایند.

ولی هنوز این امر - جمع بندی نشده بود که ((سری نسوی)) یک کارگردان دیگر سینما، اعلام کرد که هرگاه ((امپتاه)) پیشنهاد آورا بپذیرد و حاضر شود در فلم ((جنگ)) نقش اول را بیاکند، ((متن چکریتی)) را از انزلس اخراج میکند و حقوق جدید ((امپتاه)) را برایش می پردازد.

((سری نسوی)) به نماینده شمع گفت: نام ((امپتاه)) مثل الطاس است که هیچگاهی نمی سوزاند ولی قدرت درخشش و نفوذ او در - از همان ماه نوال ناپسندیزاست چه هر فلنسان که فلم جدیدش را همراه بانام ((امپتاه)) اعلان کند - بدین ترتیب قبل از انکمال فلم - تمام صافق نشانی را از بندرک نوری حقیق نطیش آن دریانست میکند و در این صورت فلنما سرگز نمانند و بیشتر نخواهد شد.

اینکه استخدام ((امپتاه)) بهر تمیعی باشد برای فلنسا از آن ضروری است و متوجه نمی سوزانند که تمام دیگر فلنسانان استخدام بانگر جدید است که همگان بیشتر از زده فلم را در کمال استانه اکتال است.

توپه نشان داده که وقت فلم يك هنرمند اسباب گسادی - بازار فلم را فراهم میکند چنانچه میتوان از ((متن چکریتی)) و ((وئودکته)) در این میان یاد کرد ولی ((امپتاه)) چون در هسن ویران مردم نفوذ صیق دارد و با نگری است محبوب مردم آنتروپانم آنگانه که فلم هایش در چشم خود پول

سپاست مداران بد آرای انباشته های ابتکار انهن پیشین نیست در جانب دیگر ((امپتاه)) در یکی از مصاحبه هایش گفته است که اذعان میکند که از انزلس با همسازان و تنوعی را در این دایره حاصل نخواهد کرد. بنا با اندرک این حقیقت او تصمیم گرفته داده و بعد از این همه تلاش ها و توجهات خود را صرف کارگردان های هنری اش - خواهد نمود.

اگر چنین باشد و چنین شود صرف ها از نبرده - مدتی صفا بیرون شده باشد ((امپتاه)) برای فلم سازان ما و هنر سینمای مامعاری است بهتر که وقتی فلم هسی را با شرکت ((امپتاه)) ساختن و آورا به عنوان یک نهاد اساسی تعیین به ذوق و سلیقه مردم تقدم کرد، به وضع دیباچه که مردم متون جدید آید و نگری کارهنری ((امپتاه)) اندوازی بکارگردان های آموه شدت اشتغال چنانچه

پس که چنین است دیگر چنانچه دارد که از کار پرتر و در خود توپه این هنرمند محبوب مردم آنتروپانم کپیبه دنبال آن یکی نیکویی هموست ((امپتاه)) را ندارد.

یک فلنسا از نگری خواهد فلم قابل حساب تهیه عرضه نماید، باید به دنبال هنریشه قابل حساب باشد و این تلقی شخصی من است. او را بگویم که حرف های من کلاما غیر جانب دارانه واری از هر کس نیست است ولی از این حقیقت هم نمی توان چشم پوشی کرد که ((امپتاه)) بعد از انشول در حلقه اکثره خلك هنرا و هنرمند ته دلسر به سترگه گوری اوس چنانچه در سنه و سره حرکت نه اجرا کم کله می به تلویزیون کی زمانه در - خیره شی نوسیا ته می زاین شوکی شوکی اویه وینوا و خا و رنگرگ رخ کوتاه راضی اوتی ورت و ای ((بعد پی)) زویه)) اول داجی اکثر امسیت به وقت کی رای می به بنویسند تا به وقت روزی - سنه به با یسد سزگینه وین ش.

بهروز دخیلی میرض دخیبر و به لری زیاتوی می: یوه ورغ - را دی یوه تالار کی دقبایلود وزارت یوه وگرام و - کله چی ما ((د تور)) زلفوراته جور کر به بالنتونه ((

چشم پیش کردم بعد از انجسام يك قسمت کار، سرانجام آورا سترد نمودم نزد ملل وانگره های ناپای وجود دارد که یکی از این ملل همن صریحیت ((امپتاه)) در دایره سیاست است - آوری این صروفوا روزانه ازین ساعت بیشتر در کپار حاضر شده نمیتواند و گاهی هم آورا می افتد در همین پنج ساعت موعود هم حاضر به کار نشود.

مساسیه - دقیق نشان داده که با این شکل کار اقتصاد فلم بهیج وجه تا من و تضمین شده نمیتواند هم میباشد که هوای مرطوب شهر بیمن، برای شدید بیضی او اثرات ناگوار دارد از این رو به اساس توصیه - دکتریان باید اگر ایقات بیرون از شهر بیمن زندگی نماید.

باملاحظه این همه دشواری ها با بازم ممکن است صدها لک کلاه را در بدل يك تکت بخت از این که شانس بردن خلیسی قلیل است، از دست داد؟

باید بگویم که این همه دشواری من با خود فکر کردم و ضروری نیست که مطابق به عمل خواست یک هنرمند کارهای يك فلم عظیم شود بلکه ضروری است که کارگردان ناظر ((امپتاه)) اینک هنرمند است یا ((امپتاه)) است یا ((اتنل کیری)) (حکمی شرف)) است یا ((شترگهکن سنه)) دیگر خاوش - ندارد.

در مورد ((امپتاه)) يك مطلب قابل ذکر دیگر هم وجود دارد به این شرح که سه سال پیش واقعه ای کردار آنان متعوب و متحرک به برای آوری داد که در اثر آن - کیدش صدمه دید بدن که او توب به وقت کی آوری - داجی زما خونین بیانه بیبا هم زه اکثره خیلی سنه ری سه یواسی اویم بلکنه گویم هم - آنکه موز دخیلو سنه رود ری وید یوگشته ثبت کریدی - هنده آچی برینا وی زوی من داره - بیمن به یوه موزکی کریدی آوایی چی موزی گسخت خسو وید یوه ویرا جو چی سنه ری وینونو - بیروز صاحب تاسی که دخیلو هنری انتخارات آورا و هنری سفرو یوه هکله ویز یی به وی - هنری انتخارات بودند - گاری بداد - د پیلمونوه آونقندی جایز دی به بهرکی موهمه - لونه ترلاسه کریدی - با آونزیزی

یک خطر بزرگ صی مواجهه گت شش ماه بستری شد تا صحت یانت - ولی دکتریان معالیم برایش هوشیار دادند که امکان عود تکلیف آورا بدست - بنه - برای عطف ما هدم از جمله - سجد مرض، همه ساله عانم امپتاه میشود و بدائل دوتامه ماه در آنجا باقی میماند که این هم برای يك فلم ساز معطله - بزرگی است - از این گذشته ((امپتاه)) گرفتار معیشت ضیق النفس ((اسام)) هم میباشد که هوای مرطوب شهر بیمن، برای شدید بیضی او اثرات ناگوار دارد از این رو به اساس توصیه - دکتریان باید اگر ایقات بیرون از شهر بیمن زندگی نماید.

باید بگویم که این همه دشواری ها با بازم ممکن است صدها لک کلاه را در بدل يك تکت بخت از این که شانس بردن خلیسی قلیل است، از دست داد؟

باید بگویم که این همه دشواری من با خود فکر کردم و ضروری نیست که مطابق به عمل خواست یک هنرمند کارهای يك فلم عظیم شود بلکه ضروری است که کارگردان ناظر ((امپتاه)) اینک هنرمند است یا ((امپتاه)) است یا ((اتنل کیری)) (حکمی شرف)) است یا ((شترگهکن سنه)) دیگر خاوش - ندارد.

در مورد ((امپتاه)) يك مطلب قابل ذکر دیگر هم وجود دارد به این شرح که سه سال پیش واقعه ای کردار آنان متعوب و متحرک به برای آوری داد که در اثر آن - کیدش صدمه دید بدن که او توب به وقت کی آوری - داجی زما خونین بیانه بیبا هم زه اکثره خیلی سنه ری سه یواسی اویم بلکنه گویم هم - آنکه موز دخیلو سنه رود ری وید یوگشته ثبت کریدی - هنده آچی برینا وی زوی من داره - بیمن به یوه موزکی کریدی آوایی چی موزی گسخت خسو وید یوه ویرا جو چی سنه ری وینونو - بیروز صاحب تاسی که دخیلو هنری انتخارات آورا و هنری سفرو یوه هکله ویز یی به وی - هنری انتخارات بودند - گاری بداد - د پیلمونوه آونقندی جایز دی به بهرکی موهمه - لونه ترلاسه کریدی - با آونزیزی

ستاره شده میلیونی

بیا بادی بار پیری

سلوسند رویه حد و کی لیسنگ کریمی چی اتیا سنه ری دهنز یی سره نبرگی دی.

غزیزه افغان و ایی مالا (۱۰۰) سنه ری به راد یواود ۱۰ سنه رو په شاوخوکی به تلویزیون کی ثبت کریدی.

ستاسی د (پاریس سر سناز دی خط بی رانی (۱۰۰) سنه ره گته شمیر خلك خونبوی، بیکه چی - زما به نظره نه کمپوز سر بریره ستا - سی بوخه زست او حرکات ویرسه همناری دی.

کمپوز بهروز دی - دژست او حرکاتو په هکله باید ووام جیروموز - توله هیوره نه ده رسید لی او -

منظر لویه - حتما به درشی - ستاسی د سنه روشنر به - خوته رسیزی - به راد یوکی شمیر رانه غلظت شوئی خو به تلویزیون کی به من د

هنری خیاباره په ۰۰۰ بجویسه لاری سما کی وده ایی وده را (غله) ماورته وین: هر جیبری - بیوه ایی بجو هملته

تراوسه دوه علی دموکراتیک آلمار جکولوا کیا و هنده - آوه خلسر نوری اتحاد ته او بیوخل عراق منگولیا - بولنده اولسناریاته سفرونه کسری دی.

تاسی که موز ته یوه به زره - بوری هنری خاطره روایی به سه - وی.

والله خاطری خوبه بیری دی - خو ((منت نوبزه خروار)) یوه قصه به تاسی نه وکرم:

کله چی رسمی معمل وی به اول کی د بویر نیکته بوزته راته کیزی - بوی موزخی اولی راضی خواهد آجی - محفل ختم شی بیانوشوک زمووز - به قصه کی نیدی - یوه ورغ بیسه

نیوهیوادوی به موزی کله قدم د باندی کینود د جاسره به کوری وی او دجا سره به فلم آونگذ چی خبیرنه دوام ورگویی

زمنز امشا به بی نوبتله - تاسی به شخصی ژوند کی خسه آروز لری - عزیزه جان سوال تاسی ته متوجه دی - زره به شخصی ژوند کی خلیسی هلیی بوره شمیر - دوه زامن لرم او د لور د د لور لویه نه لرم - یواخینی آوزیون د زانوشته روزنه او لوی زیده کریدی - زره به خه ووام چی له نوره تاسی دخیل هنر مینه والوتسه تیو سویت لری - ولی نه - موز لوی کال ته بیو کسرت لری بیضه سنه ری به یکی

خدا با عاشقان

بقیه از صفحه (۶۱)
 قطعه نکت طیاره پرواز پایان در برانیزل برام بست
 شده بود رسید برام اطلاع داد اند که بیوه زنی
 در درپ هوتل انتظار را میکند به سوی روانه
 شتافتیم خانم فخریزگر بود که با سیورت جعلی نور -
 تربیت زبیلی را تکمیل و برام داد وقتی پول را روی
 کف دستش گذاشت امتناع نریدیم گفت
 خیر شادوست آقای گالباراستید اوانسان
 خوبی است آن شام و شام خاطر انگیز خوشی
 برام بود برای زبیلی تلفون کشیده و گفت که کار
 هام خلاص شده زود برویم گریه
 - تودرتب و فکرمین استی . . . تا فرد اصبح باول . . .

بیترا اینبارالحن تعدید آسزیمی گفت : به پولیس
 تلفون میکنم تا درمحل اقامت کونین زبیلی از سر
 استطاق نماید
 - میدانم که اینکار کار تو نیست بیترا
 بیترا تیسیم کان بازم را گرفت و گفت : چرا رام نمیشی
 پس بیاهوتل بروم میخواهم متفقا چیزی بنویسیم
 و درخلوت هم حظ بیسرم

ساعتی پس بازهم با اولد رسالون بزرگ هوتل
 ابا ساد ورنشسته بودم بیترا مابالم نشسته بود
 و بسکی همچنان روی میز قرار داشت بیترا زمین تقاضا
 کرد که برایش سیورت جعلی را نشان بدهم از
 دان آن ابا وزید ، انگار کردم اصرار کان گفت
 دیدم که بیرون آنرا به توداد ناگزیرا نشانش
 دادم گفت
 - هم پرواز به سوی برانیزل . . .

از فرانس گارسون بخاطر و بسکی سردش تشکر
 نمودم آنسور چند فرانسوی گرد میز بزرگ
 نشسته گرم نوشیدن بودند بلند بلند میخنددند
 چه بیسیم ؟ متلیک از زبیلی بیخند خورف داری ؟
 چه بگویم در بر وقتیت بدی قرار دادم سپس بالحن
 ملتسانه ای گفت :

لظفا به زبیلی خبریده که اینجا به وین بیاید
 - این از توان من به دور است . . . خواهش میکنم
 بیترا بعد نبراد زدم از برای خدا . . . مگر از ما
 چه میخواهی بیترا . . . من زبیلی را دوست دارم . . .
 ست دارم . . . دوست . . . آخر بسیاری ها اینجا تصور
 نمیکند او زنده باشد
 بیترا گفت : هرگاه مقاصد من بر آورده شود تو میتوانی
 به سادگی به صوب مطلوب پرواز کنی
 فکر میکنم این حسادت محض است بی شبهه شما
 با زبیلی حسادت میوریزید میخواهید ان پیش کنید
 - در هر صورت اکنون در جنگ من قرار دارین
 من به پولیس خواهم گفت که دنبال تانراها کند

به زبیلی تلفون کشیدم : زبیلی !
 - بلی آخر چرا این روزها تلفون نکردی ؟
 عرف از سراسر وجودم جاری بود بیترا خودش را
 به من سرش کرده بود . . . بعد فکر کردم میگریه
 صدای زبیلی آرام بود . . .

بورتیتات را میفرستم فرد اصبح اول وقت . . .
 زبیلی گفت : خدا با جقدر خورخورندم که کارهسا
 روبراه شد فقط یک شب دیگر بعد بهم میرسم
 من منظور بیترا را از آنهمه شله گی نتوانستم درک
 کنم بیترا بسوی دفتر کویل به اتم خود رفت تا با
 سیورتی که از نزدم گرفته بود تسلیم بدهد او
 ورقی را در دست داشت که در آن نوشته شده بود
 این با سیورت بر دست که میخواهد مرا به قتل برساند
 - چه قصد کثرتن او را بداند داشتی یقیناً

بقیه از صفحه (۶۱)
 - زن چگونه میتواند دربار
 معاینه خودی پستان بیاموزد ؟
 - زن میتواند این رض را از
 - دکتر یا نشرات خاص منوط به
 معاینه پستان بیاموزد .

ایا لخته شدن پستان به
 فحوم سرطان است ؟
 - خوشبختانه ، اکثر لخته
 های پستانی سرطان نیستند ولی
 نوشته شده بود در پایین لوحه منفذ یک صندوق
 نامه ها بود بیترا سیورت ام ربه صندوق اندا -
 خت به بترا گفتم : تومیدانی که من زبیلی را خون
 آسا دوست میدارم بگواجان ماجه میخواهسی
 تا انجام دهم .

بیترا فرید : چه میخواهی ، چه میخواهی . . . وقتی
 میگویم ارجان تان چه میخواهم که بترا اینجا باشد
 - خوب ازین حرف بگذر بگو بسکی میل داری ؟
 کجا ؟
 - طبعاً در کار هم .

طلعت دوی شب از خواب بیدار شدم دیدم بیترا
 مصروف مطالعه است فردای آن صبحانه و قهوه
 صرف کردیم
 - هیچگونه شواهدی در دست
 قطاری که قرار بود زبیلی بدان بیاید تا خبر نموم
 دعا کم خداوند کاری کنده زبیلی نیاید از دور
 چراغ کموتیف های دیزی را میدیدم برخلاف
 نیایشرو استه عای من قطار فرارسید زبیلی از آن
 فرود آمد ، حمالی بکس هایشرا انتقال میداد
 زبیلی شتابزده دو پیاده خودش رابه برسانیده
 سلام کرد و گفت که متفقا و بیصبرانه درانتظارم
 لحظه شماری میکرد است

اینجا سوله بترا بیاید و بالحن خشن زبیلی را
 مخاطب ساخت
 - لظفا با سیورت تانرا بید وید والی فریاد میزنم و پولیس
 را فرا میخوانم زبیلی با سیورتش رابه آورد آمد من
 در حالیکه از انجا دور میشدم به زبیلی گفتم : هرگاه
 بتو تلفون نکردم ، بتیاسیت نزد پولیس مراجعه کنی
 زبیلی با سکوت سرش را جانیانید :

باز هم من وزبیلی بودیم تنها با هم در تکسی
 متوجه اش شدم که با خود حرف میزند در منزل بار
 دیگتر بترا بیاید او به زبیلی گفت : در صورتیکه
 جواهرات خود را به من بدهی میتوانی پرواز کنی
 من بداخله کردم منظورت از جواهرات چیست ؟
 جواهراتی را که تونیزرتی به زبیلی معشوقه اش
 هدیه داده بود ، آن جواهرات ارزش کم از کم
 ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت زبیلی با خون سردی
 تمام گفت : جواهرات را فروخته ام یا رد بگرد خا
 لت کردم : بترا من خوب میدانم که زبیلی هیچگونه
 جواهراتی ندارد زبیلی بدون هیچ حرفی
 بکس ترا مقابل بترا گذاشت

باعتصانیت فریاد کشیدم : در عرض چند پول میخو
 اهی بترا ؟
 - ۱۱۰۰۰۰ شلینگ
 - من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم
 - نه آخر من زندانی میشوم بسم (آ توی) بی
 مادر میشوید از او کی مواظبت کند اولیای اسور
 اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زبیلی
 پی برده . . .
 ظاهراً او بیه سکوت دعوت کردم وقتی تنها شدم
 زبیلی گفت :

بیترا زبیلی میشود باید پرواز کنم
 گفتم : خیر سخت دردم آفتیده ام ، بایسد
 بترا راضی ساخت
 بقیه در صفحه ()

چگونه میتوان کودک را از دچار
 شدن به سرطان حفظ نگه داشت ؟
 - باکس این اطمینان که کودک
 بصورت منظم از طرف دکتر معاینه
 شود و او با شما خواهد گفت که در
 کدام مواقع معین باید کودک را مورد
 معاینه پستان قرار داد . همچنان متوجه
 بروز بعضی از امراض نهناشید -
 (که لزوماً به فحوم نشانه سرطان
 نیست) که خطر احتمالی وقوع
 سرطان را در بردارند مانند خستگی
 فراط و خونریزی و درد .

کدام انواع سرطان کودکان
 را تعریف میکند ؟
 - بیش از نصف و قلبی مسطح را
 Leukemia شکل میدهد
 همچنان درجه سرطان های
 که کودکان به آن مبتلا میشوند
 سرطان دماغ ، کلیه ، استخوان
 نهنشامل اند
 اصنافه های مهماتی سرطان

ایا سرطان ریه افزایش است ؟
 - تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

اهدای پروگرام های تعلیمی
 چیست ؟
 - الف) بنظورتجهت تمام افراد
 جهت اجرای معاینات منظم طبی
 بشمول معاینات سرطانی .
 ب) آگاهی اجباری افراد از
 زنگال های خطر .
 ج) وادارساختن حتی آنها
 به این امر که به روش های جلوگیری
 عادت کنند .
 د) آگاهی پرسونل طبی از
 آخرین روش های تشخیص و تدایوی
 سرطان .

چرا اجزای معاینات طبی در
 هر سال توصیه میشود ؟
 - بخاطریکه ممکنست سرطان
 را قبل از بروز امراض آن تشخیص کرد و
 نیز فرصت تدایوی عاجل در مراحل
 اولیه از دست نرود .
 چرا برگه ((مرحله اولیه))
 تا کد میشود ؟
 - بخاطریکه سرطان در صورتیکه
 قبل از رشد و انتشار آن به قسمت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

میتوانید ملاحظه کنید عبارتند از -
 پارچه های سفید روی بابت های
 دهن ، پارچه های خشک ، ورقه
 ورقه و در دندان روی پوست ، خال
 های خنثی کننده ، زخم یادرد
 های ناشی از شانیدن پاپوش -
 دندانها .
 - هرگاه رباط صوتی بوسیله -
 عمل جراحی برداشته شود ، ممکن
 است شخص دوباره بتواند حرف
 بزند ؟
 - بلی سخن زدن از طریق
 مری رامعمولاً میتوان ظرف چند
 هفته به بیماریاد داد . هوای
 فوبرده شده بخاطر تولید صوت
 همکنه از دهن میگردد به سبک
 شکل کنترل شده بیرون میگردد .
 وسایل میکاتیکی نهنبرای اینکار
 در دسترس قرار دارد .
 - چرا طیبهایی که سرطان راها
 حقه بای تدایوی میکنند خطرناک
 اند ؟
 - بخاطریکه تدایوی آنها موجب
 آن میگردد تا قبل از تدایوی منظم و
 عاجل وقت کراتنهایی بیمار تلف
 شود ؟ از دست دادن این فرصت
 میتواند منجر به مرگ بیمار گردد .
 - چگونه میتوانند اینگونه دکتر
 حقه باز را شناسید ؟

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

آیا میتوانیم از سرطان

های دیگر عضویت تشخیص گردد ،
 خیلی زیاد قابل معالجه است .
 - چرا تعداد زیاد افراد مراجعه
 به دکتر رابه تا خبری اندازند ؟
 - نبر آنها نعدانند که سرطان
 پیشگان معتبر و امیدوار دوارا -
 مایوس میسازد و ادعا میکند که پیسه
 ((اعتقاد نسبت به او)) لطمه وارد
 میشود .

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

زنی با هزار و یک نام

کانهت . . .
 باشند این مزده ، هر سه همدیگر را در -
 آفرش کیده می بوند و عمره های شادی شان
 گوش نك را که میکند از آن به بعد فعالیت اتصاد
 دوگانه باین امر توجه میشود که چگونه عمل نسو
 سارساک را میتوان تسخیر کرد در هر حال یک پای او
 لب گیر است و کانهت پای دیگر را خطا داد از قضا
 سارساک بی برای مردن هیچ جمله بی شان نمیدهد
 روز روز شادابتر میگردد و از عروس خود هم بهره کفشی
 می برد ، ساهی اتحادیه هدر میرود نبر باگداشتن
 هر روز سارساک مدعی میشود که (خود را چون سی ساله
 ها حتی بیشتر جوان می باید) با ادامه این وضع
 سارساک به بتول میگردد : ((متاسفم که از همه صد
 یک حرف ساده لوح و نیم مرده برآمده می توانی
 ناگه کار را من بخرده میگردم تا او هر چه زودتر
 نه سرای دیگر بفرستم)) ولی بتول موافقه نکرده جواب
 میدهد : ((خبر . . . نیرامن از خدای ترسم ، تو کار
 او را بمن واگد ارم من او را در همان بانوان خود با شحق
 لذت وصتی بخلاکت میرسانم)) این گفتگو را در تصر
 خده ، علعان و آشنه های شنوند نبراد در تفسا
 نعضود رای ایطمان داشت از جانی سارساک -
 افتندی روز بروز جراتش و نبرودت تر شد به نت تعابسه
 بتول خانم اکتفا میکند ، بلکه خده ، خانم آتیه سز
 و رختشوی نبردرگوشه و کارا تا قهواد هلهیزها مورد هجوم
 جدی بی قرار میگردد ، جنس بکر باحالی بر آشفته
 به بتول طعنه میزند که بی مرضه تو کار را بطول مدهد
 ومن ناگه بر اورا صوم هاخه کم ، ولی بتول جواب
 میدهد که : دست را بخون کیف این پیرمرد
 الوده نکن ، ارش آنرا اندازد ، این خوبی عمل ترا
 جنایت خواهند خواند ، من تهر به دارم ، میدانم
 که امثال او فقط در روزهای پلان زندگی دچار
 چنین حالتی میشوند ، بیش چیزی نمائند ، هفتم
 دندان روی جگر بگرا . . .

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

تعداد آنرا دیکه به سرطان
 مبتلا میشوند بیشتر است تا تعداد
 بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سراخ
 آنها می آید هر چند سرعت

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه تنان
 موده می دهم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد ((سباوون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می رساند
 که کار سود مند و ستودنی ایست
 مبنی بر بذل توجه به نسل بانده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید ، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

همچنان یاد آوری شوم که برای
 صفحه تان بنویسید و بیاورید
 و مطالب آفرینش تان را به
 آدرس ما ارسال دارید .
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما ، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می رسد .
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید .

قازها و قوها

ترجمه: نرگس

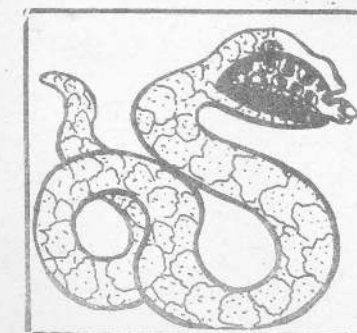
بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .
 مادر به دخترش گفت : من
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب
 برادرت باش ! از حویلی دور سرو
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک
 فراموش کرد که والدین اس به او -
 چه امر نموده بودند . برادر خود را
 بالای سبزه هازیر کلکین نشانده
 و خودش دوید ، دوید به کوچه
 رفت .

قازها و قوها پرواز نمود ، پسرک
 را گرفته او را بالای بالهای شمان
 با خود بردند . زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش
 نیست . وارخا شده ، این
 طرف و آن طرف دوید . اما از برادرش
 اثری نبود . دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -
 هند داد .

بطرف مزرعه دوید و دید
 که قازها و قوها از دور پرواز
 و بزود ترین فرصت عقب جنگلهایی
 انبوه غایب می شوند .
 در همین لحظه درک نمود
 که آنها برادرش را با خود برده اند .
 از زمان های قدیم در سار
 قازها و قوها حکایت میکردند که انها
 اطفال خود را زد می نمود با خود
 می برند . دخترک تصمیم گرفت
 تا انها را تعقیب کند . بنا شروع
 کرد به دویدن در راه دید که
 تنور ایستاده است .

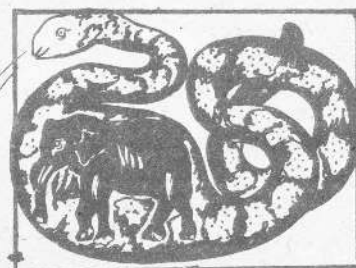
- تنورک ، تنورک ! بگو
 قازها و قوها که چرا پرواز نمودند ؟
 تنور گفت : اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری ، برایت
 میگویم .
 - دخترک گفت : او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است ؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با باجانم نمی خورم .
 تنور به او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند . دخترک به دویدن

بوامارچی دیو پهل دهمولوسه
 حال کی و هغه وخت می د -
 شرانو دیو هیدل و لولپاره دیو گه
 رسم کره باید هغوی تسه
 توضحات و کمر ل شی
 دویم انصوری داس و
 شرانو پهل چی دیو دسار
 خلاصه یاترین گیده بوخوابیز دم
 اوخیل تول حواس باید جفرانیسی ،
 تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور
 ته وارم .



په کتاب کی راغلی و: دیسوا
 ماران خهل بنکار همداسی سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی
 له غایه و خولبزی . اووه شپز
 هاشتی ترخوی هغه هضمبزی
 کرا و خوب کوی .
 دای چی ولستل ، بیاسی
 نود هغه شه په هگه چی
 په منگله کی پیچبزی په گلی
 دول فکر کوی . وروسته می پنسل
 را و اخست اوخیله هلموئی انصور
 و کینی . زمانو پهل انصور
 په دی دول و .

خپله شاهکاری شرانوتسه
 ضوده اوخته می وکره چی
 تاسو یعنی داهزی ؟
 جواب می راکی : خو ، خولی هلمد
 خلك وپرویی ؟
 زمانو پهل خولی ته وه ، سو



چپرسی شهرزاده

شوی و دیو بوامار انصوری تهر
 استرگو شوی پهنو جوان بانده می
 اخوله لگولی وه . هغه انصور
 داس و .

هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واقعی کسویه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ جنگل به هگه لیکل



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه بايايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شورى خورده ايستاده است.
 در خانه جاد و گريسر نشسته
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 دخترك در خانه داخل شد
 و گت :
 سلام مادركلان !
 سلام دخترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد در جايي د بلكه
 درخت سيب ايستاده است.
 درخت سيب د درختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
 - بعد سيب و خشي مراه خور
 من به تو ميگويم .
 - دخترك گت : در خانه
 يدركلان سيب باغ راني خوردم .
 لذا درخت سيب اورا كمك نكرده
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند
 دخترك به جستجو ادامه داد و
 بعد رايي كه دران شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از اباها و نعرها گت شستم
 و پيراهن خود را تر نموده ام . آمدم
 تا اينجا خود را گم كنم ،
 بنشين هر جايي كه دلست
 ميخواهد .
 جاد و گريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شده .
 دخترك به تابيدن سرد و ز شروع
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به دخترك گت :
 - دخترك د دخترك !
 شير بروج رابه من بده من د عوص .

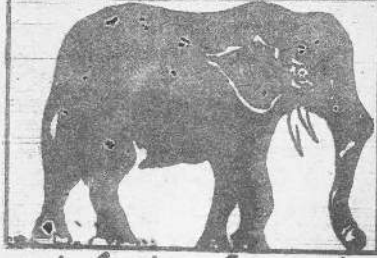
- دخترك به دريا گت :
 دريا گت ، دريا گت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نمودند ؟
 - براي تو خواهم گت در صورتی
 كه از شير ترش من بنوشي .
 دخترك گت : من در خانه
 با بايم قيقاق راني خورم ، شير
 ترش تو را كي خورده است ؟
 دخترك مدت مدتي ديدي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شده

بتيك موضوع مهم را ميگويم ، دخترك
 رنج رابه اوداد و موشك گت :
 جاد و گريست تا حتم را گم گت
 و او تراي شويده و بعد ادرت
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 دخترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گت و انتظار
 مكش و برادرت را بگيرد من عوص
 تودوك را گرفته ، سرد و زني تا بسم
 دخترك برادرش را گرفته و فرار نمود
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
 دخترك ابي تا بي يانه؟ موشك

جواب ميداد ، من تا بسم ، مادركلان !
 جاد و گري حتم را گم و داغ نمود
 آمد تا دخترك را با خود بد اينجا
 بيود . ديد كه در خانه هيچكس
 نيست . جاد و گري ياد كشيده . قازها
 قوها عقب دخترك پريد كه طفلك
 رادريشت مي بود . دخترك بسا
 برادرش تا دريائي كه در آن شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .
 دخترك به دريا گت :
 دريا گت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه در صفحه (٧٤)

دي . داسي فكري كوي چي د ا موضوع
 د دي سببند شوي د همنوي به
 هلكه به باور پيدا كرم .
 هرگله مي چي لهمنوي خنجه
 كرم چوي لزشه رضاه به نظر
 رافلي دي پيدا كوي او خيل لومر ني
 انوروي و نودلي دي خورگورم
 چي رشتار شاسوي و پاندي -
 خلاصه زي اوگه نه ؟ خواهه هم
 د معمول به شير زمايه خواب كي -
 رانتوتق دي : ((داخولر ده)) هغه
 وخت گم نه ديواله مارا نوشه -
 خيري كوي اوته مي ديكرا ولس
 نه خورلي بنگل اوته له ستور و
 خنجه امان مس چي د گلف
 بروج ، سياست او دويل دولشمانو
 به هلكه وويسته هغه . هم له دي
 امله چي له بومعقول سري سوره
 مي اشناي پيدا كوي د پيرزيات
 خويش شوي دي .

چه راني هم لجه خدمت راتسه
 وكم . اكن مي شوي به يونظر
 سره د اينزونا خنجه د چين تپير
 وكرم . كه سوي نشين به زره كي
 لالهانده شوي وي جغرافيه و سوره مي له پير نژدي خنجه ليد لس
 پيره مرسته كوي .



اوه دي تيك مي دانسيو كوي له
 چكلن كارشنه چارچاپيره خط
 راويكود اوله دي نه چي لسوي ي
 نقاشي مي دهنوي خويشه شوي نه وه
 خوابدي شوم . فتمان ، كه همنوي
 وي . هيشكه به شه نه پوهي سري
 اولشوانويه هم ستره كوونكي ده
 چي تل همداسي همنوي نه توضيحا
 وركوي .
 ميووشوم چي عانه بهيل كار
 پيدا كرم ، هغه داويچي ايشم او
 پيلوق زده كرم . وواي اوگه نه چي
 تراوسه پوري مي تولي دنيا ته
 اولوتق كوي دي . اورنهار شينا



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر میسر است، ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست درموارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غده مسکلی یا تارپارود مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه اتیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروههاک یا نژاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندواظی و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy).

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارک صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء مستقیم، اعضای تناسلی و ستانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر. صحت در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکوپیدو سکوپک Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپیدو سکوپک یا میشود این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز در حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه، معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا از حرات سرطانی معالجه میکنند. طوریست که در سرطانی پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انبهن بردن حجرات سرطانی تجهیز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طور مناسب از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایمژوتوب رادیواکتیف چیست؟

ایمژوتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده میسر شود، میتواند، معجزه باشند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطان را تخمین برای تدابیر موثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمین خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمین خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمین میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه است؟

ممکنست روزی از اینروزی بعضی از

آیا میتوان سرطان...

عصر خاص است. مانند دیوات آهن، ایودین و غیره. ایوتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند اند حجرات سرطانی را تخمین نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت اعضای دیگر تأثیر دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت مصنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطان پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت مؤثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز ابزارتواری بخاطر اجزای معاینات میکروسکوپ و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز که برای تشخیص و تدابیر سرطان مناسب است، دسترسی کامل داشته باشد. علاوه بر این شفاخانه باید با دکتور اتیک بهمین منظور تسهیلات

اشکال مشخص سرطان با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا هورمون میتواند موجب سرطان گردد؟

دانشندان قادر گردیده اند تا برخی از سرطان ها را با هورمون در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که مبادا هورمون موجب بروز بعضی از سرطان ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان هورمون و سرطان تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا آمپدی هست که تمام سرطان ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدابیر جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطان است.

آیا در حال حاضر میتوان بیماران بیشتری را از سرطان نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطان را نجات میسازد. دهم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تسهیلاتی که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

باین اشعنان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می مردند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا آمپداتیم که چرا اینطور است؟

سرپی که برای انجمن سرطان امپکا بصورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کثرتی معاینات صبی می پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. علاوه بر صورت مرگ ناشی از سرطان به بین مردان غالباً به صورت آمپداتیم کمک بالامورد. زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که وقت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، اعضای تناسلی کولون، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه چهارم تمام سرطان ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها را از طرف داکتر معاینه شود. او بایست همپتان روش مناسب متناسب با سن و شرایط جسمانی خودی پستانهایش را به یکبار در منزل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزسته ایلم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از ز ش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حسابات و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجنگ کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هموعمان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راهر کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را انها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید چشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دلتان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دلتان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کاروبار زنده گی چیزی نیست که بدون همه و مشور و فونابه سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تصمیم شما برای ترک گفتن خانه زنده نه معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دل بستگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانمایه غضنفر، کشور را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیس درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله اندانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختصر جوان در بوهندون غوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک گپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاوون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قایل ترییدی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

— باز هم آیا فکر کنی کی که این دو بخش کار، در ایوبی سبیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، گپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالینگ را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشور های پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکند.

— استفاده از نقاشی، روان انسان را آرام میسازد و به کمک ژورنالینگ و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد میسازد و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالینگ، شاید به خاطر خدمت به آینده های طب است.

مسئله نقد من طب است. بسیار وسیع و بسیار پرهیاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاوون همکاری ات را در امیده می تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاوون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مای رادری این روزها در نشریه اخبار هفته من بین اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کارهایت زیاد علاقه میگیرند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من آدم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید افتاب به در انگشت بهمان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من فکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شماره فک خودتان میگذارم دلنشان با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از همتی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره بی بیش نیستم. به ایمن خاخرنم سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه یوز خند هفته اخبار، هم خودت استی و هم ریسمان شیرافاتیونی حالا اینرا بگو که شیرافاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیرافاتیونی را میباید است. منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید بخود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشی؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— نوره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجویی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاوون، ازین که حاضر شدیدی به سوالات ما جواب ارایه کردیدی از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراک کم و گپ های خوش در بگیرم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکرتان را بگیرید که کدام اعنت فرمایش ندید.

زنی با هزار و یک نام

تعلو بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول و جنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کمال ناسخه را فرخواندند و صیت نام خود را تحسیر داشتند. نشر به این صیت نام همه صد گاری امانت در بانک را با مستحاشی به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود. هرگز تصور میکرد در جمعه موعود به ارض ملیونها جواهر و طلا آلات نگهدار می شود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعه را پرازیته و در میان پنه یی نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جای ساخته بود. مرحومی به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر و دیگری هم جمعه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهدار می شود. سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارزش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد. ولی جمعه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعه بی بهره مقصود. شخر مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را بخاطر بیایرد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی من را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نشر می آورد که بعد از مرگش چه واقع خواهد شد. مثلاً هنوز بدن او سرد نشده بتول و عاشق چه شاخ او تزد و کمال می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود راه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نام را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعه صد گاری امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منتظر اند از آن جمعه ملیونها ثروت بیرون آید. وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پنه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایسن است ۵۰۰)).

و جنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعه، کاملاً کفایت حال ترا میکند. اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت راه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت. تصور از یا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شاد می داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد. درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود ((جمعه)) بانک راه همسرم بتول و قصر راه موسه خیره بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر راه همسرم بتول و جمعه راه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایسن وصیت فراموش او شده هدین ترتیب قصر به بتول و قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسان را فرسود. به اتان عنینم. عزیز کم که ۵۰۰ این حریف چندی بعد پولها را بجه زده تا پدید گردید و بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش راهم ندیده ام. درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسبام ((کلوب اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در معائنات های رقص که در کلوب ((اعیان)) داده شده، رفت ولی چون دیر زمان نیست با مسافله اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زدم. فرزند این از هانم بیرو است. درین حرفی نیست. شما باید به کلوب اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۵۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی ۵۰۰ تنها ۵۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۵۰۰ بسیار خوب فرزند ۵۰۰ خدا نگهدار ۵۰۰ سعادت همراه ۵۰۰

حیرانفونگی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته تم ، تاسې دپوش داني پلاستيکي کړي چې بيلابيل رنگونه ولري ، په يوه رسسي کي ليريدنې کړي . که چېرته ستاسې داسې سره سم راوړئ ، يوازې يوه شمه ورته کوږم اوږده بهادره ټول رنگونه پاله کي اها له پي ليري څخه په پرله په پي ټول مادې)) لکه څنگه چې وليدل شول نههکوف په خپل ذهن کي دکړي يوه پيچلې ترکي د حفظ کولو له پاره يوازې څو شمې فکر وکړ .

نههکوف دخپل دغې نههسي پتيراز داپول څرگندکړ : ((دکار داسانتاله پاره په ذهن کي په هر رنگ باندې ديو څو نم زدم د بيلگي په توگه ابي - رنگ يعنې کوټه ، نهوړنگ يعنې پشو ، توږنگ يعنې ميز او داسې

نور په رسسي کي ليريدنې شوونکوته کوږم اوه ذهن کي يې په هماغو ټاکلوشانوسو بدلېم . د حفظ کولو دغه لاره زمانه پاره بهرته اسانه تاميني ښه عدد ونه باندنې يې هم دهغسې دښه حفظ کولو له پاره درنگوسو نومونه اېښي د بيلگي په توگه صفر يعنې سپين ، يوه يعنې ابي دو يعنې ټپ او داسې نور . په معوي صورت د شعور لياويزه کولو پروسه د رنگونو د بدلېدونکو ترکيو توشخه جوړېږي او هغه وخت يې وروستي نتيجه تر لاسه شي نو رنگونه بيرته په خپل ذهن کي د عددونو په لوري بدلېم فکر کوږم چې د شعور خاروق المعاده نو په همدغه نكي کي مشخص کوږي))

دغه اړتيا ته يې غبرغادي نههسي هم بهر ژباړه اسانې سره ترسره کړي . همدارنگه د بيلابيلو نتيجه سره سم ورسې او اوږنې د نظم څخه

تړدو زېم هسې کال بهرې پرته له کومه فاره ټاکلې شي اولگه کله د ستېرې پرمه داهم ثابتې - چې د پيچلو نتيجه ټاکي مسالودل سره يوځای په يوه وخت کي دوسې له هم غزل کېدان شي لکه څنگه چې ليدل شوي دي - نههکوف د پيچلو مسالوسره مسو لځای دوسې بيلابيلې الې هم غږوي .

نههکوف هغه کوي ثابتې کړي چې هر انسان کولای شي - داپول ورته پيدا کړي اولگه همدغه کله کله داسې نظرونې سره خبره داده چې داپول - استعداد دې ساري استعداد په نامه بلکي دهغه استعداد په نامه يادکړي دتېنوني په نتيجه کي يې وده اوږدېښت کړي او همدارنگه ، نهانوي چي ((هغه څه چې په نې کي به دې ساري اوتاروق المعاده په نامه يادشي بهر لږ به وليدل شي .

کوکچه تابه خال

په ازمغنه (۶۲)

يك روزگه دلې پراغم بود خواست نزد پدېرم آدرس مكل او راكوفتم برلم گهتدچه كمك ، گهتم كاش دارم وقتي بكوچه رفت ((او)) در مقابل آمد غزال در آفوش بود ، سلام كرد ، گفتم بالان قيسر مادرت مبروي ؟ گهت : ني ، بالان چي مبروي پدېرم مبرم ، برابري گهتم كه من درچه حالم ، چه بي وفايي هاي كه اين دنيا دارد ، همه لش در - تقدير من خالصه شده اند .

او نظرم مي ديد مهاي گهت : توچه زندگي پر از شيبه و فرازي دار ، واقعا تو ۰۰۰ حرفت را - بهدم و گهتم : زندگي به غصه ني اوزه ، اگه هرچه ميكد ، بين چقدر آرام مي گذراني .

بخانه پدېر رسيدم شام بود ، آسمان تيره بود ، برف دركوچه ها پاتي بود ، باد سرد به گونه هاي من وهيد ، نزديك دروازه نمرود رسيدم ، كوچه دروازه راه بارتكك نبودم تا آنكه پيسري دروا گشود ، اسم پدېر را گرفت ، با مانتاتي كه داشت گفتم : فرماين انا شريف دارم ، بدرون چجلي رفت ، چجلي كوچكي بود ، خيلي ياك بود ، در - دهليز رسيدم ، خيلي ياك و منظر بعد آن دروازه اتاق صالون را گشود ، بدرون اتاق يا گداشتم عكس در اتاق نصب بود ، يك موزه كه حدود شصت سي ساله را داشت بطرف خيره شدم گمان كردم ، پدېر است . در چوكي زندگي كه در پيچلوم قراردا شستم ، در باز شد برخاستم ، زن نسبتا جواني داخل شد به او سلام كردم ، او هم سلام كرد و رسيد چكاراي داشت گهتم قيا اتاي ۰۰۰ كار دارم . ايشان تشريف نداشتند . گهتم مي آيند ، رفت و لخواه يي بعد صداي يك مرد در دهليز پيچيد ، دستگيره چرخيد آنطرف در پدېر بود بداخل خانه آمد ، حوت زده بطرفم نگريست ، سلام كردم ، دستش را بوسيدم او كه چشم از چشمم برنداشت پرسيد : شما اسم تان ؟ بالبخندي گهتم : من يادگار مهم تان هستم ، چشم هاش برق داشت ، سر انا نشناخت ، به افوشم گرفت سراپايي را لرزيش فراگرفت ، رهم را بوسيد و گريه كرد . پرسيد چرا و قتهاي قبل تيامدي .

گهتم : پدېر ، نعتوانم پدېر بگهت اما بهرحال مرا - بهبخش ، من براي تو بخاعري يك دردم كه - سر - براي تو بگم آمده ام ، قصه زندگي ما را برابري گهتم ، غم هاي ما ، درد هاي ما ترسيمي از مادرم را برابري دادم گهتم : پدېر ، تو مادرم را در بدبختي انداختي و تو او را بدبخت ساختي اما او خوشبخت بود و مرگ به تو او رهش لېختند زد ، تقدير او به شديروم گنجاييده شد در پيژن او من بودم ، من براي باقي غمهايش در ايسن دنيا ماندم و امروز مرا شوهري مثل تو رانده است ، پدېر تخن كه به مادرم زوع نمودي درمن درويي كي .

پدېر را بخندا سپاريدم و تنها به تيارش يكار رفت ، بارديگي نخواهم رفت و بر ما مادرم باتسي غمهاي ما نخواهم بخت .

و به خلبور ظلم بار زندگي زان كم و مادريسي باشم تا بايد روزي غمخواران باشم و در زندگي مسك اميدي .

په نا آشنا کي آشنا

د (۲۳) مخ پاتي

شعري داسي ولس غرياد دي چې د ستم او استعمار پرضد چينسي وهي او د خوشاله اوسو کاله راتلونکي زيري وړکړي ځلک مبارزي ته را بېرلي او د سکوت او جو پتيا توږ غرونه تروي .

نېټو د ((تورو)) په درد ، در - ديد ، خوله ((سپينو)) سره يي هم د نېني نه درلوده . هغه دا بار تا پدې نه پخلاکيد ونکسي د نېمن و .

دغه ستر شاعر ، طبيب او - سياستدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په مياشت کي د اوه پنځوس کلنسي

په عمر به داسي حال کي چې شپه او روځ دخپل وطن او وطنوالو په خدمت لگياري ، مر شو .

زده شو و پيل شو .

اوه لرگين قايقي و پيل شو انسانانويه متروک و وراهه اوه بناوونکي . . .

له هېڅ ډول نېني پرته و وړل شو د هغې وروستي پني سکي د يو پر خلور يي برخي لپاره و پيل شو .

د لاري په دور وکي يي په توري ن د سپکاري گور پړوتی .

هغه تراني چې دراسيم او ابار - تايد پيني لږ زوي خلور وهلسي نو ويستان د ازاد په لپاره د مبارزي ډگر ته را يوځي .

د پوستکي پر توره شپه يي ايين سهار ناست دي .

او هغه يي اطاعت کولو ته مجبور کړي خداي او خلکو ، هغه له لاسه ورکړي دي : وطن او د (اوسيدو) تصور . . .

وقتي کودک درآب . . .

په ازمغنه (۳۱) حقيقت پېر د ازيم

که امروز در جهان ميليون ها انسان وجود دارد که آبيازي نسي توانند وموتب خطرناک ناشي از اين حقيقت همه روزه صد ها انسان را بکلم مرگ مي کشاند پاره معتقد به آن مي سازد که طريقه چارکونسي ارزين هلي نمون آن را دارند .

در اتناتي تولد د خترک (ايبا) ناينده سازمان بين المللي حفظ الصحه دوکتور و اگهر هم حضور داشت او در باره د ابياش درآب نظر مثبت داد . ولي دو - کتوران ولادي ونسائي اتحاد شوروي اکثرا مخالف چنين نوع

ولادت مي باشند ، آنها مي گویند : در صورت تولد درآب طفل از ماحول (باستو ريزه) به ماحول غبر باستو ريزه باز حرارت مسافتد به حرارت غبر مساعدگ ري ناييد و بر علاوه اگر مادر طفل در اتناي ز ابياش د چار خونريزي گردد د چلور مي توان به او کمک کرد ؟

اماد ر واقعيت امر در حالت تولد هادي آيا طفل در ماحول باستوريزه تولد مي گزرد در واقع است که به مشک مي توان آنرا باستو ريزه ناييد ، به علاوه تمام تولدات در شناخانه صورت نسي گزرد . مساله دم تخمير حرارت است که بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم مادر تفاوت کيفي دارد . راجع به

خونريزي چنانچه قبلا مذكور شد يم تولدات که درآب صورت گرفته ، شايد شرايط تولد درآب خونريزي را کاملا نفي مي کند . دکتوران ولادي ونسائي نه تنها بايد نظريه چارکونسي (تولد درآب) را رد ، نمايند بلکه راجع به آن تحقيقات بيشتر را انجام دهند و کوشش نمايند تا نظريات خود را راجع به آن ارايه بدازند .

مستديوي عکاسي جهان نما

عکاسي محان خوش شاعر اطور رنگه وسياه وسينمي يي يي زد .

د رس شهر مزار شريف متصص شناخانه ملکي شمال روزه شريف .

تيلفون ۰۲۲۹۱

در ارتب نامها و مطالب ارسالی شما

خواننده گان گرامی عزیزان ما و عزیزان ما -
 قبل از همه از تأخیر نرسات
 مجله خود بوزش بخوانیم که به
 نسبت کمبود کاغذ بان مواجبه
 بودیم. در مورد نامه های شما
 باید گفت که همه روزه نامه پر محبت
 شما به اداره مجله میرسد. نامه
 انرا مطالعه نموده و در حرسیان
 نظریات و پیشنهادات و انتقادات
 شما قرار میگیریم. از آنجا که تعداد
 نامه های دوستان بی نهایت
 زیاد گردیده برای ما مقدور نخواهد
 بود که هر نامه را بطور جداگانه
 پاسخ بدهیم لذا انانامه ها را -
 بخبر نریزی نموده و نام های دو-
 ستان ارتباط بر همان ردیفی که نامه
 شان ارتباط میگردد به چاپ رسان
 رسامی و مطالب ارسالی دوستان
 در حالتی که قابل چاپ باشد در
 ستون ها و صفحات معین -
 نشر می کنیم. البته نامه های که

حاشیای نقاط نظریه پیشگامان جا -
 لب باشد بطور جداگانه چاپ -
 خواهد شد.
 - دوستانیکه نظریات شان را رایج
 کرده اند -
 یاسمین مباح لطیفی زهره تریش
 آرنی سعیده مدد محمد -
 اسماعیل برهان ابوالی ماد له غویب
 شفیقه عافی معظمه محمد قنبر -
 خواننده گانیکه برای مجله
 مطالب خوب ارسال داشته
 اند -
 یاسمین مباح لطیفی هنگامه
 منعل زینب منعل محمود منعل
 لیلیانوب گللاب زاده تریامند زاده
 محمد اسمعیل برهان ابوالی
 تونیک امیری محمد الرحمن محمد سی
 بعیر خدیج سعید سعید سعید و -
 دوستان شان حکم و ادع -
 غلام نقشبندی مریم حبیب الله
 قمر گل محمد الاحد ثابته ماد له
 اختر میر محمد خدیج سعید سی
 مجله ازلیله لاکرگاه نماینده

فوت خیال محمد حمیدی شکیبا
 حبیب زری رابعه رحیم مدد یقه
 موند فوزیه میراد سوسن
 نجوا شامیری نسی نایب خیل
 لیلیامید نسری زهرا احمدی
 مونه حکیمی ماریان عزیز زومه
 توخ فوزیه احمدی فوزیه
 فنگسار زولیا بهارا عزیزان
 عبدالوهاب تمم نکره آذر -
 هارون سعید لعل جان نایب
 بلقیس موسی عبدالناصر شرفی
 محمد سرور حبیب ماریانانوش
 عادل زهره قرین سبیله کوب
 هستانی مریم ازهره مزار شریف
 نسیم حیدر رحیم نیلوفر احدی
 غلام محمد قادر برهان بولسزی
 سحر ازروان احمد الله حارث -
 ماریا بلقیس احمدی عزت الله
 همدرد فوزیه بهار محمد الواحد
 بیبا شکیبارامیر ایبه مقبل
 بنامه محمد الزقاق ماهون محمد حکم
 سحر احمد طرا احمد زری نثار -
 احمد احمد زری مستوره حمیرا
 فعیبه عزیز زری فوزیه خلیلی
 فعیبه آریا بهارا مهر احمد شیر زری
 سعیده سیلا فوزیه خلیلی
 فرحنازه شرف سید رحمن بساوری
 حمیده یکان فریبا سحر اولورا
 آقایی فوزیه خلیلی مرتا خلیلی
 منیره پروانه محمد حسن سر ساز
 محمد طیب لیمان عمایسون
 غلام سخی ذبیح الله
 خواننده گان که برشهای شان
 را با ما در میان گذاشته اند -
 هنگامه منعل سید پلاسور یارو
 دوستان شان حکم و ادع غلام
 نقشبندی مریم حیدر رحیم
 نسیم حیدر رحیم نیلوفر احدی
 سحر ازروان احمد الله حارث -
 محمود مستوره فاطمه نقیب
 عوریم رودکی فرشته زرد کس
 سحر ازروان احمد الفراعند زری
 نثار از احمد احمد زری محمد سعید
 میرویس
 محمد هاشم حسنت نورنیا
 محمد هاشم حسنت نورنیا
 محمد هاشم حسنت نورنیا

نگار محسنی
 روزی شخصی مادر رکلان خود را
 نزد دکتر برد. دکتر بعد از معال
 لمی برید من محمد فوت پیام
 شما عزیز شایسته شاه -
 محمد ناد رازشیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم بسی
 عبدالرحمن اسفند یار علم عباس
 میر شماعا صاحب نواسه و نواسه
 است چنانچه عروسی کند؟
 مادر رکلان با خشم زیاد میگوید:
 اوجده (توسفانی یاد اکثر صاحب
 روزی شخصی مادر رکلان خود را
 نزد دکتر برد. دکتر بعد از معال
 لمی برید من محمد فوت پیام
 شما عزیز شایسته شاه -
 محمد ناد رازشیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم بسی
 عبدالرحمن اسفند یار علم عباس
 میر شماعا صاحب نواسه و نواسه
 است چنانچه عروسی کند؟
 مادر رکلان با خشم زیاد میگوید:
 اوجده (توسفانی یاد اکثر صاحب

مطالب ارسالی شما
 (انستیس) سیم (۱۴۱۱)
 (۱۳۲۵) قبل از میلاد مسیح
 است و عنونوز در دسترس شماست
 گران بها ترین ساعت در کلکسیون
 (اربرلر) ساعت نجیبی آپاست
 که توسط ساعت ساز آلمانیسی
 (انتونی گشتر) در سنال
 (۱۷۵۴) ساخته شده است.
 این شاهکار پدید روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهد و در زمان دارای
 یک تقویم یک رنگ ساعت دقیق
 این ویست صفحه است که موثرت
 اقبال را در بین مای مسال
 نمود آریکند.
 بلقیس عوکی
 گفتم خیالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفتم گوشت گو سفند
 گفتا در آب بینی
 گفتم که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که معده ات را در ریج و
 تساب بینی
 از فلورا نرس شیمس
 متذکرین آلمان دو کورا تیک
 تکنجه بی را اختراع نموده اند
 که به مقاصد مفید استعمال میشود
 این تکنجه برسی را میزنند و
 بلکه بی نوع مایع جینا را فایز
 میکند. این مایع جینا را فایز
 که این سلاح جدید در کارخان
 زحمت و خدما تا شتمی موارد
 استعمال وسیعی پیدا خواهد
 نمود. تکنجه با مواد شوین دار
 مارن های مختلف با در نون
 نت خشمی مواد که با هم سرش
 میکنند. فلز خوب، نیشبه
 آلی و نیشه برکاری شده به طرف
 بی موزن نشرفیر میشود. بعد
 از سوزن شدن نه ثانیه دو بخش
 بی موزن شدن به هم می پیوندند
 که به اصطلاح دیر برنگند دارند.
 ارسالی سعید فاسم سعید زاده
 (کوهمستانی)
 (کشمیری) از ساعت هفتی
 (کشمیری) از ساعت هفتی
 یکی از زیباترین کلکسیون های
 خرموسی را با حوزه ساعت (اربرلر)
 در سنال (پرتال) است.
 در این حوزه ساعت عالی قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد محومر
 نروزی (اربرلر) جمع آوری شده
 است.
 زیباترین آشنایان سابق فلسفی
 از نوزادان برمن مصر

مطالب ارسالی شما
 - حسود از خوشبختی د پسران
 رخ میرد.
 - کوتاه ترین فاصله بین ازل و ابد
 زنده گیست.
 - زن هر قدر رگ سخن بانصد
 شیرینتر است.
 - ارسالی محمد عثمان
 حمید سبزه زاده
 - لیمو برای درمان تمام امراض
 قلبی مفید است زیرا که
 ترتیب حرکات قلب تشدید
 بدنی هم وسیع میکند است
 و برای این کار لازم است آب
 لیمو را جرعه جرعه با تنفس
 میوق نوشید.
 - ارسالی محمد ظاهر
 (کشمیری) از ساعت هفتی
 (کشمیری) از ساعت هفتی
 یکی از زیباترین کلکسیون های
 خرموسی را با حوزه ساعت (اربرلر)
 در سنال (پرتال) است.
 در این حوزه ساعت عالی قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد محومر
 نروزی (اربرلر) جمع آوری شده
 است.
 زیباترین آشنایان سابق فلسفی
 از نوزادان برمن مصر

نامه های از فناریاب

با علاقه بی که به مجله سایون
 برام میزنه در تار برید است
 آوردن ان با تمام مشکلات ه
 میا ام به نسبت اینکه مادر دور
 دست ترین مناطق کنوزنده گری
 مینامیم که نام ولسوالی دولت
 آباد فناریاب میباشد در منطقه
 ما هم بسیار جوانان با احسا
 و با دوری در زمین خوردن ان
 مجله سایون استفه جوانان
 ما نیز در ها دارند دل شان
 میخواهد فائقه بخوانند و یا
 شامل بی سالت مالی گردند اما
 درین مورد که نسبت عدم مساعد
 بودن فناریاب و نیز کار در ه
 و در نتیجه ما به آخر حسرت می
 زند و از برای رنگین و پرتلاش
 جوانان افغانی ندارند پس
 صد در را یکدل کرده این نامه
 را به سایونکی از شما خواه
 رو شرفر شایقه خود شما نوشتیم
 بی حواس در منطقه شان بی حواس
 بنام (جوانان دولت فناریاب)
 سخن میگویند (از فناریاب)
 خواه شرفر بی لحظه بی سالت
 نیکه حال جوانان افغانی
 تا قدرتی با ما در ه حالت
 بر آوردند. مجله سایون
 با تمام مشکلات و در دسترس
 نوا در اینده جوانان افغانی
 آمل تر سیه بی سالت انچه
 من مخدوم رای سران دولت
 نگرانی و استقامت برای مح
 و منتظر. فناریاب در این
 ام و بی تمام این قوم
 حال جوانان ره نوار است
 مفید در زمینه برسانت بگردد

لحظه های دروزار شریف

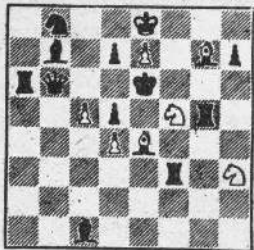
چندی پیش حبیبه نورستن
 از علاقمندان مجله سفری به شعر
 مزار شریف داشت. بی بیضا
 هم تارین نموده است. از زو
 مانند میباید. مخرن نادان
 میباید بداند. بی بیضا
 با او صورت گرفته است؟
 در آخر جا رسام معیبت
 بی جوان با احسا و در دسترس
 سایون با تمام جوانان کسی تمام
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)



میرا حقته و استاد بوهنشور
 زیت بلخ
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)
 بی سالت فناریاب (از فناریاب)

مطالب ارسالی شما
 - عشق شهبازی است که
 قبرستان وسیع را دارد.
 - عشق کوراست اما راه خود را
 در همه جا بازمیکند.
 - گری چشمان تو منبع عشق
 آستین من است.
 - عشق شهبازی است که
 خداوند به انسان داده است
 با آن نزد او برآورد کند
 میل اثر
 - عشق وقتی به سوزن بریان
 برسد و او شان را جوان می
 سازد.
 - برنارده شان
 - مردم بی عشق کورانی اند که
 هرگز به منزل نخواهند رسید.
 - سوزن است انسان را عشق
 تعیین میکند.
 - گامیون
 - ارسالی غلام محمد قادری
 - زنده گی برای کسی که فکر
 میکند کمیدی و برای کسی که
 احساس میکند تراژدی است.
 - مردم هر قدر هم فاعل باشند
 اگر اراده قوی نداشته باشند
 خود را گم میکنند.
 - بی سبب موقیت هر شخص
 در زنده گی است جسم سالم
 لقب تربیت یافته و قلب پاک.
 - ارسالی غریقه یزدانی
 - دورترین سخت ترین و پسر
 - غارت ترین سفر سفر با کاروان
 - زنده گی است.
 - بدترین سلاح خوردن در
 - مقابل جاهل بی حواس است
 که پیدا نمی شود.
 - ارسالی گلناب زیارتی
 - عشق به زن در محبت و پسر
 در سبزه گوارین میوه هند
 (شیلر)
 - ارسالی گلناب زیارتی

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص آیا غم و بس

چون جرس بیخبر زمزل ز راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعر او گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و گری - در آغاز انسانها

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

شت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگه می خورد - خدا یا.

سازگاری

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول
خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تاگهانی حیوان - غضروف
اصطلاحی.

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

کشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نخ

است - دزدی.

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جواهر -

معکوس آن عددیست - راه -
عسودی.

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لدید دارد.

۲- شادابی - کار -

نصر - بافشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -

ضمیر غایب.

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - د و

باره.

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو.

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد.

۴- دیروز - نفس پشتو
معکوس آن مادر بزه است -
مشکوک آن فاعل است.
۵- تند رست.

۶- لیلیو مادر آن است -
الهی - معکوس آن آهسته
است.

۷- راعمه - شعر -
(اصطلاحی) - شعری منسوب
به یوسف مصر.

۸- مراسم بعد از عروسی -
دشمن شیشه.

۹- گل نشکفته - معکوس
آن شب مانده است.

۱۰- فساد - کلمه

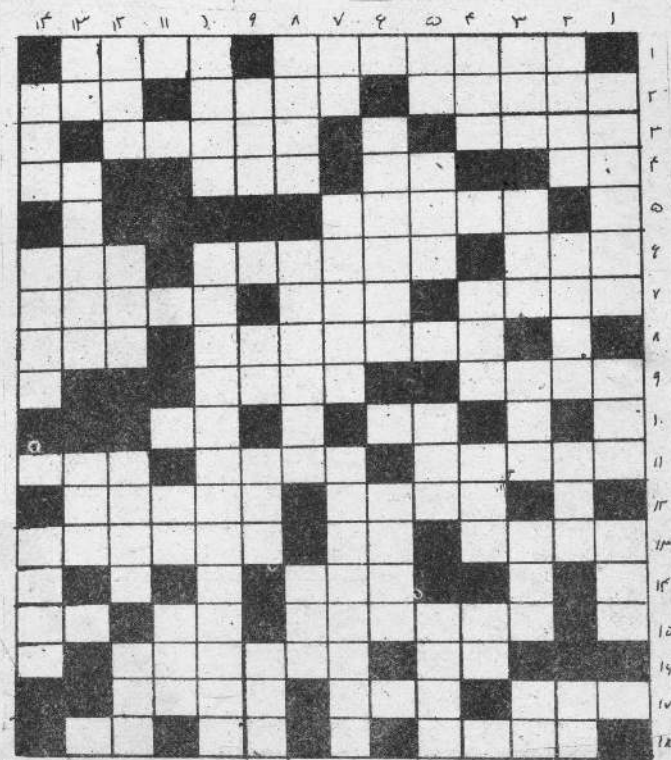
حلول

افس: کج: اسد ۴

۱- عمه در جستجویش
استند - بخت.

۲- آرزو - بعد از هجران
ارزش و بها.

۳- سخن چین - خو -
شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن و شوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوا را سرکشیدند .

حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

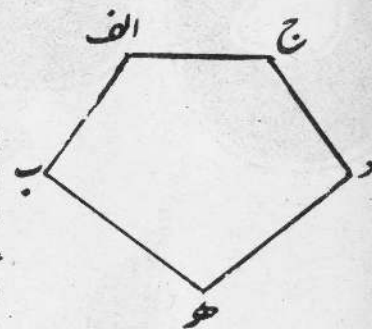
آرتازت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری رانست به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) . طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است .

باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سبا و ن شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید .

اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) راجه اندازه ۱ دورتر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۲ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و بمعنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در پوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (ا) از دوراهیکه

سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخشان نگار اختتامی مجله از فرستاده است .

و (صالح) به تشناب رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .

در زمان کسی که دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد فواد) و (ظفر) در مورد اداره کارش صحبت میکرد .

اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستبرد کند .

سرگرت دود کنند .

ساعت ۱۹:۰۷ : (آهنگر) با (ظفر) و (حسب الله) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .

ساعت ۲:۴۲ : (بدخشی) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .

ساعت ۲:۲۵ : (دهور) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .

ساعت ۲:۲۷ : (غلام سخی) با (سلیمان) به دهلیز رفتند تا سرگرت بکنند .

ساعت ۲:۲۹ : (نجار) جهت خریداری لیمونات ، (احمد فواد) به تشناب ، (عنیزی) برای چای دم کردن رفتند .

ساعت ۲:۳۳ : (نادری) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان (باغبان) به تشناب رفت .

ساعت ۲:۳۷ : (شا هیور)

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .

برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت (نادری) تخلص میکرد . در اتاق در دوطرف (هتیر) عضو دیگر جمعیت ، (محمد نادری) هکن دیگرشان که (دهور) بود شسته بودند ، (ظفر) وظیفه اش (باغبانی) است و اسم او (حسب الله) نیست . از (شاهپور) شغل اش (نجار) است و (بدخشی) شغل (سلیمان) را داشت .

ساعت ۲:۵۰ : پروانی با مامور و (محمد رحیم) به تشناب رفتند .

ساعت ۸:۰۷ : (هتیر) و (لم) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم بگویند . آنها گفتند : بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، و تکتیک سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده (۷:۱۵) دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷:۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند (هتیر) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از آنها برد زدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکتین
دکانهای منزلتسان، وطبور
مسده از طاهر لغینند در کوچی
بارکت در شتاب ناما بیست

صحت طفل قانرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
آدرس: مارکت جوار مکتب اهلہ، مرہم.

تابش ویدیو کست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا بزا از آرنابش ویدیو کست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرخان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

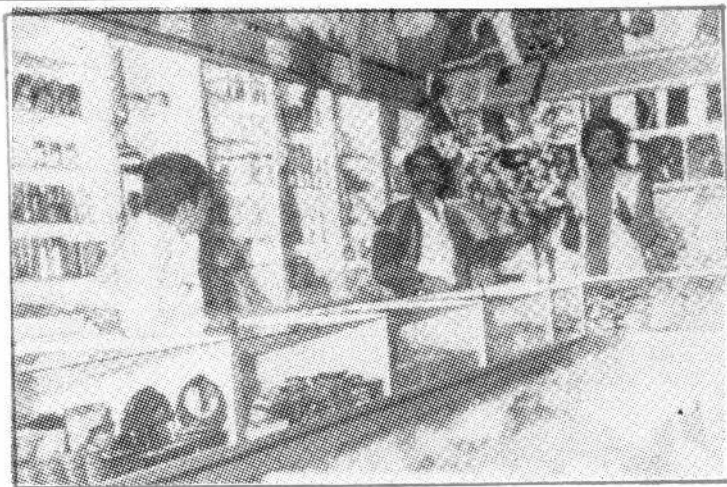
عبیدیان لستد

یعنی طهمان و صرفه جویی

مفصل
نمزل دوم سرای خورد هزار گل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا روپین کپوتایان ار
ورقه های آنها از با اعتبار ترسین
کسی های چهارم به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فرو
میرسد
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: تهران
مقابل رینگ بندازی



از لیدام تازه ترین
اجناس مورد
پس از زمان استقاوه
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بار هم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و
در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است
فدای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**